

نخبة العرفان

عن آيات القرآن و تفسيرها

(تطبيق اشعار مثنوى معنوى و كليات شمس باقران كريم)

تأليف

هادى حائرى

حائری، هادی، ۱۲۶۹ - ۱۳۵۹.
نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها: تطبیق اشعار مثنوی معنوی و کلیات شمس با
قرآن کریم / تألیف هادی حائری. - تهران: حقیقت، ۱۳۸۳.
پانزده، ۳۰۳ ص.

ISBN 964-7040-53-9 ریال: ۲۷۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

نمایه.

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - مثنوی - قرآن. ۲. مولوی،
جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - معلومات - قرآن. ۳. مولوی، جلال‌الدین
محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - شمس تبریزی - قرآن. الف. عنوان. ب. عنوان: تطبیق
اشعار مثنوی و کلیات شمس با قرآن کریم.

۸ / ۱ / ۳۱ فا

PIR ۵۳۰۱ / ح ۲۳ ن ۳

ح ب / م / ۸۴۹ م

۱۳۸۳

۳۵۹۸ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها

(تطبیق اشعار مثنوی و کلیات شمس با قرآن مجید)

تألیف: مرحوم هادی حائری

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵ - ۳۳۵۷

تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ: اول، ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شرکت چاپ خواجه

چاپ: جامی

قیمت: ۲۷۰۰ تومان

شابک: ۹ - ۵۳ - ۷۰۴۰ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 7040 - 53 - 9

فهرست

۹۳.....	سورهٔ حِجْر	یادداشت ناشر.....	هفت
۹۷.....	سورهٔ نحل	مقدمه کتاب.....	یازده
۹۸.....	سورهٔ بنی اسرائیل	نخبة العرفان	
۱۰۲.....	سورهٔ كَهْف	۱.....	سورهٔ حمد
۱۰۸.....	سورهٔ مريم	۲.....	سورهٔ بقره
۱۱۱.....	سورهٔ طه	۲۷.....	سورهٔ آل عمران
۱۱۷.....	سورهٔ انبياء	۳۸.....	سورهٔ نساء
۱۲۱.....	سورهٔ حج	۴۱.....	سورهٔ مائده
۱۲۳.....	سورهٔ مؤمنون	۴۵.....	سورهٔ انعام
۱۲۵.....	سورهٔ نور	۵۴.....	سورهٔ اعراف
۱۲۹.....	سورهٔ فرقان	۶۹.....	سورهٔ انفال
۱۳۱.....	سورهٔ شعراء	۷۳.....	سورهٔ توبه
۱۳۲.....	سورهٔ نمل	۷۷.....	سورهٔ يونس
۱۳۷.....	سورهٔ قصص	۷۹.....	سورهٔ هود
۱۴۱.....	سورهٔ عنكبوت	۸۳.....	سورهٔ يوسف
۱۴۳.....	سورهٔ روم	۸۹.....	سورهٔ زمر
۱۴۴.....	سورهٔ لقمان	۹۰.....	سورهٔ ابراهيم

سورة سُجْدَه ١٤٤	سورة مُجَادِلَه ٢٠٤
سورة أَحْزَاب ١٤٥	سورة حَشْر ٢٠٤
سورة سَبَا ١٤٨	سورة مَمْتَحِنَه ٢٠٦
سورة فَاطِر ١٥١	سورة صَف ٢٠٦
سورة يُس ١٥٣	سورة جُمُعَه ٢٠٧
سورة صَافَّات ١٥٨	سورة مُنَافِقُون ٢٠٨
سورة ص ١٦١	سورة تَغَايُن ٢٠٨
سورة زُمَر ١٦٤	سورة تَحْرِيم ٢٠٩
سورة مُؤْمِن ١٦٨	سورة مُلْك ٢١٠
سورة فُصِّلَت ١٧٠	سورة قَلَم ٢١٢
سورة شُورَى ١٧٢	سورة حَاقَّة ٢١٣
سورة زُحُرُف ١٧٣	سورة مَعَارِج ٢١٥
سورة دُحَان ١٧٤	سورة نُوح ٢١٦
سورة جَاثِيَّة ١٧٥	سورة جِن ٢١٧
سورة مُحَمَّد ١٧٥	سورة مَرْيَم ٢١٧
سورة فَتَح ١٧٩	سورة مَدَّثَر ٢١٨
سورة حُجُرَات ١٨٢	سورة قِيَمَة ٢١٩
سورة ق ١٨٤	سورة دَهْر ٢٢٠
سورة ذَارِيَات ١٨٧	سورة نَبَأ ٢٢٣
سورة طُور ١٨٩	سورة نَازِعَات ٢٢٤
سورة نَجْم ١٩١	سورة عَبَس ٢٢٦
سورة قَمَر ١٩٤	سورة تَكْوِيْر ٢٢٧
سورة رَحْمَن ١٩٧	سورة مُطَفِّفِيْن ٢٢٨
سورة وَاقِعَه ٢٠٠	سورة اِنْشِقَاق ٢٢٨
سورة حَدِيْد ٢٠١	سورة بَرُوج ٢٢٩

سوره طارق ۲۳۰	سوره طارق ۲۳۰
سوره اَعْلَى ۲۳۰	سوره اَعْلَى ۲۳۰
سوره غَاثِيَه ۲۳۲	سوره غَاثِيَه ۲۳۲
سوره فَجْر ۲۳۲	سوره فَجْر ۲۳۲
سوره بَلَد ۲۳۴	سوره بَلَد ۲۳۴
سوره شَمْس ۲۳۴	سوره شَمْس ۲۳۴
سوره لَيْل ۲۳۵	سوره لَيْل ۲۳۵
سوره ضُحَى ۲۳۵	سوره ضُحَى ۲۳۵
سوره اِنْشِرَاح ۲۳۶	سوره اِنْشِرَاح ۲۳۶
سوره تَبَيَّن ۲۳۸	سوره تَبَيَّن ۲۳۸
سوره عَلَق ۲۳۹	سوره عَلَق ۲۳۹
سوره قَدْر ۲۴۱	سوره قَدْر ۲۴۱
سوره بَيِّنَه ۲۴۱	سوره بَيِّنَه ۲۴۱
سوره زِلْزَال ۲۴۲	سوره زِلْزَال ۲۴۲
سوره غَاثِيَات ۲۴۳	سوره غَاثِيَات ۲۴۳
سوره قَارِعَه ۲۴۴	سوره قَارِعَه ۲۴۴
سوره تَكْوِيْن ۲۴۴	سوره تَكْوِيْن ۲۴۴
سوره عَصْر ۲۴۵	سوره عَصْر ۲۴۵
سوره هُمَزَه ۲۴۶	سوره هُمَزَه ۲۴۶
سوره فِيل ۲۴۶	سوره فِيل ۲۴۶
سوره كُوْن ۲۴۷	سوره كُوْن ۲۴۷
سوره كَاْفِرُوْن ۲۴۸	سوره كَاْفِرُوْن ۲۴۸
سوره نَصْر ۲۴۸	سوره نَصْر ۲۴۸
سوره مَسَد ۲۴۸	سوره مَسَد ۲۴۸
سوره اِخْلَاص ۲۵۰	سوره اِخْلَاص ۲۵۰
سوره قَلَق ۲۵۱	سوره قَلَق ۲۵۱

یادداشت ناشر

مثنوی تفسیر قرآن کریم است. مولانا در مقام همدلی و فهم باطنی قرآن، مثنوی را تصنیف کرده است. حتی اگر ظاهراً در ابیات مثنوی تصریحی به آیات قرآن مجید نشده باشد، باز هم مولانا در جان خویش به قرآن توجه داشته و متذکر معانی و لطایفش بوده است. گرچه تفسیر ظاهری آیات قرآن مغتنم و سودمند است ولی تفسیر حقیقی فقط در این مقام انس باطنی متحقق می‌شود، و اگر کسی در این مقام نباشد آنچه می‌گوید در مرتبه ظاهر کتاب است. مفسر مثنوی هم کسی است که به چنین انس و همدمی با مثنوی رسیده باشد و چه بسا کسی از ظن خود یار مولانا شود ولی وی به هیچ وجه نمی‌تواند به اسرار درون مولانا راه یابد. بنابراین کسی که در سیر معنوی مولانا سلوک کند و هم زبانش گردد، مولانا از ناگفتنی‌ها برایش می‌گوید و گرنه مثنوی مولانا همچون قرآن مدلل، هادی برخی و برخی را مضلل خواهد بود.

مرحوم استاد هادی حائری^۱ از جمله نوادر دانایان ظاهر و باطن مثنوی بود که به سبب احاطه در علوم ظاهری و سیر و سلوک معنوی این مرتبه برایش پیدا شده بود و از محضر پدر بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری ملقب به رحمت علیشاه - که مرحوم استاد فروزانفر از مستفیضان مجالس علمی و عرفانی‌اش بود و وی را "معدن ظرافت و

۱. درباره مرحوم استاد هادی حائری رجوع کنید به عرفان ایران، تدوین سید مصطفی آزمایش، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۸۲، صص ۹۳-۱۲۲. در تحریر این مقدمه، نشریه مذکور مورد استفاده بوده است.

کان ملاحظت^۱ می خواند^۲ - درس مثنوی آموخته بود. اساتید معاصر مثنوی و دیگر کسانی که از مجالس معنوی ایشان در روزهای جمعه بهره برده اند - اساتیدی مثل مرحوم سید محمد کاظم عصار، مرحوم استاد محمد تقی جعفری، مرحوم استاد محیط طباطبایی و استاد دکتر سید حسین نصر - همگی مشکلات خود را در فهم آثار مولانا از وی طلب می کردند.

مرحوم استاد هادی حائری با همه وسعت دانش و معرفت به سبب روحیه عزلت‌گزینی و عدم تمایل به اشتهار کمتر می نوشت و آنچه را هم که نوشت منتشر نکرد. از جمله این آثار کتاب نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها است. سرچشمه این کتاب ابیات مثنوی و کلیات شمس است که آن بزرگوار به تناسب معنای آیات در یک ماه رمضان احتمالاً حدود سال ۱۳۳۰ شمسی در حاشیه قرآن مجید نوشته بود. البته وی در حاشیه مثنوی مورد مطالعه خود نیز گاه به تناسب معنای ابیات، آیاتی از قرآن مجید را نیز می نوشت ولی مرجع اصلی این کتاب، یادداشت‌های حاشیه قرآن مجید است. این یادداشت‌ها را فاضل محترم آقای سعید ترابی که در اواخر عمر استاد در خدمتشان بود، در زمان حیات مرحوم استاد جمع آوری کرده و پس از درگذشت وی با همکاری مرحوم آقای سیدعلی ساکت که بر مثنوی احاطه داشت، تنظیم کرده و در سال ۱۳۶۱ خورشیدی به اتمام رساند. عنوان نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها را نیز خود مرحوم حائری بر آن گذارده بود.

ابتدا قرار شد که این کتاب با مقدمه‌ای به قلم مرحوم حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی) که از نزدیک با مرحوم حائری معاشرت داشته و مانوس بودند چاپ شود ولی این کار تا به امروز به تأخیر افتاد. تا اینکه اخیراً این نسخه به دست انتشارات حقیقت رسید و این انتشارات مصمم شد که آن را مجدداً تنظیم و چاپ کند. نخبة العرفان، بجز اینکه فضل تقدّم در تطبیق ابیات مثنوی با قرآن دارد از چند

۱. فیه مافیة مولانا، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، مقدمه، صفحه ج.

۲. درباره مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری رجوع کنید به عرفان ایران، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۴۶-۶۷.

جهت دیگر نیز حائز اهمیت است: یکی اینکه تنظیم و ترتیب مطالب براساس قرآن مجید است نه مثنوی یعنی در واقع ابیات مثنوی با قرآن تطبیق داده شده است. دیگر اینکه اشعاری از کلیات شمس نیز در این تطبیق آورده شده است و آخر اینکه ابیاتی در آن آمده که از حیث ظاهری انطباقی با آیات قرآن ندارد ولی معنأ چنین است.

در تنظیم کتاب به صورت فعلی چند کار انجام شد:

۱- کتاب مثنوی مورد استفاده در نخبه‌العرفان، معروف به میرخانی بود که اکنون کمتر مورد مراجعه است، لذا بجای آن، ابیات منتخب از مثنوی مطبوع بر اساس نسخه قونیه (به تصحیح دکتر توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸) و مثنوی چاپ نیکلسون^۱ استفاده شد. در ارجاع به کلیات شمس هم از چاپ مرحوم استاد فروزانفر مورد استفاده بود.

بر این اساس در ذیل ابیات حرف "م"، نمایانگر مثنوی و حرف "ک" نمایانگر کلیات شمس است. شماره ابیات مثنوی هم هر جا به فارسی است، مراد از آن مثنوی نسخه قونیه و هر جا به انگلیسی است، مراد مثنوی نیکلسون است.

۲- ترجمه آیات قرآن با استفاده از ترجمه عبدالمحمد آیتی در ذیل هر آیه آورده شد.

۳- فهرستی از ابیات مثنوی و کلیات شمس که در کتاب آمده، تهیه گردید. در خاتمه باید از آقای سعید ترابی و گروه ویراستاران انتشارات حقیقت که در تنظیم و تصحیح این کتاب تلاش کردند، قدردانی شود که زحمت بسیار کشیدند. اجرهم عندالله.

۱. اعداد فارسی به نسخه قونیه و اعداد انگلیسی به نسخه نیکلسون اشاره دارد.

مقدمه

بسمه الشان العزیز

در جهان علم و ادب اسلامی گاهی نوابغی به ظهور می‌رسد که در تمام فنون علوم ادبیه و معارف دینی و مواهب فطریه کمتر نظیر آنها دیده شده است. یکی از آن نوابغ استاد هادی بن شیخ عبدالله بن شیخ زین العابدین مازندرانی حائری است. این فاضل یگانه و نادره زمانه علاوه بر صفات حمیده و ملکات فاضله دارای قوه حافظه عجیبی بود که بیشتر اشعار مثنوی مولوی بلخی و دیوان بزرگ مولوی و سایر دواوین عرفانیه را حاضرالذهن داشت و در مذاکرات و بیانات خود از آنها استشهاد می‌نمود، ذلك فضل الله يؤئیه من یشاء.

این استاد کامل و محقق فاضل در سنه ۱۳۰۸ قمری در کربلای معلی متولد گردید و دوره صباوت و شباب را تحت تربیت و عنایت پدر بزرگوارش و سایر اساتید به تحصیل مشغول گردید و در همه فنون ادبیه و علوم اسلامی تبخر خاصی یافت. در سال ۱۳۱۲ قمری در ملازمت پدر عالی‌مقدار به عزم آستانه بوسی حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتحیه و زیارت حضرت سلطان‌علیشاه طاب‌ثراه که در کربلای معلی به درک زیارت ایشان نائل گردیده بود، به خراسان و گناباد (بیدخت) مسافرت نمود و در بیدخت مدتی توقف نموده با حضرت آقای شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه رضوان علیه که هم‌سن بودند هم‌درس گردید و به تحصیل تحصیلات خود اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۲۰ قمری پدر بزرگوارش به تهران آمده، سکونت اختیار فرمود و ایشان در تهران وارد مدرسه سیاسی که تحت نظارت وزارت امور خارجه بود گردید و دوره پنج‌ساله آن را گذرانده به اخذ مدرک لیسانس نائل گردید و وارد خدمت فرهنگ شد و مراتب آن را از ریاست دبیرستان و ریاست فرهنگ و ریاست اداره بازرسی و ریاست اوقاف طی نمود. در سال ۱۳۳۸ شمسی بازنشستگی اختیار و به انزوا و مطالعه کتب علمی و عرفانی و تألیف و سرودن شعر مشغول گردید.

هر که را توفیق حق آمد دلیل عزلتی بگزید و دست از قال و قیل و تألیفات مفیده و ارجمندی از خود باقی گذاشت. ولی چون مایل به تظاهر و اشتها نبود در حیات خود اقدام به چاپ آنها ننمود. پس از فوتشان آثاری نفیس و گرانبها از ایشان ملاحظه شد من جمله تطبیق بسیاری از اشعار دیوان بزرگ مولوی با آیات قرآن کریم که می‌توان گفت اولین کسی است که این اقدام و ابتکار مهم را انجام داده است و نیز تطبیق قسمتی از اشعار مثنوی با آیات قرآن مجید (رساله حاضر) و نیز ترجمه چهل حدیث نبوی به نظم فارسی. این استاد عالی‌قدر دارای قریحه ذاتی و در سرودن شعر نیز دارای طبعی روان و سلیس و گاهی با مضامین بکر بود و شاید صدها غزل و حکایت سروده است، از جمله غزلیات ایشان در مناجات:

بر دلم هر دم که بار رنج و انده می‌فزاید

جان پر دردم سروری آسمانی می‌سراید

با درونی آتشین خواند دعایی از نوایی

وان دعا با آه سوی عالم بالا گراید

نغمه‌هایی می‌نوازم در مناجاتی که یارش

نور ایمان را فزاید کفر شک را می‌زداید

وہ چه شوری هست در آهنگ یزدانی نهفته

خواندنش غم را بکاهد جذبه‌اش دل را رباید

برق جانسوز دعایم ابر محنت را شکافد

قطره‌های اشک بارم خاطر محزون گشاید

غم زدل خوش خوش برآید غصه را مدّت سرآید
 مهر شادی رو نماید خرّمی از در درآید
 هادی اندر رنج و راحت جز خدا را کی ستاید
 زانکه جزوی هیچ باشد شادی و محنت سرآید
 و در سرودن مادّه تاریخ نیز تخصّصی بسزا داشت من جمله در رثاء و مادّه تاریخ
 رحلت حضرت آقای صالح علیشاه قدّس سرّه العزیز نیز سروده:
 رفت از جهان سوی جنان قطب و امام مؤمنان
 بیرون پرید از دام تن در خُلد حق کرد آشیان
 جاهش ولی ممتحن، نامش حسن، خلقش حسن
 محبوب حیّ ذوالمنن چون گوهر اندر بحر و کان
 چون تن فنا گردد به جان، گردد چو جان در قدر و شأن
 با فیض اقدس هم عنان بالاتر از کون و مکان
 تاریخ رحلت را شنید هادی زلاهوت لحد
 وارد بجنت آمده صالح علیشه زین جهان
 (۱۳۸۶ قمری)

دو روز قبل از فوت خود در بیمارستان مهر، نوه ایشان غزلی از غزلیات ایشان را
 خواند که مطلعش این است:

پا هر که برون نهد ز حدّش بییند ز زمانه دست ردّش
 و مقطعش این:
 هادی حسب و نسب ندارد ایمان پدر است و عشق جدّش
 فرمود دخترم این بیت را به آن اضافه کن:
 جانی که بدو سپرده بُد حق واصل شد و کرد مستردّش
 و نیز ممکن است در انبوه یادداشت‌هایی که از ایشان باقی است تألیفات مفیده
 دیگری یافت گردد.

این استاد کم نظیر در جامعیت علوم ادبیه و معارف الهیه، مسلم عموم فضلاء و

دانشمندان و محضرش مجمع محققین و علماء و مورد استفاضه و استفاده کامل بود و در منزل باگشاده رویی و کمال انبساط از آنان پذیرایی می نمود. نظری وسیع و همّتی عالی داشت و در بیان مطالب بسیار قوی و سخنانش شیرین و دلنشین گاهی به اصرار دوستان سخنرانی عمومی می نمود. یکی از سخنرانی های مشهور ایشان در کنگره هفتصدمین سال تولد مولوی بلخی بود که به چاپ رسید و مولینا چلیپی رئیس سلسله مولویه ضمن نامه مفصلی تقدیر و تجلیل از ایشان نمود. و دیگر سخنرانی مفصلی که درباره اثبات تشیع مولوی از مثنوی و دیوان بزرگ نمود که مورد توجه و تقدیر فضلاء و محققین واقع گردید.

در نزد عموم خاصه دانشمندان و محققین محبوبیت و احترام خاصی داشت. دارای قوه قلب عجیبی بود و در هیچ امری اظهار ناراحتی و نگرانی نمی فرمود. به امراض سختی مبتلا و مورد چندین عمل جراحی خطرناک واقع گردید، مع ذلک هیچگاه اظهار کدورت و ناراحتی ننمود و معمولاً هرگاه استخبار از حال ایشان می شد با انبساط و گشاده رویی می فرمود: بحمدالله از بدتر بهترم.

در تاریخ ۲۷ رجب ۱۳۹۹ قمری برابر با ۲۰ خرداد ۱۳۵۹ شمسی در اثر عمل جراحی زندگی عالم فانی را بدرود گفته و به عالم باقی به وصال محبوب حقیقی نائل گردید، رحمة الله علیه رحمة واسعة، و در مقبره حضرت آقای سعادت علی شاه طاب ثراه و حضرت آقای نورعلی شاه رضوان الله علیه و جناب آقای رحمت علی شاه (حایری) قدس سره مدفون گردید.

این فقیر حقیر قریب هفتاد سال با آن بزرگوار مأنوس و مورد لطف و محبت ایشان واقع بودم و از محضر مبارکش استفاده و استفاضه کامل می نمودم و فقدان جانگداز ایشان لطمه جبران ناپذیری بر فقیر وارد نمود که هیچگاه قابل فراموشی نیست و انتظار دارم به زودی بدیشان ملحق گردم. آمین یا رب العالمین.

رسالة حاضر که تطبیق اشعار مثنوی^۱ است با آیات قرآن مجید از مؤلفات آن استاد

۱. در مواردی اشعار غزلیات شمس نیز تطبیق شده است.

بزرگوار است و فرزند اکبر و فاضل دانشمند ایشان جناب آقای دکتر مهدی حایری ادام
الله توفیقاته و عزّه به ضمیمهٔ چهل حدیث نبوی که به فارسی ترجمه و به نظم درآمده،^۱
در صدد برآمدند به هزینه خود به چاپ افست رسانند که عموماً از آن استفاده و بهره‌مند
شده و یادی از آن بزرگوار نمایند. از خداوند متعال ترقیات ظاهری و باطنی ایشان را با
خیر و سعادت دنیوی و اخروی خواستار است، بِکَرَمِکَ یا اَکْرَمِ الاکْرَمِینِ و صَلَّى اللهُ عَلَی
مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّيِّبِینِ الطَّاهِرِینِ.^۲

سید هبة الله جذبی

۱. این چهل حدیث در عرفان ایران، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۸۲ چاپ شده است.
۲. از آن استاد سه نفر اولاد ذکور به یادگار باقی ماند که هر سه مرحوم شده‌اند.

سورة حمد

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

[تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.] (آیه ۵، سورة حمد)

زیرا گل سعادت بی روی تو نروید
إِيَّاكَ نَعْبُدُ أَي جَان بِي نَسْتَعِينُ نَبَاشد
(ک: ۲/ ۸۵۴)

ایاک نعبد است زمستان دعای باغ
ایاک نعبد آنک بدریوزه آمدم
ایاک نستعین که ز پُری میوه‌ها
بگشا در طرب مگذارم دگر حزین
اشکسته می شوم نگهم دار ای مُعین
(ک: ۴/ ۲۰۴۶)

در طرهاش نسخه ایاک نعبدست
در چشمهاش غمزه ایاک نستعین
(ک: ۴/ ۲۰۵۳)

همچنانک ایاک نعبد در حنین
هست این ایاک نعبد حصر را
هست ایاک نستعین هم بهر حصر
در بلا از غیر تو لا نستعین
در لغت و آن از پی نفی ریا
حصر کرده استعانت را و قصر
(م: ۴/ ۳۱-۲۹۲۹؛ 31 - 2929)

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

[ما را به راه راست هدایت کن.] (آیه ۶، سورة حمد)

دست تو بگرفت و بُردت تا نعیم	إِهْدِنَا كَفْتَى صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ
(م: ۴ / ۳۴۲۰ / ۳۴۲۰)	
در نماز إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ	بهر این مؤمن همی گوید ز بیم
(م: ۱ / ۲۲۴۴ / ۲۲۳۴)	
آمد اندر هر نمازی إِهْدِنَا	از برای چاره این خوفها
(م: ۱ / ۳۴۰۵ / ۳۳۹۱)	
با زبان حال گفتم إِهْدِنَا	چونکه حیران گشتی و گیج و فنا
(م: ۴ / ۳۷۵۲ / ۳۷۵۲)	
بِهْ ز دوراهِ تَرَدَدِ ای کریم	جذبِ یک راهه صراطِ الْمُسْتَقِيمِ
(م: ۶ / ۲۰۴ / ۲۰۴)	

سورة بقره

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.

[این است همان کتابی که در آن هیچ شکّی نیست. پرهیزگاران را راهنماست.] (آیه ۲،

سورة بقره)

چون درخت سدره بیخ آور شو از لا رَیْبَ فیه

تا نلرزد شاخ و برگت از دم ریبِ المَنُونِ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

چون نشانِ راست گویند و شبیه

پس یقین گردد ترا لا رَیْبَ فیه

(م: ۲ / ۲۹۸۸ / ۲۹۸۰)

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

[آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز می گزارند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق

می‌کنند. [آیه ۳، سورة بقره]

يَوْمِنُونُ بِالْعَيْبِ مِى بَايِد مِرا زان بُبَسْتَمِ روزنِ فانى سرا

(م: ۱/۳۶۴۲؛ 3628)

حَتَمَ اللّٰهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

[خدا بر دل‌هایشان و برگوشان مهر نهاده و بر روی چشمانشان پرده‌ای است، و برایشان

عذابی است بزرگ. [آیه ۷، سورة بقره]

دلم پرگشت از مهری که بر چشمست از مهری

اگر در پیش محرابم و گر گنج خراباتم

(ک: ۳/۱۴۱۵)

بر دل نهاد قفلی یزدان و ختم کردش

از بهر فتح این در در غم تپید باید

سگ چون بکوی خسپد از قفل در چه باکش

اصحاب خانه‌ها را فتح کلید باید

(ک: ۲/۸۵۸)

نخوانده‌ای حَتَمَ اللّٰهُ خدایِ مُهر نهد هم او گشاید مُهر و برد غطاها را

(ک: ۱/۲۳۳)

یار با او، غار با او در سُرود مهر بر چشمست و برگوشت چه سود؟

(م: ۱/۴۰۹؛ 406)

مُهر بر گوشِ شما بنهاد حق تا به آوازِ خدا نارد سَبِق

(م: ۲/۲۸۸۹؛ 2881)

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند جز مر آنها را که از خود رسته‌اند

(م: ۳/۸۳۷؛ 837)

من همی گویم چو ایشان ای عجب این چنین مهری چرا زد صُنْعِ رب؟

(م: ۳/۲۰۴۳؛ 2042)

قفل بر دلهای ما بنهاد حق کس نداند بُرد بر خالق سبق
(م: ۳/۲۹۰۲؛ ۲۹۰۱)

مُهرِ حق بر چشم و برگوش خرد گر فلاطونست، حیوانش کند
(م: ۴/۱۹۲۳؛ ۱۹۲۳)

گوش کنعان کی پذیرد این کلام؟ که برُو مُهرِ خداست و ختام
(م: ۴/۳۳۶۶؛ ۳۳۶۶)

ختم کرده قهر حق بر دیده‌ها که نبیند ماه را، بیند سُها
(م: ۳/۲۰۱۳؛ ۲۰۱۲)

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[نزدیک باشد که برق دیدگان‌شان را نابینا سازد. هرگاه که بردمد چندگامی برمی‌دارند، و چون خاموش شود، از رفتن باز ایستند. اگر خدا می‌خواست، گوش‌هایشان را کر و چشمانشان را کور می‌ساخت، که بر هر کاری تواناست.] (آیه ۲۰، سوره بقره)

برق را خُو يَخْطَفُ الْأَبْصَارُ دَانَ نورِ باقی را همه انصار دان
(م: ۲/۱۵۴۸؛ ۱۵۴۵)

... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

[... پس بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگ‌ها هستند.]

(آیه ۲۴، سوره بقره)

سنگ‌ها و کافران سنگ دل اندر آیند اندر و زار و خجل
(م: ۱/۱۳۸۲؛ ۱۳۷۷)

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُوقِدْتُمْ فِيهَا أَنْفُسَكُمْ فِيهَا تُعْصَبُونَ فِيهَا يُعْرَبُونَ
(م: ۱/۳۴۰۳؛ ۳۳۸۹)

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...

[به آنان که ایمان آورده‌اند، و کارهای شایسته کرده‌اند، بشارت ده که برایشان بهشت‌هایی

است که در آن نهرها جاریست...] (آیه ۲۵، سوره بقره)

چو دست بر تو نهديار و گويدت برخيز

زهى قيامت و جنات تحتها الانهار

(ک: ۳ / ۱۱۴۱)

... يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.

[... بسیاری را بدان گمراه می کند و بسیاری را هدایت. اما تنها فاسقان را گمراه می کند.]

(آیه ۲۶، سورة بقره)

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند زين رسن قومی درون چه شدند

(م: ۳ / ۴۲۱۱؛ ۴۲۱۰)

در نبي فرمود کين قرآن زدل هادي بعضی و بعضی را مُضِلّ

(م: ۶ / ۶۵۹؛ ۶۵۶)

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا
وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ.

او چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه ای می آفرینم، گفتند: آیا کسی را
می آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو
را تقدیس می کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی دانید. [آیه ۳۰، سورة بقره]

مشورت می رفت در ایجاد خلق جانشان در بحر قدرت تا به حلق

چون ملایک مانع آن می شدند بر ملایک خفیه خنبک می زدند

(م: ۲ / ۷۳-۷۴؛ ۱۷۲-۱۷۱)

نقش کثر مژ دیدم اندر آب و گل چون ملایک اعتراضی کرد دل

که چه مقصودست نقشی ساختن واندر تو تخم فساد انداختن

(م: ۲ / ۲۰-۲۱؛ ۱۸۱۹-۱۸۱۸)

بحث املاک زمین با کبریا در خلیفه کردن بابای ما

(م: ۴ / ۲۹۰۶؛ ۲۹۰۶)

وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِىْ...

[و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد. و گفت: مرا به

نام‌های اینها خبر دهید... [آیه ۳۱، سوره بقره]

بِوَالْبَشَرِ كَوَعَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بَگست
 اسم هر چیزی چنان‌که چیز هست
 صد هزاران علمش اندر هر رگست
 تا بپایان جان او را داد دست
 (م: ۱/۴۰ - ۱۲۳۹؛ ۳۵ - ۱۲۳۴)

عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بُد آدم را امام
 لیک نه اندر لباس عین و لام
 (م: ۴/۲۹۷۰؛ ۲۹۷۰)

ور آدم از ایوان دل در نامدی در آب و گل
 تدریس با تقدیس او بالاتر از اسماستی
 (ک: ۵/۲۴۴۷)

تا ابد هر چه بُود او پیش پیش
 درس کرد از علم الاسماء خویش
 (م: ۱/۲۶۶۱؛ ۲۶۴۹)

آدمی را او به خویش آسما نمود
 دیگران را ز آدم آسما می‌گشود
 (م: ۱/۱۹۵۲؛ ۱۹۴۳)

آدم خاکی ز حق آموخت علم
 تا به هفتم آسمان افروخت علم
 (م: ۱/۱۰۱۷؛ ۱۰۱۲)

اسم هر چیزی تو از دانا شنو
 سِرِّ رَمِزِ عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ شنو
 (م: ۱/۱۲۴۳؛ ۱۲۳۸)

آدمی کو عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بَگست
 در تکِ چون برق این سگ بی‌تگست
 (م: ۲/۲۷۱۶؛ ۲۷۰۸)

یا چو آدم کرده تلقینش خدا
 بی‌حجابِ مادر و دایه و آزا
 (م: ۴/۳۰۴۲؛ ۳۰۴۲)

چون شد آدم مَظْهَرِ وَحَى و و داد
 ناطقة او عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ گشاد
 (م: ۶/۲۶۵۵؛ ۲۶۴۸)

فَالْوَا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

[گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.]

(آیه ۳۲، سوره بقره)

چون ملائک گو که لاَ عِلْمَ لَنَا يَا إِلَهِي غَيْرَ مَا عَلَّمْتَنَا

(م: ۲ / ۳۱۸۳؛ 3175)

چون ملائک گوی لاَ عِلْمَ لَنَا تا بگیرد دستِ تو عَلَّمْتَنَا

(م: ۳ / ۱۱۳۰؛ 1130)

فَالْ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

[گفت: ای آدم، آنها را از نام‌هایشان آگاه کن. چون از آن نام‌ها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهای آسمانها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم.] (آیه ۳۳، سوره بقره)

در مدرسهٔ آدم با حق چو شدی محرم بر صدر ملک بنشین تدریس ز اسمائِ

(ک: ۴ / ۱۸۷۶)

آدم أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ دَرَسِ گُو شرح کن اسرار حق را موبه مو

(م: ۲ / ۳۲۷۷؛ 3269)

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰى وَ اَسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ
الْكَافِرِيْنَ.

[و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، که سر باز زد و برتری جست. و او از کافران بود.] (آیه ۳۴، سوره بقره)

جان ملک سجده کند آن را که حق را خاک شد

تُرْكِ فَلَکِ چاکر شود آن را که شد هندوی او

(ک: ۵ / ۲۱۳۰)

زَلَّتْ آدَمُ زِ اشکم بود و باه و آنِ ابلیس از تکبر بود و جاه

(م: ۵ / ۵۲۰؛ 520)

چون ملک انوارِ حق در وی بیافت در سجود افتاد و در خدمت شتافت

(م: ۱ / ۱۲۵۲؛ 1247)

خاکِ آدم چونکه شد چالاکِ حق پیشِ خاکش سر نهد املاکِ حق

(م: ۲ / ۱۶۱۷؛ 1614)

یک نشان دیگر آنکه آن بلیس	یک نشان آدم آن بود از ازل
که ملایک سر نهندش از محل	ننهدش سر که منم شاه و رئیس
(م: ۲ / ۲۱ - ۲۱۲۰؛ ۲۰ - ۲۱۱۹)	
زان سبب آدم بُود مسجودشان	جان او افزونترست از بودشان
ورنه بهتر را سجودِ دون تری	امر کردن، هیچ نبود در خوری
(م: ۲ / ۴۳ - ۳۳۴۲؛ ۳۱ - ۳۳۳۰)	
آنکه آدم را بَدَن دید، او رمید	و آن که نورِ مؤتَمَن دید، او خمید
آن دو، دیده روشنان بودند ازین	وین دو را دیده ندیده غیر طین
(م: ۳ / ۳۲۰۰ - ۳۱۹۹؛ ۹۹ - ۳۱۹۸)	
آن بلیس از خمر خوردن دور بود	مست بود او از تکبَر وز جُحود
(م: ۴ / ۳۶۱۴؛ ۳۶۱۴)	
آن گُره بابات را بوده عدی	در خطابِ اُسْجُدُوا کرده اِیا
(م: ۵ / ۲۹۹۸؛ ۲۹۹۷)	
آن ملایک جمله عقل و جان بدند	جان نو آمد که جسم آن بُدند
از سعادت چون بر آن جان برزدند	همچو تن آن روح را خادم شدند
آن بلیس از جان از آن سر بُرده بود	یک نشد با جان که عضو مرده بود
چون نبودش آن، فدای آن نشد	دست بشکسته مطیع جان نشد
(م: ۶ / ۵۶ - ۱۵۳؛ ۱۵۳ - ۱۵۳)	
اُسْجُدُوا الْاَدَمَ نَدا آمده می	کآدمید و خویش بینیدش دمی
(م: ۶ / ۲۲۶۹؛ ۲۲۶۴)	
فَاَزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...	
[پس شیطان آن دو را به خطا واداشت، و از بهشتی که در آن بودند بیرون راند. گفتیم: پایین	
روید، برخی دشمن برخی دیگر...] (آیه ۳۶، سوره بقره)	
جانهای خلق پیش از دست و پا	می پریدند از وفا اندر صفا
چون به امر اِهْبِطُوا بندی شدند	حبس خشم و حرص و خرسندی شدند
(م: ۱ / ۳۱ - ۹۳۰؛ ۲۶ - ۹۲۵)	

چون عتاب اِهْبَطُوا انگيختند همچو هاروتش نگون آويختند
 (م: ۵ / ۳۶۲۰؛ 3619)

از بهشت انداختش بر روی خاک چون سمک در شصت او شد زان سماک
 (م: ۲ / ۲۷۱۷؛ 2709)

از سوی عرشی که بودم مَرَبَطاً او شهوت ما در فگندم که اِهْبَطُوا
 (م: ۶ / ۲۸۰۴؛ 2796)

اِهْبَطُوا افگند جان را در حضيض از نمازش کرد محروم این محيض
 اِهْبَطُوا افگند جان را در بدن تا به گل پنهان بود دُرّ عدن
 (م: ۶ / ۴۲ - ۲۹۴۱؛ 36 - 2934)

قُلْنَا اِهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ
 لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

[گفتیم: همه از بهشت فرو شوید؛ پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آنها که از راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود اندوهناک نمی شوند.] (آیه ۳۸، سوره بقره)

چو دل تمام نهادی ز هجر بشکافد بزخم نادره مقراض اِهْبَطُوا مِنْهَا
 (ک: ۱ / ۲۱۶)

ز نفس کَلّی چون نفس جزو ما ببرید به اِهْبَطُوا و فرود آمد از چنان بالا
 (ک: ۱ / ۲۲۲)

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ
 إِيَّايَ فَارْهَبُونِ.

[ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید. و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم. و از من بترسید.] (آیه ۴۰، سوره بقره)

گوش نه اَوْفُوا بِعَهْدِي گوش دار تا که اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ آید ز یار
 (م: ۵ / ۱۱۸۳؛ 1183)

چونکه در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت نگه دارد خدا
 (م: ۵ / ۱۱۸۱؛ 1181)

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَ السَّلْوٰى كُلُّوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...

او ابر را سایبانان گردانیدیم و برایتان منّ و سلوی فرستادیم: بخورید از این چیزهای پاکیزه که شما را روزی داده‌ایم... [آیه ۵۷، سوره بقره]

مائده از آسمان در می‌رسید بی‌صداع و بی‌فروخت و بی‌خرید

(م: ۸۰ / ۱ : 80)

ابر موسی پر رحمت برگشاد پخته و شیرین بی‌زحمت بداد

(م: ۳۷۴۹ / ۱ : 3735)

ز آسمان چل‌ساله کاسه و خوان رسید وز دُعَام جوی از سنگی دوید

(م: ۲۰۴۲ / ۲ : 2041)

ور بکل بیزار بودی او ز ما کی رسیدی خوانمان هیچ از سما

(م: ۲۴۹۲ / ۲ : 2487)

وَ اِذِ اسْتَسْقٰى مُوسٰى لِقَوْمِهٖ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَاَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اَنْتِنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُّوْا وَاشْرَبُوْا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِى الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ.

او به یاد آرید آنگاه را که موسی برای قوم خود آب خواست. گفتیم: عصایت را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن بگشاد. هر گروهی آبشخور خود را بدانت. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی مکنید. [آیه ۶۰، سوره بقره]

کی ز سنگی چشمه‌ها جوشان شدی

در بیابان‌مان امانِ جانِ شدی

(م: ۲۴۹۳ / ۲ : 2488)

موسى نهان آمد صد چشمه روان آمد

جان همچو عصا آمد تن همچو حجر آمد

(ک: ۶۱۳ / ۲ : ۶۱۳)

عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را

توزین جوع البقر یارا مکن زین بیش بقاری

(ک: ۲۵۰۲ / ۵ : ۲۵۰۲)

صخره موسی گر از او چشمه روان گشت چو جو

جوی روان حکمت حق صخره و خارا دل من

(ک: ۴/۱۸۱۷)

چون عصای عشق او بر دل بزد صد هزاران چشمه بین از خارهای

(ک: ۶/۲۹۰۱)

در مرگ هشیاری نهی در خواب بیداری نهی

در سنگ سقایی نهی در برق میرنده وفا

(ک: ۱/۲۱)

تقلید چون عصاست بدستت درین سفر

وز فرّره عصات شود تیغ ذوالفقار

موسی بزد عصا، و بجوشید آب خوش

آن ذوالفقار بود، از آن بود آبدار

(ک: ۷/۱۳)

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا...

او آنگاه راکه گفتید: ای موسی، ما بر یک نوع طعام نتوانیم ساخت، از پروردگارت بخواه تا
برای ما از آنچه از زمین می‌روید چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند... [آیه ۶۱،

سورة بقره)

تا هم ایشان از خسیسی خاستند گندنا و ترّه و خس خواستند

(م: ۱/۳۷۵۲؛ ۳۷۳۸)

مئاده از آسمان در می‌رسید بی شری و بیع و بی‌گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان ماند رنج و زرع و بیل و داس مان

(م: ۱/۸۲-۸۰؛ ۸۲-۸۰)

پیاز و گندنا چون قوم موسی چرا بر من و سلوی برگزید

(ک: ۳/۱۵۰۹)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً فَلَوْ آتَيْنَاكُمْ هُزُوءًا فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

[و به یاد آرید آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: خدا فرمان می‌دهد که گاوی را بکشید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: به خدا پناه می‌برم اگر از نادانان باشم.] (آیه ۶۷، سوره بقره)

همه حیات در اینست کاذب‌چو بقره چو عاشقان حیاتید چون پس بقرید
(ک: ۲/ ۹۵۴)

فَقُلْنَا اضْرِبْهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخْبِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

[پس گفتیم: پاره‌ای از آن را بر آن کشته بزید. خدا مردگان را این چنین زنده می‌سازد، و نشانه‌های قدرت خویش را این چنین به شما می‌نمایاند، باشد که به عقل دریابید.] (آیه ۷۳، سوره بقره)

گاو موسی بود قربان گشته‌یی	کمترین جزوش حیات کشته‌یی
برجهید آن کشته ز آسایش زجا	در خطابِ اِضْرِبْهُ بَعْضُهَا
یا کرامی اِذْبَحُوا هَذَا الْبَقْرَ	اِنْ اَرْدْتُمْ حَشْرَ اَرْوَاحِ النَّظَرِ
(م: ۳/ ۹۰۱ - ۳۸۹۹؛ ۹۰۰ - ۳۸۹۸)	

تا ز زخمِ لَخْتُ يَابَمِ مِنْ حَيَاتِ	چون قَتِيلِ از گاوِ موسی ای ثقات
تا ز زخمِ لَخْتِ گاوِ خوش شوم	همچو کُشته و گاوِ موسی گش شوم
زنده شد کُشته ز زخمِ دُمِّ گاو	همچو مس از کیمیا شد زر ساو
(م: ۲/ ۴۲ - ۱۴۴۰؛ ۳۹ - ۱۴۳۷)	

دُمِّ گاو کُشته بر مقتول زن	تا شود زنده همان دم در کفن
(م: ۳/ ۲۵۲۴؛ ۲۵۲۳)	

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...

[پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ‌گاہ جوی‌ها روان شود...] (آیه ۷۴، سوره بقره)

آنچنان دل‌ها که بُدشان ما و من	نَعْتشان شد بَلْ أَشَدُّ قُسْوَةً
(م: ۵/ ۱۵۳۶؛ ۱۵۳۶)	

آن دلِ قاسی که سنگش خواندند نامناسب بُد، مثالی راندند

(م: ۵ / ۲۷۴۸؛ 2747)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...

او چون ایشان را از جانب خدا کتابی آمد، و او را شناختند، هرچند کتابشان را هم تصدیق کرده بود، و با آنکه زان پیش خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند... [آیه ۸۹، سورة بقره]

تا به نام احمد از یَسْتَفْتِحُونَ
هر کجا حرب مهولی آمدی
هر کجا بیماری مزمن بُدی
یاغیانشان می شدندی سرنگون
غویشان کزاری احمد بُدی
یاد اوشان داروی شافی شدی

(م: ۴ / ۴۱ - ۳۸۳۹؛ 3839 - 41)

اینهمه انکار و کفران زادشان
آنهمه تعظیم و تفخیم و وداد
قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

[بگو: اگر راست می گویند که سرای آخرت نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید.] (آیه ۹۴، سورة بقره)

چون تَمَنَّوْا مَوْتَ گفت ای صادقین
صادقم، جان را برافشانم برین

(م: ۳ / ۳۹۳۸؛ 3937)

... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ...

[... و مردم از آن دو جادوهایی می آموختند که می توانستند میان زن و شوهری جدایی افکنند...] (آیه ۱۰۲، سورة بقره)

زشت گرداند به جادویی عدو
تا طلاق افتد میان جفت و شو

(م: ۶ / ۱۰۰۱؛ 998)

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[هر آیه‌ای را منسوخ یا ترک کنیم بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم. آیانمی‌دانی که خدا

بر هر کاری تواناست.] (آیه ۱۰۶، سوره بقره)

رمز نَنْسَخُ آيَةً أَوْ نُنْسِئُهَا نَأْتِ خَيْرًا در عقب می‌دان مها
هر شریعت را که حق منسوخ کرد او گویا بُرد و عوض آورد ورد

(م: ۱ / ۷۵ - ۳۸۷۴؛ 60 - 3859)

وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

[مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست. خدا

فراخ رحمت و داناست.] (آیه ۱۱۵، سوره بقره)

چون محمد پاک شد زین نار و دود هر کجا رو کرد وَجْهُ اللَّهِ بود
چون رفیقی و سوسه بدخواه را کی بدانی تَمَّ وَجْهُ اللَّهِ را

(م: ۱ / ۰۴ - ۱۴۰۳؛ 98 - 1397)

بهر این فرمود با آن اسپه او حَيْثُ وَلَّيْتُمْ فَتَمَّ وَجْهُهُ

(م: ۶ / ۳۶۵۵؛ 3642)

بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ.

[آفریننده آسمانها و زمین است چون اراده چیزی کند، می‌گوید: موجود شو و آن چیز

موجود می‌شود.] (آیه ۱۱۷، سوره بقره)

حق قدم بر وی نهد از لامکان آنکه او ساکن شود از کُنْ فکان

(م: ۱ / ۱۳۸۶؛ 1381)

گر نیندی واقفان امر کُن در جهان رد گشته بودی این سَخُنْ

(م: ۱ / ۲۱۳۴؛ 2124)

پیش چوگانهای حکم کُن فکان می‌دویم اندر مکان و لا مکان

(م: ۱ / ۲۴۷۶؛ 2466)

دست حق باید مر آنرا ای فلان کو بود بر هر مُحالی کُن فکان

(م: ۱ / ۳۰۸۰؛ 3067)

رشته یکتا شد غلط کم شو کنون کاف و نون همچون کمند آمد جذوب	گر دو تا بینی حروف کاف و نون تاکشانند مر عدم را در خطوب (م: ۱/۹۲-۳۰۹۱، ۷۹-۳۰۷۸)
چون نمیرد پیش او کنز امر کن	ای امیر آب ما را زنده کن (م: ۲/۴۷۵، ۴۷۳)
چون حقت داد آن ریاضت شکر کن	تو نکردی او کشیدت ز امر کن (م: ۳/۳۳۹۹، ۳۳۹۸)
ورنه قادر بود او کن فیکون	صد زمین و چرخ آوردی برون (م: ۳/۳۵۰۲، ۳۵۰۱)
ملک زان دادست ما را کن فکان	تا نناد خلق سوی آسمان (م: ۳/۴۶۴۰، ۴۶۳۹)
کم ز بادی نیست شد از امر کن	در رحم طاوس و مرغ خوش سخن (م: ۳/۴۶۹۱، ۴۶۹۰)
بعد از آن بر رو بر آن امرودین	که مبدل گشت و سبز از امر کن (م: ۴/۳۵۶۹، ۳۵۶۹)
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن	که ترا بس دولتست از امر کن (م: ۵/۳۵۳۷، ۳۵۳۶)
گوش ظاهر این سخن را ضبط کن	گوش جانش جاذب اسرار کن (م: ۵/۳۶۰۴، ۳۶۰۳)
ترک آن کن که درازست آن سخن	نهی کردست از درازی امر کن (م: ۶/۶۸۸، ۶۸۵)
باز گفתי جان مادر قبض کن	طفل را بگذار تنها ز امر کن (م: ۶/۴۸۱۷، ۴۸۰۴)
بیا بیا که هم اکنون به لطف کن فیکون ز عین خار بینی شکوفه های عجب	بهشت در بگشاید که غیر ممنون است ز عین سنگ بینی که گنج قارون است (ک: ۱/۴۸۵)

دم او جان دهدت روز نَفَخْتُ بپذیر کار او کُنْ فیکون است نه موقوف علل
(ک: ۱۳۴۴/۳)

بادیه خون خوار بینی از عدم سوی وجود بر خطاب کُن همه لَبَّیک گو بهر امان
(ک: ۱۹۴۰/۴)

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.

[و کعبه را جایگاه اجتماع و مکان امن مردم ساختیم. مقام ابراهیم را نمازگاه خویش گیرید.
ما ابراهیم و اسماعیل را فرمان دادیم: خانه مرا برای طواف کنندگان و مقیمان و راکعان و ساجدان
پاکیزه دارید.] (آیه ۱۲۵، سوره بقره)

طَهِّرَا بَيْتِي بيان پاکی است گنج نور است ار طلسمش خاکی است
(م: ۱/۳۷؛ ۴۳۴)

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

[او پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. گفت: من در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم.]
(آیه ۱۳۱، سوره بقره)

وَر لَّا نُسَلِّمُ گوی ظن، اَسَلَّمْتُ گفتم چون خلیل

نفس چو سایه سرنگون، خورشید سربالاستی

(ک: ۲۴۴۷/۵)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ
الْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ
نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

[بگوئید: ما به خدا و آیاتی که بر ما نازل شده و نیز آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و
یعقوب و سبطها نازل آمده و نیز آنچه به موسی و عیسی فرستاده شده و آنچه بر پیامبران دیگر از
جانب پروردگارشان آمده است، ایمان آورده‌ایم. میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌نهییم و
همه در برابر خدا تسلیم هستیم.] (آیه ۱۳۶، سوره بقره)

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی شکّی

(م: ۱ / ۸۴-۶۸۳؛ ۶۹ - ۶۷۸)

اطلبُ المعنی مِنَ الفرقانِ و قُلْ لَأُنْفِرَ قُبُورَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ.

[این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. ما پرستندگان او هستیم.]

(آیه ۱۳۸، سورة بقره)

صِبْغَةَ اللَّهِ هست خُمّ رنگ هُو پسیسه‌ها یک رنگ گردد اندر او

چون در آن خم افتد و گویش قُم از طرب گوید منم خم لا تَلُم

(م: ۲ / ۴۹-۱۳۴۸؛ ۴۶ - ۱۳۴۵)

صِبْغَةُ اللَّهِ نام آن رنگ لطیف لعنةُ اللَّهِ بوی این رنگِ کثیف

(م: ۱ / ۷۷۱؛ ۷۶۶)

صِبْغَةُ اللَّهِ گاه پوشیده کند پرده بی چون بر آن ناظر تَنَد

(م: ۵ / ۱۰۱؛ ۱۰۱)

رنگِ باقی صِبْغَةُ اللَّهِ است و بَس غیر آن بر بسته دان همچون جَرَس

(م: ۶ / ۴۷۲۴؛ ۴۷۱۱)

زین رنگ‌ها مفرد شود، در خُنب عیسی در رود

در صِبْغَةُ اللَّهِ رو نهد تا يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۱ / ۲۸)

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...

[نگریستن را به اطراف آسمان می‌بینم. تو را به سوی قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم.

پس روی به جانب مسجد الحرام کن. و هر جا که باشید روی بدان جانب کنید...]

(آیه ۱۴۴، سورة بقره)

گرچه دُوری دُور، می جنبان تو دُم حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
(م: ۲ / ۳۳۶۶؛ ۳۳۵۴)

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ
(م: ۲ / ۳۷۵۷؛ ۳۷۴۵)

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا شَطْرَهُ با زجاجة دل، پری خوان توایم
(ک: ۴ / ۱۶۷۳)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ...

[اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را می شناسند او را می شناسند...][آیه ۱۴۶، سوره بقره]
يَعْرِفُونَ الْاَنْبِيَا اَصْدَادَهُمْ مِثْلُ مَا لَا يَشْتَبِهْ اَوْلَادُهُمْ
همچو فرزندان خود دانندشان منکران با صد دلیل و صد نشان
(م: ۳ / ۶۵ - ۳۶۶۴؛ ۶۴ - ۳۶۶۳)

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ.

[پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گویند و ناسپاسی من نکنید.][آیه ۱۵۲، سوره بقره]

از وفای حق تو بسته دیده‌ای اَذْكُرُوا اَذْكُرْكُمْ نشنیده‌ای
(م: ۵ / ۱۱۸۲؛ ۱۱۸۲)

وَلَنْبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ
بَشِيْرِ الصَّابِرِيْنَ.

[البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول
می آزماییم. و شکیبایان بشارت ده.][آیه ۱۵۵، سوره بقره]

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد بر تن ما می نهد ای شیر مرد
خَوْفٌ وُجُوعٌ و نَقْصٌ اَمْوَالٍ و بَدَنٍ جَمَلَةٌ بَهْرَ نَقْدِ جَانِ ظَاهِرِ شَدَنِ
(م: ۲ / ۷۲ - ۲۹۷۱؛ ۶۴ - ۲۹۶۳)

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُوْنَ.

[کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم.][آیه ۱۵۶، سوره بقره]

صورت از بی صورتی آمد برون	باز شد که اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
	(م: ۱ / ۱۱۴۶؛ ۱۱۴۱)
فُرَقْتِي لَوْلَمْ تَكُنْ فِي ذَا السُّكُونِ	لَمْ يَقُلْ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
	(م: ۱ / ۳۹۵۱؛ ۳۹۳۶)
جمله اجزا در تحرّک در سکون	ناطقان که اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
	(م: ۳ / ۴۶۴؛ ۴۶۴)
راجِعُونَ گفت و رُجوع این سان بود	که گله واگردد و خانه رود
	(م: ۳ / ۱۱۱۸؛ ۱۱۱۸)
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	گویدم که اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
	(م: ۳ / ۳۹۰۷؛ ۳۹۰۶)
پَرزنان آمِن ز رَجِعِ سرنگون	در هوا که اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
	(م: ۵ / ۴۱۸۳؛ ۴۱۸۱)
رفت از وی جنبش طبع و سکون	از چه از اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
	(م: ۶ / ۴۲؛ ۴۲)
خوانده‌ای اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ	تا بدانی که کجاها می‌رویم
	(ک: ۴ / ۱۶۷۴)

هر سو دو صد ببریده سر در بحر خون زان کتر و فر

رقصان و خندان چون شکر ز اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ

(ک: ۴ / ۱۷۸۷)

کی تراشد نردبان چرخ نجار خیال

ساخت معراجش يَدِ كَلِّ اِلَيْنَا راجِعُونَ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

تاکی‌گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون

نک کش کشانت می‌برند اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ

(ک: ۴ / ۱۷۸۸)

هزاران بند بر درّ، بسوی دست ما پَرَد

إِلَيْنَا رَاجِعُونَ كَرَدَدَكِهِ أَوْ بَازِيستِ سُلْطَانِي

(ک: ۲۵۰۹ / ۵)

... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

[... و پای به جای پای شیطان مگذارید که دشمن آشکار ماست.] (آیه ۱۶۸، سوره بقره)

یا چو دیوی کو عدوی جان ماست تا رسیده زحمتش از ما و کاست

(م: ۲۶۰۵ / ۵؛ ۲۶۰۴)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ.

[جز این نیست که مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که به هنگام ذبح نام غیر

خدا بر آن بخوانند بر شما حرام کرد. اما کسی که ناچار شود هرگاه که بی میلی جوید و از حد

نگذراند گناهی مرتکب نشده است که خدا آمرزنده و بخشاینده است.] (آیه ۱۷۳، سوره بقره)

کز ضرورت هست مرداری مباح بس فسادی کز ضرورت شد صلاح

(م: ۵۲۲ / ۲؛ ۵۲۰)

در ضرورت هست هر مُردار پاک بر سر مُنکر ز لعنت باد خاک

(م: ۳۴۲۸ / ۲؛ ۳۴۱۶)

گفت من مُضطرم و مجروح حال هست مُردار این زمان بر من حلال

(م: ۵۳۱ / ۶؛ ۵۲۸)

کز ضرورت هست مرداری حلال که تحرّی نیست در کعبه وصال

(م: ۴۶۸۵ / ۶؛ ۴۶۷۲)

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

[ای خردمندان، شما را در قصاص کردن زندگی است. باشد که پروا کنید.] (آیه ۱۷۹،

سوره بقره)

گر نفرمودی قصاصی بر جنات یا نگفتی فی القصاص آمد حیوة

خود کرا زهره بدی تا او ز خود بر اسیر حکم حق تیغی زند

(م: ۳۹۰۳ - ۴ / ۱؛ ۳۸۸۸ - ۸۹)

أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

[روزهایی معدود هرکسی که از شما بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد از روزهای دیگر روزه بدارد. و آنان که توانایی آن ندارند، هر روز را به اطعام مسکینی باز خرنند، و هر که به رغبت در آن بیفزاید، برایش بهتر است و اگر می‌خواهید بدانید، بهتر آن است که خود روزه بدارید.] (آیه ۱۸۴، سورة بقره)

اگر امر تَصُومُوا را نگهداری بامر رب بهر یا رب که می‌گویی تو لبتیکت دوباره‌ستی (ک: ۲۵۲۰/۵)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ...

[ماه رمضان، که در آن برای راهنمایی مردم و بیان راه روشن هدایت و جدا ساختن حق از باطل، قرآن نازل شده است. پس هرکس که این ماه را دریابد، باید که در آن روزه بدارد...] (آیه ۱۸۵، سورة بقره)

صبر چو ابری است خوش حکمت بار داز او

ز آنکه چنین ماهِ صبر بود که قرآن رسید

(ک: ۸۹۲/۲)

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

[چون بندگان من درباره من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند.] (آیه ۱۸۶، سورة بقره)

آن غریب از ذوق آواز غریب از زبان حق شنود انی قریب

(م: ۳۶۱۳/۲؛ 3601)

... وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...

[... و از درها به خانه در آید...] (آیه ۱۸۹، سوره بقره)

أَدْخُلُوا الْاِبْنِيَّاتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاطْلُبُوا الْاِعْرَاضَ فِي اَسْبَابِهَا

(م: ۱ / ۱۶۳۷؛ ۱۶۲۸)

أَطْلُبُوا الْاِرْزَاقَ فِي اَسْبَابِهَا أَدْخُلُوا الْاَوْطَانَ مِنْ اَبْوَابِهَا

(م: ۳ / ۱۴۶۷؛ ۱۴۶۶)

گَر هَمِي جَوِيْدُ دُرِّ بِيْهَا أَدْخُلُوا الْاِبْنِيَّاتَ مِنْ اَبْوَابِهَا

(م: ۴ / ۳۳۲۷؛ ۳۳۲۷)

وَ اَنْفِقُوا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ اَحْسِنُوْا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِيْنَ.

[در راه خدا انفاق کنید و خویشان را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید که

خدا نیکوکاران را دوست دارد.] (آیه ۱۹۵، سوره بقره)

اَنْكِه مَرْدَن پِيْش چِشْمِش تَهْلِكِه سْت اَمْر لَّا تُلْقُوْا بَغِيْرِد اَوْ بَه دَسْت

(م: ۳ / ۳۴۳۵؛ ۳۴۳۴)

نَه تَو لَّا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى تَهْلِكِه خَوَانْدِي ز پِيْغَام خِدا

(م: ۳ / ۳۴۲۳؛ ۳۴۲۲)

بَعْد از اَن كَفْتِش بَدان دَر مَمْلَكِه نَهِي لَّا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْ تَهْلِكِه

(م: ۵ / ۲۴۲۹؛ ۲۴۲۸)

سِيْلِيْش اَنْدَر بَرَم دَر مَعْرَكِه ز اَنكِه لَّا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْ تَهْلِكِه

(م: ۶ / ۱۳۳۷؛ ۱۳۳۳)

چَوْن مَرَا سَوِي اَجَل عِشْق وَ هَواسْت نَهِي لَّا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْكُمْ مَراسْت

(م: ۱ / ۳۹۴۵؛ ۳۹۳۰)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُوْلُ رَبَّنَا اِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

[و برخی از مردم می گویند: ای پروردگار ما، ما را، هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت،

و ما را از عذاب آتش ننگه دار.] (آیه ۲۰۱، سوره بقره)

اَتِنَّا فِي دَارِ دُنْيَانَا حَسَنٌ اَتِنَّا فِي دَارِ عُقْبَانَا حَسَنٌ

(م: ۲ / ۲۵۵۸؛ ۲۵۵۲)

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...

[مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند...] (آیه ۲۱۳، سورة بقره)

حق فرستاد انبیاء را بهر این تا جدا گردد ز ایشان کُفر و دین^۱
پیش از ایشان ما همه یکسان بُدیم کس ندانستی که ما نیک و بدیم

(م: ۲ / ۲۸۶؛ ۲۸۵)

... وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ
اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

[... شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می داند و شما نمی دانید.] (آیه ۲۱۶، سورة بقره)

شکر حق را کان دعا مردود شد من زیان پنداشتم آن سود شد

(م: ۲ / ۱۴۰؛ ۱۳۹)

... أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِأَذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

[... اینان به سوی آتش دعوت می کنند و خدا به فرمان خود به جانب بهشت و آمرزش. و آیات خود را آشکار بیان می کند، باشد که بیندیشند.] (آیه ۲۲۱، سورة بقره)

هَلَا بَرَجِهَ كَهَ إِنَّ اللَّهَ يَدْعُوا غریبی را رهاکن رو بخانه
(ک: ۵ / ۲۳۴۶)

اللَّهُ يَدْعُوا آمَدَه آزادی زندانیان زندانیان غمگین شده گویی به زندان می کشی
(ک: ۷ / ۲۸)

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ

۱. بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۱۱۳ سطر ۷ آمده است.

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

[کیست که به خدا قرض الحسنه دهد، تا خدا بر آن چند برابر بيفزاید؟ خدا تنگدستی دهد و توانگری بخشد و شما به سوی او بازگردانده می شوید.] (آیه ۲۴۵، سوره بقره)

بگیر کیسه پر زر بِاقْرِضُوا اللَّهَ آي قراضه قرض دهی صد هزار کان گیری
(ک: ۳۰۵۷/۶)

گر به مثال اَقْرِضُوا قرض دهی قراضه ای نیم قراضه قلب را گنج کنی و کان کنی
(ک: ۲۴۶۵/۵)

شهی که کان و دریاها زکات از وی همی خواهند

بگرد کوی هر مفلس برای وام می گردد

(ک: ۵۶۴/۲)

بِاقْرِضُوا اللَّهَ كدیه کند چو مسکینان که تا تو را بدهد مُلک و متکا سازد

(ک: ۹۰۹/۲)

... كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ...

[... به خواست خدا چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری غلبه کند...] (آیه ۲۴۹، سوره بقره)

دیو و مردم را مُلَقِّین یک خداست غالب آید بر شهان زوگر گداست

(م: ۴۹۲۲/۶، 4909)

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا وَأَنْصُرْنَا
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

[چون با جالوت و سپاهش روبرو شدند، گفتند: ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را

ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز.] (آیه ۲۵۰، سوره بقره)

فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین ای همنشین صابران أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا

(ک: ۲۰/۱)

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا لَا تُزِلْ أَعْدَامَنَا فِي ذَ الْوُحُولِ

(ک: ۱۷/۷ ترجیعات)

... لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ

عِنْدَهُ إِلَّا يَأْذِنُ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

[... نه خواب سبک او را فرامی‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن اوست هرچه در آسمانها و زمین است. چه کسی جز به اذن او، در نزد او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند و به علم او جز آنچه خود خواهد، احاطه نتوانند یافت. کرسی او آسمانها و زمین را دربردارد. نگهداری آنها، بر او دشوار نیست. او بلند پایه و بزرگ است.] (آیه ۲۵۵، سورة بقره)

ما نعره به شب زنیم و خاموش تا در نرود درون هر گوش
از یاد لقای یار بی خواب از خواب شدستمان فراموش

(ک: ۱۲۴۱ / ۳)

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[در دین هیچ اجباری نیست. هدایت از گمراهی مشخص شده است. پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستش نباشد. خدا شنوا و داناست.] (آیه ۲۵۶، سورة بقره)

عُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ است این ترک هوا برکشد این شاخ جان را بر سما

(م: ۱۲۷۷ / ۲؛ ۱۲۷۴)

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...

[یا مانند آن کس که به دهی رسید. دهی که سقف‌های بناهایش فرو ریخته بود. گفت: از کجا خدا این مردگان را زنده کند؟ خدا او را به مدت صد سال میراند. آن‌گاه زنده اش کرد...] (آیه ۲۵۹، سورة بقره)

هین عَزیرا در نگر اندر خرت که بپوسیدست و ریزیده برت
پیش توگرد آوریم اجزاش را آن سرو دم و دو گوش و پاش را

(م: ۱۷۶۴ - ۶۵ / ۳؛ ۱۷۶۴ - ۶۴ - 1763)

تا ببینی جامعیت را تمام تا نلرزی وقت مردن زاهتمام

(م: ۳ / ۱۷۷۰؛ ۱۷۶۹)

... فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

[... چهار پرندۀ برگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز و هر جزئی از آنها را برکوهی بنه. پس آنها را فراخوان، شتابان گرد تو می آیند، و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.] (آیه ۲۶۰، سوره بقره)

تو خلیل وقتی ای خورشید هش این چهار اطیاری رهن را بکش
چار وصف تن چو مرغان خلیل سمبل ایشان دهد جان را سبیل

(م: ۵ / ۳۳ - ۳۱؛ ۳۳ - ۳۱)

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ
مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

[مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می کنند، مثل دانه ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه ای صد دانه باشد. خدا پاداش هر که را که بخوهد، چند برابر می کند. خدا گشایش دهنده و داناست.] (آیه ۲۶۱، سوره بقره)

بشنو توز پیغامبر، فرمود که سیم و زر

از صدقه نشد کمتر، هاده چه بدرویشان

یک دانه اگر کاری، صد سُنْبُلَه برداری

پس گوش چه می خاری؟! هاده چه بدرویشان

(ک: ۴ / ۱۸۶۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَبَائِعِ مَا كَسَبْتُمْ...

[ای کسانی که ایمان آورده اید، از دستاوردهای نیکوی خویش و از آنچه برایتان از زمین رویانیده ایم انفاق کنید...] (آیه ۲۶۷، سوره بقره)

ز آنک نبود دخل بی خرج کهن آنفقوا گفستت پس کسبی بکن
تو بخوان که اِکْسِبُوا ثُمَّ انفقوا گرچه آورد انفقوا را مطلق او

(م: ۵ / ۵۸۰ - ۵۷۹؛ ۵۸۰ - ۵۷۹)

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

[شیطان شما را از بینوایی می ترساند و به کارهای زشت و امی دارد، درحالی که خدا شما را به
آمزش خویش و افزونی وعده می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست.] (آیه ۲۶۸، سوره بقره)

گه بدرویشی کنم تهدیدیشان گه بزلف و خال بندم دیدشان
(م: ۲/۶۳۶؛ ۶۳۴)

از نسی بشنو که شیطان در وعید می کند تهدیدت از فقر شدید
(م: ۵/۶۱؛ ۶۱)

کو همی ترساندت هر دم ز فقر همچو کبکش صید کن ای تره صفر
(م: ۵/۱۵۲۸؛ ۱۵۲۸)

فقر آن محمود تست ای بی سعت طبع ازو دایم همی ترساندت
(م: ۶/۱۴۰۴؛ ۱۴۰۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

[ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید، و اگر ایمان آورده اید، از ربا هرچه باقی مانده
است رها کنید.] (آیه ۲۷۸، سوره بقره)

ور دو سه روز چشم را بند کنی با تقوا چشمه چشم جس را بحر در عیان کنی
(ک: ۵/۲۴۶۵؛ ۲۴۶۵)

... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...

[... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده ایم یا خطایی کرده ایم، ما را بازخواست مکن...]
(آیه ۲۸۶، سوره بقره)

لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا شَدَّ گواه که بود نسیان به وجهی هم گناه
(م: ۵/۴۱۰۳؛ ۴۱۰۳)

سورة آل عمران

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...

[اوست که شما را در رحم مادران به هر سان که خواسته باشد می‌نگارد...] (آیه ۶، سوره آل عمران)

صورتی کردت درون جسم او داد در حملش ورا آرام و خو
(م: ۳/۳۲۶؛ ۳۲۶)

بی ز دستی دستها بافد همی جانِ جان سازد مصور آدمی
(م: ۶/۳۷۲۸؛ ۳۷۲۸)

... مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَ أٰخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...

[... بعضی از آیه‌ها محکمانند، این آیه‌ها ام کتابند و بعضی دیگر متشابهاتند...] (آیه ۷، سوره آل عمران)

خود مگیر این معجز چون آفتاب صد زبان بین نام او ام کتاب
(م: ۴/۲۸۷۵؛ ۲۸۷۵)

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.
ای پروردگار ما، از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای، دل‌های ما را به باطل متمایز مساز، و رحمت خود را بر ما ارزانی دار، که تو بخشاینده‌ای. [آیه ۸، سوره آل عمران]

يا غياث المُسْتَغِيثِينَ إِهْدِنَا لِإِفْتِخَارٍ بِالْعُلُومِ وَالْغِنَى
لَا تُزِغْ قَلْبًا هَدَيْتَ بِالْكَرَمِ وَأَصْرَفِ السَّوِّءِ الَّذِي خَطَّ الْقَلَمُ
بگذران از جان ما سوء القضا وَأَمْبُرٍ مَارًا زِ اخْوَانِ صَفَا
(م: ۱/۱۶-۳۹۱۴؛ ۹۰۱ - ۳۸۹۹)

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ...

[در چشم مردم آرایش یافته است، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیان‌های زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت...] (آیه ۱۴، سوره آل عمران)

زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقِّ آرَاسَتِست ز آنچه حق آراست چون دانند جست
(م: ۱/۲۴۳۵؛ ۲۴۲۵)

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ

الحکیم.

[الله حکم کرد و فرشتگان و دانشمندان نیز - که هیچ خدایی برپای دارنده عدل جز او نیست که پیروزنده و حکیم است.] (آیه ۱۸، سورة آل عمران)

يَشْهَدُ اللَّهُ وَالْمَلَكُ وَاهْلُ الْعُلُومِ إِنَّهُ لَا رَبَّ إِلَّا مَنْ يَدُومُ
(م: ۱ / ۳۶۵۹؛ 3645)

قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[بگو: بار خدایا، تویی دارنده ملک. به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی. همه نیکی ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.] (آیه ۲۶، سورة آل عمران)

نی ها و خاصه نیشکر بر طمع این بسته کمر رقصان شده در نیستان یعنی تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
(ک: ۱ / ۷)

پس یقین شد که تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ خَاكِي رَاكِفْتِ پَرِهَا بَرَكِشَا
(م: ۲ / ۱۶۲۴؛ 1622)

گفت نه، وَ اللَّهِ، بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مَالِكُ الْمَلِكِ وَ بِهِ رَحْمَانٌ وَ رَحِيمٌ
(م: ۲ / ۹۰۷؛ 905)

مالک الملکست، هر کس سر نهد بی جهان خاک صد ملکش دهد
(م: ۴ / ۶۶۴؛ 664)

مَالِكُ الْمَلِكِ، به حس چیزی دهی تا که بر حس ها کند آن حس شهی
(م: ۶ / ۲۸۲۳؛ 2815)

مَالِكُ الْمَلِكِست جمعیت دهد شیر را تا برگله گوران جهد
(م: ۶ / ۳۰۶۱؛ 3053)

مَالِكُ الْمَلِكِست بدهد مُلْكِ حُسْنِ یوسفی را تا بود چون ماء مُزْنِ
(م: ۶ / ۳۰۶۳؛ 3055)

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ...

[بگو: هرچه در دل دارید، چه پنهانش کنید و چه آشکارش سازید، خدا به آن آگاه است...]

(آیه ۲۹، سوره آل عمران)

هرچه در دل داری از مکر و رموز پیش ما رسواست و پیدا همچو روز

(م: ۴ / ۳۲۲؛ 322)

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَّ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَّ يُحَدِّثُ كُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ.

[روزی که هرکس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند، آرزو کند که

ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند. و خدا به

بندگانش مهربان است.] (آیه ۳۰، سوره آل عمران)

لطف تو گفت پیش آی قهر تو گفت پس رو

ما را یکی خبر کن کز هر دو کیست صادق

(ک: ۳ / ۱۳۱۰)

قَالَ رَبِّ اَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَّ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَّ امْرَأَتِي غَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ

مَا يَشَاءُ.

[گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا پسری باشد، درحالی که به پیری رسیده‌ام و زنم

نازاست؟ گفت: بدان سان که خدا هرچه بخواهد می‌کند.] (آیه ۴۰، سوره آل عمران)

حَاكَمْتُ وَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ كَوْز عَيْنِ دَرْدِ اَنْكِيْزِد دَوَا

(م: ۲ / ۱۶۲۲؛ 1619)

اِي مَعَا فِ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِي مَحَابَا رُو زَبَان رَا بَرِگَشَا

(م: ۲ / ۱۷۸۸؛ 1786)

هَيْنِ طَلَبِ كُنْ خَوْشِ دَمِيْ عَقْدَهْ گَشَا رَا ز دَانَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(م: ۴ / ۳۱۹۸؛ 3198)

جُزْ كَه تَسْلِيْمِ وَّ رِضَا كُو چَا رَهَا يِ دَر كَفِ شِيْر نَرِيْ خُوْنَخَوَا رَهَا يِ

(م: ۶ / ۵۸۰؛ 577)

گفتم کز آتش‌های دل بر روی مفرش‌های دل

می غلط در سودای دل تا بحر یَفْعَلُ ما یشاء

(ک: ۱۸/۱)

کی برگشایی گوش را کو گوش مر مدهوش را

مَخْلَصٌ نَباشد هوش را جز یَفْعَلُ اللهُ ما یشاء

(ک: ۲۷/۱)

در مجلس ما سرخوش آبرقع ز چهره برگشا

زانسان که اوّل آمدی ای یَفْعَلُ اللهُ ما یشاء

(ک: ۳۳/۱)

آن چه باشد کو کندکان نیست خوش قَدْ رَضَيْنَا یَفْعَلُ اللهُ ما یشاء

(ک: ۲۶۴/۱)

ای جهان را دلگشا اقبال عشق یَفْعَلُ اللهُ ما یشاء اقبال عشق

(ک: ۱۳۰۹/۳)

فَالرَّبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً فَالْ اَيْتِكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اَلَّا رَمَزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ
كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَسِيِّ وَالْاِبْكَارِ.

[گفت: ای پروردگار من، برای من نشانه‌ای پدیدار کن. گفت: نشان تو اینست که سه روز با

مردم سخن نگویی مگر به اشاره؛ و پروردگارت را فراوان یاد کن و در شبانگاه و بامداد او را

بستای.] (آیه ۴۱، سورة آل عمران)

زان نشان با والد یحییٰ بگفت که نیایی تا سه روز اصلاً بگفت

تا سه شب خامش کن از نیک و بدت این نشان باشد که یحییٰ آیدت

دم مزن سه روز اندر گفتگو کین سکوت است آیت مقصود تو

(م: ۲ / ۸۰-۱۶۷۸؛ ۷۷ - ۱۶۷۵)

وَ رَسُوْلًا اِلَىٰ بَنِي اِسْرَائِيْلَ اَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اَنِّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ...

[و به رسالت بر بنی اسرائیلش می فرستد که: من با معجزه‌ای از پروردگارتان نزد شما آمده‌ام

برایتان از گِل چیزی چون پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم به اذن خدا پرنده‌ای شود... [آیه ۴۹،
سوره آل عمران]

آب و گِل چون از دم عیسی چرید بال و پر بگشاد مرغی شد پرید
(م: ۱ / ۸۷۰؛ ۸۶۵)

هر کجاکه پانهی ای جانِ من بر دَمَد لاله و بنفشه و یاسمن
پاره‌گِل برکنی برویِ دَمی باز گردد یا کبوتر یا زغن
بر سرگوری بخوانی فاتحه بوالفتوحی سر برآرد از کفن
(ک: ۴ / ۲۰۰۶)

وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

[آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرده و خدا بهترین مکرکنندگان است.] [آیه ۵۴، سوره
آل عمران]

ترا چگونه فرییم چه در جوال کنم که اصل مکر تویی و چراغ هر مُحْتال
(ک: ۳ / ۱۳۵۴)

ور نَداری باور از من رو ببین در نُسبِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۱
ماکران بسیار لیکن باز بین در نُسبِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۲
کی کند دل خوش به حیلتهای کَش آنکه بیند حیلۀ حق بر سرش
(م: ۲ / ۱۰۵۷؛ ۱۰۵۵)

مکر حق را بین و مکر خود بهل ای ز مکرش مکر مکاران خَجَل
(م: ۵ / ۴۹۵؛ ۴۹۵)

مکر حق سرچشمۀ این مکرهاست قَلْبٌ بَيْنِ اصْبَغَيْنِ كَبْرِيَاست
(م: ۶ / ۳۵۲۵؛ ۳۵۱۶)

اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَاتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ وَأَنْزِلُكَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سُنْبُلَةٍ مَعِ الطَّابَةِ وَأَنْزِلُكَ فِيهَا بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ وَتُكَلِّمُكَ فِي الصُّبْحِ وَتُلْقِي الْقُرْآنَ بِالضُّحَىٰ ۗ وَتَلْقَاهُ لَنْزِيلٍ مِّنْ رَبِّكَ ۗ وَسُبِّحْتَ بِالْحَمْدِ ۗ وَتَلْقَاهُ لَنْزِيلٍ مِّنْ رَبِّكَ ۗ وَسُبِّحْتَ بِالْحَمْدِ ۗ

[آنگاه خدا گفت: ای عیسی، من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود برمی‌آورم...] [آیه ۵۵،

۱. بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۱۳۲ سطر ۶ آمده است.

۲. بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۱۵۴ سطر ۵ آمده است.

سورة آل عمران)

نه چو عیسی سوی گردون بر شود نه چو قارون در زمین اندر رود

(م: ۳/ ۳۴۵؛ ۳۴۵)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

شیئاً...

[بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم؛ آنکه جز

خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم...] (آیه ۶۴، سورة آل عمران)

قُلْ تَعَالَوْا آيْتِيسْتِ از جذب حق ما بجذبهُ حق تعالی می‌رویم

(ک: ۴/ ۱۶۷۴)

از لذت بوهای او وز حُسن و از خواهی او وز قُلْ تعالوهای او جانها به‌درگاه آمده

(ک: ۵/ ۲۲۷۹)

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ

اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...

[در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم. و هر که بدان داخل شود ایمن است. برای خدا،

حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است...] (آیه ۹۷، سورة

آل عمران)

ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا شاد آمدیت از سفر خانه خدا

روز از سفر بفاقه و شبها قرار نی در عشق حج کعبه و دیدار مصطفا

مالیده رو و سینه در آن قبله‌گاه حق در خانه خدا شده قدکان آمنا

(ک: ۱/ ۱۹۹)

پوشیده‌ای چو حاج تو احرام نیلگون چون حاج گرد کعبه طوافی همی‌کنی

حق گفت ایمن است هر آنکو به حج رسید ای چرخ حق‌گذار ز آفات ایمنی

(ک: ۶/ ۲۹۹۷)

فِيهِ آيَاتٌ ثَقَاتٌ بَيِّنَاتٍ این براتی باشد و قدر نجات

(م: ۲/ ۲۹۹۲؛ ۲۹۸۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنانکه شایسته ترس از خدا است از او بترسید و جز در مسلمانی نمیرید.] (آیه ۱۰۲، سوره آل عمران)

این قرآن احمد است و دور او هین بگیرد امر او را اتقوا

(م: ۴ / ۲۷۸۳؛ 2783)

اختیار آن را نکو باشد که او مالک خود باشد اندر اتقوا

(م: ۵ / ۶۴۹؛ 649)

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...

[و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید...] (آیه ۱۰۳، سوره آل عمران)

دست کوران به حبل الله زن جز بر امر و نهی یزدانی متن

(م: ۶ / ۳۵۰۱؛ 3492)

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون.

[آن روز که گروهی سپیدرویی و گروهی سیه‌رویی شوند به آنان که سیه‌رویی شده‌اند می‌گویند: آیا شما پس از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ به سبب کافر شدنتان بچشید عذاب خدا را.] (آیه ۱۰۶، سوره آل عمران)

این زمان پیدا شده بر این گروه یوم تبیض و تسود و وجوه

(م: ۱ / ۳۵۲۵؛ 3511)

یوم تبیض و تسود و وجوه ترک و هندو شهره گردد زان گروه

(م: ۱ / ۳۵۳۸؛ 3524)

... ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْانبيَاءَ
بغير حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ.

[... و مهر بدبختی بر آنها نهاده‌اند، زیرا به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق کشتند. و این بدان سبب بود که عصیان ورزیدند و تجاوز کردند.] (آیه ۱۱۲، سوره آل عمران)

چون سفیهان راست این کار و کیا لازم آمد یقتلون الانبیا

(م: ۲ / ۱۴۰۲؛ 1399)

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.

اِبْرِيكَدِيْكَرِ پيشی گيريد برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است. [آیه ۱۳۳، سورة آل عمران]

سارِعُوا فرمود پس مردانه رو كَفَتِ شاهنشاه جان نبود تُهَي
(ک: ۶/۲۹۱۵)

و آنکه مُردن پیش او شد فتح باب سارِعُوا آید مرو را در خطاب
الْحَدَّرِ ای مرگ بنیان بارِعُوا الْعَجَلِ ای حشر بنیان سارِعُوا
(م: ۳/۳۷-۳۴۳۶؛ ۳۶-۳۴۳۵)

... وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

[... و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردمان درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.] [آیه ۱۳۴، سورة آل عمران]

كُظِمَ غَيْظُ اَيْنَسْتِ آنرا قی مَكُن تَا بِيَابِي در جزا شیرین سخن
(م: ۱/۳۳۹۳؛ ۳۳۷۹)

اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلُونَ عَلٰى اَحَدٍ وَالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ فِىْ اٰخِرِيْكُمْ فَاْتَابَكُمْ عَمَّا بَعِمُمْ
لِكَيْلًا تَحْزَنُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا اَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ.

[آن‌گاه که می‌گریختید و به کسی نمی‌پرداختید و پیامبر شما را از پشت سر فرا می‌خواند. پس به پاداش، غمی بر غم شما افزود. اکنون اندوه آنچه را که از دست داده‌اید، یا رنجی را که به شما رسیده است، مخورید. خدا به هر کاری که می‌کنید آگاه است.] [آیه ۱۵۳، سورة آل عمران]

تَرْجِيْعِ سُوْمِ اَمَدٍ وَ كَفْتِيْ تُوْ خَدَايَا بَرُّكُمْ شَدِيْعٌ مَّكْرِيٌّ كِه مَرَا هَسْتِ عَوْضَهَا
(ک: ۷/۱۲ ترجیعات)

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ
عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ سَاوِرْهُمْ فِى الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
الْمُتَوَكِّلِيْنَ.

[به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای تو توکل کن که خدا توکل‌کنندگان را

دوست دارد.]. (آیه ۱۵۹، سوره آل عمران)

مشورت کن با گروه صالحان
بر پیمبر امر شاوَرَهُمْ بدان
(م: ۶ / ۲۶۱۸؛ ۲۶۱۸)

امر شاوَرَهُمْ پیمبر را رسید
گرچه رایى نیست رایش را ندید
(م: ۱ / ۳۰۳۲؛ ۳۰۳۲)

مشورت در کارها واجب شود
تا پشیمانی در آخر کم بود
(م: ۲ / ۲۲۷۱؛ ۲۲۶۸)

أمرَهُمْ شوری برای این بود
کز تشاور سهو و کثر کمتر رود
(م: ۶ / ۲۶۱۹؛ ۲۶۱۲)

... و من یغلل یأت بما غل یوم القیامة ثم توفى کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون.

[... و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت، و بال خیانتش را همراه آورد، آن گاه به هر کس جزای کار و کردارش به تمامی داده شود و بر آنان ستم نرود.]. (آیه ۱۶۱، سوره آل عمران)

رخت دزدیده به تدبیر و فنش
مانده روز داوری برگردنش
(م: ۲ / ۱۰۶۷؛ ۱۰۶۵)

... یقولون بأفواههم ما لیس فی قلوبهم...

[... به زبان چیزهایی می گویند که به دل اعتقاد ندارند...]

از منافق عذر رد آمد نه خوب
زانکه در لب بود آن، نه در قلوب
(م: ۵ / ۲۴۵۸؛ ۲۴۵۷)

او به ظاهر واعظ احکام بود
لیک در باطن صفییر و دام بود
(م: ۱ / ۳۶۶؛ ۳۶۵)

و لا تحسبن الذین فتلوا فی سبیل الله امواتا بل احناء عند ربهم یرزقون فرحین بما
أتیهم الله من فضله...

[کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار بلکه زنده اند و نزد پروردگارش روزی داده می شوند. از فضیلتی که خدا نصیبشان کرده است شادمان هستند...]. (آیات ۱۶۹ و ۱۷۰، سوره آل عمران)

یرزقون فرحین بخوریم آن می و نقل
مقعد صدق چو شد منزل عشاق سکن
(ک: ۴ / ۱۹۹۱)

پس زیادت‌ها درونِ نقص‌هاست
چون بریده گشت حلقِ رزقِ خوار
مر شهیدان را حیات اندر فناست
يُرَزَقُونَ فَرِحِينَ شَدَّ كَوَارِ
(م: ۱ / ۸۷-۳۸۸۶؛ ۷۲ - ۳۸۷۱)

حلقِ ببریده خورد شربت ولی
حلقِ از لا رسته مُرده در بلی
(م: ۱ / ۳۸۹۱؛ ۳۸۷۶)

دانه مُردن مرا شیرین شدست
بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ پي فن آمدست
(م: ۱ / ۳۹۴۸؛ ۳۹۳۳)

در شهیدان يُرَزَقُونَ فرمود حق
آن غذا را نی دهان بُد، نی طَبَقِ
(م: ۲ / ۱۰۹۰؛ ۱۰۸۸)

زهره‌یی کز بهره حق بر درد
چون شهیدان از دو عالم برخوردار
(م: ۴ / ۲۶۰۷؛ ۲۶۰۷)

چاکر خنده توام کشته زنده توام
گر نه که بنده توام باده شادم مده
(ک: ۵ / ۲۴۰۲)

چون دل و چشم معده نور خورد
بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
زانک اصل غذا بُد انواری
بِخورد يُرَزَقُونَ در اسراری
(ک: ۷ / ۳۱۶۳)

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

[شما را به مال و جان آزمایش خواهند کرد. و از زبان اهل کتاب و مشرکان آزار فراوان خواهید شنید. اگر شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید نشان قدرت اراده شماست.] (آیه ۱۸۶، سوره آل عمران)

مال دنیا شد تبسم‌های حق
فقر و رنجوری بهستت ای سند
کرد ما را مست و مغرور و خَلَقِ
کان تبسم دام خود را برکند
(م: ۱ / ۵۴-۳۰۵۳؛ ۴۱ - ۳۰۴۰)

سوره نساء

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...

[اموالتان را که خدا قوام زندگی شما ساخته است به دست سفیهان مدهید...][آیه ۵، سوره نساء]

مال تخمست و بهر شوره منه تیغ را در دست هر رهزن مده

(م: ۱ / ۳۷۳۲؛ ۳۷۱۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.

[آیا آن کسانی را که از کتاب بهره‌ای داده شده‌اند، ندیده‌ای که گمراهی می‌خرند و

می‌خواهند که شما نیز گمراه شوید؟ خدا دشمنان شما را بهتر می‌شناسد و دوستی او شما را کفایت

خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.][آیات ۴۴ و ۴۵، سوره نساء]

هیچ راعی مشورعیت شو راعی جز سد رعایت نیست

بس بُدی بنده را کفی بِاللَّهِ لیکش این دانش و کفایت نیست

(ک: ۱ / ۴۹۹)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.

[آنان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم افکند. هرگاه پوست تنشان بپزد پوستی

دیگرشان دهیم، تا عذاب خدا را بچشند. خدا پیروزمند و حکیم است.][آیه ۵۶، سوره نساء]

دوزخی که پوست باشد دوستش داد بَدَّلْنَا جُلُودًا پوستش

(م: ۵ / ۱۹۳۳؛ ۱۹۳۳)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا.

[و آنان را که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند به بهشت‌هایی که در آن نهرها جاری

است در آوریم، تا ابد در آنجا خواهند بود. و در آنجا صاحب زنان پاک و بی‌عیب شوند و در

سایه‌های پیوسته و خنک جایشان می‌دهیم.][آیه ۵۷، سوره نساء]

نیم آن شاه که از تخت به تابوت روم
اگر آمیخته‌ام هم ز فرح ممزوجم
خالدین آبداً شد رقم منشورم
وگر آویخته‌ام هم رَسَنِ منصورم
جام فرعون نگیرم که دهان‌گنده کند
جان موسی است روان در تن همچون طورم

(ک: ۴/۱۶۲۹)

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ...

[خداوند از دل‌هایشان آگاه است. از آنان اعراض کن...] (آیه ۶۳، سوره نساء)

پس ره پند و نصیحت بسته شد
امر اعراض عنْهُمْ پیوسته شد

(م: ۲/۲۰۶۷؛ ۲۰۶۶)

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا.

[هر که از پیامبر اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است و آنان که سرباز زنند، پس ما تو را به

نگهبانی آنها نفرستاده‌ایم.] (آیه ۸۰، سوره نساء)

خدمت او خدمت حق کردن است
روز دیدن دیدن این روزنست

(م: ۶/۳۲۰۷؛ ۳۱۹۸)

... وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا.

[... و خدا بر هر چیزی احاطه دارد.] (آیه ۱۲۶، سوره نساء)

حق محیط جمله آمد ای پسر
و اندارد کارش از کار دگر

(م: ۱/۱۴۹۳؛ ۱۴۸۷)

وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا
صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

[اگر زنی دریافت که شوهرش با او بی‌مهر و از او بیزار شده است، باکی نیست که هر دو در

میان خود طرح آشتی افکنند، که آشتی بهتر است. و بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد.

و اگر نیکی و پرهیزگاری کنید خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.] (آیه ۱۲۸، سوره نساء)

چو فرموده است حق كالصُّلْحُ خَيْرٌ
رهاکن ماجرا را ای یگانه

(ک: ۵/۲۳۴۶)

ای قد و بالای تو حسرت سرو بلند خنده نمی آیدت بهر دل من بخند
 ای ز تو عالم بجوش لطف کن ارزان فروش خنده شیرین نوش راست بفرما به چند
 ما و حریفان خوشیم ساغر حق می کشیم از جهت چشم بد آتش و مشتی سپند
 بوی وصال رسید روضه رضوان دمید صلح کن الصلح خیر کوری دیو لوند
 (ک: ۱۴ / ۷)

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى
 يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.

[منافقان خدا را فریب می دهند و حال آنکه خدا آنها را فریب می دهد. و چون به نماز
 برخیزند با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خودنمایی نماز کنند و در نماز - جز اندکی - خدای را
 یاد نکنند.] (آیه ۱۴۲، سوره نساء)

پس بخوان قاموا کسالی از نسی چون نیاید شاخ از بیخش طیبی
 (م: ۶ / ۲۳۹؛ ۲۲۳۴)

وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ
 شُبِّهَ لَهُمْ...

[و نیز بدان سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان مسیح را
 نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد...] (آیه ۱۵۷، سوره نساء)

آن گمان ترسا برد مؤمن ندارد آن گمان کو مسیح خویشان را بر چلیپا می کشد
 (ک: ۲ / ۷۲۸)

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
 تَكْلِيمًا.

[و پیامبرانی که پیش از این داستان‌هایشان را برای تو گفته‌ایم و آنان که داستان‌هایشان را
 برای تو نگفته‌ایم. و خدا با موسی سخن گفت، چه سخن گفتنی بی میانجی.] (آیه ۱۶۴، سوره نساء)

بیا که همراه موسی شویم تا که طور که کلام الله آمد مخاطبه طوری
 (ک: ۶ / ۳۰۷۳)

سورة مائده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ
مُجَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمان‌ها وفا کنید. حیوانات چهارپا مگر آنهایی که از این
پس برایتان گفته می‌شود، بر شما حلال شده‌اند و آنچه را که در حال احرام صید می‌کنید حلال
مشمارید.] (آیه ۱، سورة مائده)

توز أَوْفُوا بِالْعُقُودِش دست شو إِحْفَظُوا إِيمَانَكُمْ يَا أَوْ مِگُو

(م: ۲ / ۲۱۴۱؛ 2139)

... وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِيمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

[... بلکه می‌خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاس
گزارید.] (آیه ۶، سورة مائده)

زین پلیدی بدهد و پاکی برد از يُطَهِّرْكُمْ تَن او بر خورد

(م: ۵ / ۱۴۹؛ 149)

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلْ إِنَّا هَاهُنَا
فَاعِدُونَ.

[گفتند: ای موسی تا وقتی که جباران در آنجا نیند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا
می‌نشینیم تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید.] (آیه ۲۴، سورة مائده)

جان باز اندر عشق او چو سبط موسی را مِگُو

إِذْ هَبَّ وَ رَبُّكَ قَاتِلًا إِنَّا قُوعِدُهَا هُنَا

(ک: ۱۱ / ۲۶۱)

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ.

[گفت و رود به آن سرزمین به مدت چهل سال برایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان
خواهند ماند. پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش.] (آیه ۲۶، سورة مائده)

روزگارم رفت زینگون حالها همچو تیه و قوم موسی سالها
(م: ۴ / ۱۵۴۸؛ ۱۵۴۸)

همچو قوم موسی اندر حرّ تیه مانده برجای چل سال ای سفید
(م: ۶ / ۱۷۹۳؛ ۱۷۸۸)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى
أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّائِمِينَ.

[خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود را پنهان سازد. گفت: وای بر من، نتوانم همانند این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم. و در زمرة پشیمانان در آمد.] (آیه ۳۱، سوره مائده)

دید زاغی زاغ مرده در دهان برگرفته تیز می آمد چنان
از هوا زیر آمد و شد او به فن از پی تعلیم او را گور کن
پس به چنگال از زمین انگیخت کرد زود زاغ مرده را در گور کرد
دفن کردش پس بیوشیدش به خاک زاغ از الهام حق بُد علمناک
گفت قایل آه شه بر عقل من که بود زاغی ز من افزون به فن

(م: ۴ / ۸ - ۱۳۰۴؛ ۱۳۰۴ - ۱۳۰۴)

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ
يُصَلَّبُوا...

[جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می کنند و در زمین به فساد می کوشند، آن است که کشته شوند، یا بردار گردند...] (آیه ۳۳، سوره مائده)

تیره کردی زنگ دادی در نهاد این بود یسعون فی الارض الفساد
(م: ۴ / ۲۴۷۹؛ ۲۴۷۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ...

[ای کسانی که ایمان آورده اید هر که از شما از دینش بازگردد چه باک؛ زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران

سرکش... [آیه ۵۴، سورة مائده]

چون یَجِبُونَ بخواندی در نُبی با یُجِبُوهُمْ قرین در مطلبی

(م: ۵ / ۲۱۸۶؛ 2186)

میل و عشق آن شرف هم سوی جان زین یُحِبُّ را و یُجِبُونَ را بدان

(م: ۳ / ۴۴۱؛ 4440)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ
كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا...

[یهود گفتند که دست خدا بسته است. دست‌های خودشان بسته باد. و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند. دست‌های خدا گشاده است. به هر سان که بخواهد روزی می‌دهد و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، به طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود...] [آیه ۶۴، سورة مائده]

معزول مکن تو قدرتم را من بسته نیم چو تار در پود

هر لحظه بکاهمت چو خواهم وز فضل توانمت بیفزود

(ک: ۲ / ۷۱۶)

... كَلِّمًا أَوْ قَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ

الْمُفْسِدِينَ.

[هرگاه که آتش جنگ را افروختند خدا خاموشش ساخت. و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.] [آیه ۶۴، سورة مائده]

كُلَّمَا هُمْ أَوْقَدُوا نَارَ الْوَعْيِ إِطْفَأَ اللَّهُ نَارَهُمْ حَتَّىٰ انطفا

(م: ۶ / ۳۵۶؛ 353)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...

[ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی

امور رسالت او را ادا نکرده‌ای...] [آیه ۶۷، سورة مائده]

لیک هم می‌دان و خر می‌ران چو تیر چونکه بَلِّغْ گفت حق، شد ناگزیر

(م: ۳ / ۳۰۸۲؛ 3081)

زان تغافل کن چو داعی ره‌ی امر بَلَّغْ هست نَبُود آن ته‌ی
(م: ۴ / ۳۵۸۵؛ 3585)

لیک دعوت واردست از کردگار با قبول و ناقبول او را چه کار؟
(م: ۶ / ۹؛ 9)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ...

[آنان که گفتند: الله سومین سه است، کافر شدند...] [آیه ۷۳، سوره مائده]

ثالثاً تا از تو بیرون رفته‌ام گویا ثالث ثلاثه گفته‌ام
(م: ۳ / ۴۷۰۶؛ 4705)

... ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا خَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ...

[... این کفاره قسم است، هرگاه که قسم خوردید به قسم‌های خود وفا کنید...] [آیه ۸۹، سوره

مائده)

توز اوفوا بالعقودش دست شو اِحْفَظُوا اَيْمَانِكُمْ با او مگو
(م: ۲ / ۲۱۴۱؛ 2139)

قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ
آخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

[عیسی بن مریم گفت: بار خدایا، ای پروردگار ما، برای ما مائده‌ای از آسمان بفرست، تا ما
را و آنان را که بعد از ما می‌آیند عیدی و نشانی از تو باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین
روزی دهندگان هستی.] [آیه ۱۱۴، سوره مائده]

باز عیسی چون شفاعت کرد حق خوان فرستاد و غنیمت بر طَبَقِ
مائده از آسمان شد عائده چونکه گفت أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً
(م)

قال الله هذا يومٌ ينفعُ الصادقين صدقُهم...

[خدا گفت: این روزی است که راستگویان را راستی گرفتارشان سود دهد...] [آیه ۱۱۹،

سوره مائده)

گفت حق کی کثر مجنبان گوش و دم یَنْفَعَنَّ الصَّادِقِينَ صَدُقُهُمْ

(م: ۳ / ۷۴۰؛ 740)

سورة انعام

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ.

[اوست که شما را از گل بیافرید و عمری مقرر کرد: مدتی در نزد او معین. با این همه، تردید

می‌ورزید.] (آیه ۲، سورة انعام)

بهر این فرمود حق عزّ و جلّ سورة الانعام در ذکر اجل

این شنیدی مو به مویت گوش باد آب حیوان است خوردی نوش باد

(م: ۱ / ۰۷-۲۶۰۶؛ 95 - 2594)

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَا نِبْتُمْ أَبْنَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

[چون سخن حق بر آنها عرضه شده تکذیبش کردند. پس به زودی خبر چیزهایی که به

ریشخندشان می‌گرفتند به آنها خواهد رسید.] (آیه ۵، سورة انعام)

تن مبین و آن مکن کان بکم و صم كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ

(م: ۶ / ۳۲۰۵؛ 3196)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظروا كيف كان عاقبة المكذبين.

[بگو: در روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.]

(آیه ۱۱، سورة انعام)

آنکه گستاخ آمدند اندر زمین

استخوان و کله‌هاشان را بمین

(م: ۳ / ۲۷۳؛ 273)

گفت سیروا می طلب اندر جهان

بخت و روزی را همی کن امتحان

(م: ۶ / ۲۶۲۳؛ 2616)

ارواح همچون اشتران ز آواز سیروا مستیان

همچون عرابی می کند آن اشتران را نَهْنَهی

(ک: ۲۴۳۷/۵)

قُلْ أَعْتَبِرِ اللَّهَ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

[بگو: آیا دیگری جز خدا را به دوستی گیرم که آفریننده آسمانها و زمین است و می خوراند و به طعامش نیاز نیست؟ بگو: هر آینه من مأمور شده‌ام که نخستین کسی باشم که تسلیم امر خدا شده باشد. پس از مشرکان مباش.]. (آیه ۱۴، سوره انعام)

خمیر کرده یزدان کجا بماند خام خمیر مایه پذیرم نه از فطیرانم
فطیر چون کند او فاطر السموات است چو اختران سماوات از منیرانم
(ک: ۱۷۴۶/۴)

و هُوَ يُطْعِمُكُمْ وَلَا يُطْعَمُ چو اوست نیست حق ما کول و آکل لحم و پوست
(م: ۷۲۶/۵؛ 726)

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ
إِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

[بعضی از آنها به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دل هایشان پرده افکنده‌ایم تا آن را در نیابند و گوش هایشان را سنگین کرده‌ایم. و هر معجزه‌ای را که بنگرند بدان ایمان نمی آورند. و چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست.]. (آیه ۲۵، سوره انعام)

چون کتاب اللّٰه بیامد هم بر آن اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

(م: ۹/۳ - ۴۲۳۸؛ 8 - 4237)

بَلْ بَدَالَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

[از آنچه را که از این پوشیده می داشتند اکنون برایشان آشکار شده، اگر آنها را به دنیا

بازگرداند، باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند. آنها دروغگو یابند. [آیه ۲۸، سورة انعام]

می‌کند او توبه و پیر خرد بانگ لَو رُدُّوا لَعَادُوا می‌زند

(م: ۴ / ۲۳۰۰؛ 2300)

گویدش رُدُّوا لعادوا کار توست ای تو اندر توبه و میثاق سُست

(م: ۳ / ۳۱۵۹؛ 3158)

وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ...

[و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهو نیست...] [آیه ۳۲، سورة انعام]

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیت و راست فرماید خدا

(م: ۱ / ۳۴۴۵؛ 3431)

حق تعالی گفت کین کسب جهان پیش آن کسب است لعب کودکان

(م: ۲ / ۲۶۰۳؛ 2596)

فَلَوْلَا إِذْجَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

[پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند؟ زیرا دل‌هایشان را قساوت فرا گرفته و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود.] [آیه ۴۳، سورة انعام]

گفته‌ای اندر نُبی‌کان امتان که بر ایشان آمد آن قهرگران

چون تَضَرَّع می‌نکردند آن نَفَس تا بلا زایشان بگشتی باز پس

لیک دل‌هایشان چو قاسی گشته بود آن گنه‌هاشان عبادت می‌نمود

(م: ۵ - ۶ / ۱۶۰۴؛ 1604 - 6)

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ.

[بگو: به شما نمی‌گویم که خزاین خدا نزد من است. و علم غیب هم نمی‌دانم. و نمی‌گویم که

فرشته‌ای هستم. تنها از چیزی پیروی می‌کنم که بر من وحی شده است. بگو: آیا نابینا و بینا

یکسانند؟ چرا نمی‌اندیشید؟] [آیه ۵۰، سورة انعام]

يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ لَدَيْكُمْ وَالْبَصِيرُ فِي الْمَقَامِ وَالنُّزُولِ وَالْمَسِيرِ

(م: ۳ / ۱۷۵۶؛ ۱۷۵۵)

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[چون ایمان آوردگان به آیات ما نزد تو آمدند، بگو: سلام بر شما، خدا بر خویش مقرر کرده که شما را رحمت کند، زیرا هرکس از شما که از روی نادانی کاری بد کند، آن گاه توبه کند و نیکوکار شود، بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.] (آیه ۵۴، سوره انعام)

نکرده بندگان او را سلامی برایشان کرده از اول سلام او

(ک: ۵ / ۲۱۸۱)

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

[کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هرچه راکه در خشکی و دریاست می داند. هیچ برگگی از درختی نمی افتد مگر آنکه از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.] (آیه ۵۹، سوره انعام)

هیچ برگگی درنیفتد از درخت بی قضا و حکم آن سلطان بخت

(م: ۳ / ۱۹۰۰؛ ۱۸۹۹)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ.

[چون شب او رافرا گرفت، ستاره ای دید، گفت این است پروردگار من. چون فرو شد گفت:

فرو شوندگان را دوست ندارم.] (آیه ۷۶، سوره انعام)

در لاأحِبُّ الأفلین پاکی ز صورت های یقین در دیده های غیب بین هر دم ز تو تمثالها

(ک: ۱ / ۲)

اندرین وادی مرو بی این دلیل لاأحِبُّ الأفلین گو چون خلیل

(م: ۱ / ۴۲۹؛ ۴۲۶)

گفت هذا ربی ابراهیم راد چونکه اندر عالم وهم اوفتاد

آن کسی که گوهرِ تأویل سُفت (م: ۵/۵۲ - ۲۶۵۱؛ 51 - 2650)	ذکر کوکب را چنین تأویل گفتم
پس فنا چون خواست رَبِّ العالمین (م: ۲/۲۹۹؛ 298)	از خلیلی لا أُحِبُّ الْآفَلین
بالبن که لا أُحِبُّ الْآفَلین کاتشی مانده به راه کاروان (م: ۶/۲۰ - ۱۴۱۹؛ 16 - 1415)	خوی با حق ساختی چون انگبین لاجرم تنها نماندی همچنان
در نُبی که لا أُحِبُّ الْآفَلین (م: ۶/۹۵؛ 95)	تا خوشت ناید مُقالِ آن امین
گر تو خلیل وقتی این هر دو را بگو لا (ک: ۱/۱۸۵)	خورشید را کسوفی مه را بود خسوفی
آنکه باشد بر زبانها لا أُحِبُّ الْآفَلین	
باقیات الصّالحات است آنکه در دل حاصل است (ک: ۱/۴۰۲)	
خشمِ ابراهیم با بر آفلان (م: ۲/۵۶۶؛ 564)	خاصه تقلیدِ چنین بی حاصلان
بگذرد که لا أُحِبُّ الْآفَلین (م: ۲/۱۵۶۲؛ 1559)	چون خلیل از آسمانِ هفتمین
آفلی، حق لا يُحِبُّ الْآفَلین (م: ۲/۱۸۱۷؛ 1815)	ور نگو ساری سرت سوی زمین
گفت هذا رَبِّ، هان کو کردگار (م: ۲/۳۰۸۵؛ 3077)	کو خلیلی کو برون آمد ز غار
نیست معبودِ خلیلِ آفل بود نیست دلبرِ لا أُحِبُّ الْآفَلین (م: ۲/۳۱ - ۱۴۳۰؛ 30 - 1429)	آنکه یک دم کم دمی کامل بود و آنکه آفل باشد و گه آن و این

شد صَفِيرِ بازِ جان در مرجِ دین نـعـره‌هایِ لا اُحِبُّ آلا فـلـین
(م: ۶ / ۲۸۱۹؛ 2811)

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ.

[آن‌گاه ماه را دید که طلوع می‌کند. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد گفت: اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود.] (آیه ۷۷، سوره انعام)
بگذر از خورشید وز مه چون خلیل ورنه در خورشید کامل کی رسی
(ک: ۶ / ۲۸۹۴)

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

[من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم.] (آیه ۷۹، سوره انعام)

کو آن خلیل گویا و جَهْتُ وَجْهٍ حَقًّا و آن جان گوشمالی کو پایمال گیرد
(ک: ۲ / ۸۶۰)

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَاتِي تُؤْفَكُونَ.

[خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای یکتا. پس چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟] (آیه ۹۵، سوره انعام)
چو يُخْرِجُ حَيًّا مِنْ مَيِّتٍ عَيَانِ شَد جماد مرده شد صاحب عیانی
ز قـطره آب دیدم که بزاید قبادی، رستمی و پهلوانی
(ک: ۷ / ۳۴)

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

[شکوفنده صبحگاهان است و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را برای حساب کردن اوقات. این است تقدیر خدای پیروزمند دانا.] (آیه ۹۶، سوره انعام)
فَالِقِ اصْبَاحِ وَ رَبُّ الْفَلَقِ باز کنی صد در و گویی در
(ک: ۱ / ۲۵۰)

ای گشاده هزار در بر ما وی بداده بدست ما مفتاح
 وانمودی هر آنچه می گویند مؤذنان صُبْح، فالق الاصباح
 (ک: ۱/ ۵۲۰)

صلا گفت صلا گفت کنون فالق اصباح سبک روح کند راح اگر سست و گرانید
 (ک: ۲/ ۶۳۷)

نَفَحْتُ فِيهِ جان بخشی است هر صبح فراق فُالِقِ الْاِصْبَاحِ تا کی
 (ک: ۶/ ۲۶۵۴)

فَالِقُ الْاِصْبَاحِ اسرافیل وار جمله را در صورت آرد زان دیار
 (م: ۱/ ۴۰۱؛ ۳۹۸)

بدان شد شب شفا و راحت خلق که سودای تواس بخشید سودا
 (ک: ۱/ ۹۹)

و هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَّ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْاَيَاتِ لِقَوْمٍ
 يَفْقَهُونَ.

[و اوست خداوندی که شما را از یک تن آفرید. سپس شما را قرارگاهی است و ودیعت
 جایی است. آیات را برای آنان که می فهمند، به تفصیل بیان کرده ایم.] (آیه ۹۸، سوره انعام)
 تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود
 (م: ۲/ ۱۸۸؛ ۱۸۸)

لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

[چشم ها او را نمی بینند و او بینندگان را می بیند. دقیق و آگاه است.] (آیه ۱۰۳، سوره انعام)
 نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود
 لاجرم اَبْصَارِ مَا لَا تُدْرِكُهُ و هُوَ يُدْرِكُ بَيْنَ تَوَازِ مَوْسَى وَ كُوهِ
 (م: ۱/ ۴۰۱ - ۵؛ ۱۱۳۹ - ۱۱۳۴)

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ
 زُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ.

[و هم چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب

یکدیگر، سخنان آراسته القا می‌کنند. اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس با افترايي که می‌زنند رهايشان ساز. [آیه ۱۱۲، سوره انعام]

و آن بنی آدم که عصیان کشته‌اند ار حسودی نیز شیطان گشته‌اند
از نسی برخوان که شیطانان انس گشته‌اند از مسخ حق با دیو جنس
دیو چون عاجز شود در افتتان استعانت جوید او زین انسیان

(م: ۵ / ۲۱ - ۲۱۹؛ ۲۱ - ۱۲۱۹)

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ.

[اگر به آیات خدا ایمان دارید از ذبحی که نام خدا بر آن یاد شده است بخورید.] (آیه ۱۱۸،

سوره انعام)

در زمان پیش آید آن دوزخ گلو حُجَّتْش این که خدا گفته کُلو

(م: ۲ / ۶۲۲؛ ۶۲۰)

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَ لَأُتَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَأُتَقَرَّبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَأُتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...

[بگو: بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم. اینکه به خدا شرک می‌آورید و به پدر و مادر نیکی کنید. و از بیم درویشی فرزندان خود را مکشید. ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم. و به کارهای زشت چه پنهان و چه آشکارا نزدیک مشوید. و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است - مگر به حق - مکشید...] (آیه ۱۵۱، سوره انعام)

قُلْ تَعَالَوْا آتِي است از جذب حق ما به جذبۀ حق تعالی می‌رویم

(ک: ۴ / ۱۶۷۴)

شه شمس تبریزی تراگوید: به پیش ما بیا بگذر ز زرق و از ریا باشد که با ما خو کنی

(ک: ۵ / ۲۴۳۶)

خر نخواندت اسب خواندت ذوالجلال اسب تازی را عرب گوید تعال

(م: ۴ / ۲۰۰۴؛ ۲۰۰۴)

قُلْ تَعَالَوْا كُفْت از جذب کرم تار ریاضت تان دهم من ریاضم

(م: ۴ / ۲۰۰۶؛ ۲۰۰۶)

قُلْ تَعَالَوْا قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ حَقَّ
 قُلْ تَعَالَوْا قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ حَيَّ
 قُلْ تَعَالَوْا قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ رَبِّ

ای ستوران ملول اندر سَبَق
 ای ستوران فسرده رگ و پی
 ای ستوران رمیده از ادب

(م: ۴ / ۴۰۱۱؛ 2011)

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ
 وَصِيكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

[و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه
 خدا پراکنده می‌سازد. اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزگار شوید.]
 (آیه ۱۵۳، سورة انعام)

چون خدا فرمود ره را راه من این خفیر از چیست وان یک راهزن

(م: ۶ / ۱۶۱۴؛ 1610)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا
 يُظْلَمُونَ.

[هرکس کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند، و هر که کار بدی انجام دهد تنها
 همانند آن کیفر ببیند، تا ستمی بر آنها نرفته باشد.] (آیه ۱۶۰، سورة انعام)

هر یکی جان را ستاند ده بها از نسی خوان عَشْرَةَ أَمْثَالِهَا

(م: ۳ / ۳۸۳۷؛ 3836)

آن زمان کاین جان حیوانی نماند جان باقی بایدت برجا نشاند
 شرط مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ نِي كَرْدَنَسْت این حَسَنُ را سوی حضرت بردنست

(م: ۲ / ۴۶-۴۷؛ ۹۴۵ - 44 - 943)

گفت پیغامبر که هر که از یقین داند او پاداش خود در یوم دین
 که یکی را ده عوض می‌آیدش هر زمان جودی دگرگون زایدش

(م: ۲ / ۸-۸۹۷؛ 895 - 6)

چون بُبازی عقل در عشق صمد عَشْرَ امثالِ دهد، یا هفتصد
(م: ۵ / ۳۲۳۷؛ 3236)

سورة اعراف

وَ كُمْ مِنْ قَرِيْبَةٍ اَهْلَكْنَاهَا فِجَاءَهَا بِاَسْنَا يِنَاتَا اَوْ هُمْ قَاتِلُوْنَ.

[چه بسا قریه‌هایی که مردمش را به هلاکت رسانیدیم، و عذاب ما شب هنگام یا آن‌گاه که به خواب نیمروزی فرو رفته بودند، به آنان در رسید.] (آیه ۴، سورة اعراف)

صد هزاران شهر را خشم شهان سرنگون کردست ای بدگمراهان

(م: ۳ / ۲۸۱۵؛ 2814)

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّٰجِدِيْنَ.

[و شما را بیافریدیم و صورت بخشیدیم، آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه جز ابلیس سجده کردند و ابلیس در شمار سجده‌کنندگان نبود.] (آیه ۱۱، سورة اعراف)

به روز جلوه ملائک ترا سجود کنند بنشوند ز ابلیسیان که تو طینی

(ک: ۶ / ۳۰۶۳)

قَالَ مَا مَنَعَكَ اِلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ

طینی.

[خدا گفت: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن باز داشت؟ گفت: من از او

بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.] (آیه ۱۲، سورة اعراف)

بندگی او به از سُلطانی است که انا خیرُ دم شیطانی است

(م: ۴ / ۳۳۴۲؛ 3342)

تو همان دیدی که ابلیس لعین گفت من از آتشم آدم ز طین

(م: ۳ / ۲۳۰۰؛ 2299)

قَالَ اَنْظِرْنِيْ اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ.

[گفت: مرا تا روز قیامت که زنده می شوندم مهلت ده.] [آیه ۱۴، سورة اعراف]

همچو ابلیس از خدای پاک فرد تا قیامت عمر تن درخواست کرد
گفت اَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمِ الْجَزَا کاشکی گفتمی که تُبْنَا رَبَّنَا

(م: ۵ / ۷۰-۷۱؛ ۷۶۸-۷۰ - 70)

همچو ابلیسی که می گفت ای سلام رَبِّ اَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ

(م: ۲ / ۶۳۲؛ 630)

قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنِي لَاقِعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.

[گفت: حال که مرا نومید ساخته ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می کنم.]

(آیه ۱۶، سورة اعراف)

گفت شیطان که بِمَا اَغْوَيْتَنِي کرد فعل خود نهران دیو دنی

(م: ۱ / ۱۴۹۴؛ 1488)

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد که بُدَم مِّن سِرْخٍ رَوَّكْرَدِيمِ زَرْد
رنگ رنگ توست صَبَاغَمِ تَوِيِي اصل جرم و آفت داغم تویی
هین بخوان رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي تا نگریدی جبری و کژکم تنی

(م: ۴ / ۹۳-۹۴؛ ۱۳۹۱-۹۳ - 1391)

همچو ابلیسی که گفت اَغْوَيْتَنِي تو شکستی جام و ما را می زنی

(م: ۶ / ۴۰۹؛ 406)

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وَّرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا
عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.

[پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مباد از فرشتگان یا جاویدانان

شوید.] [آیه ۲۰، سورة اعراف]

بر تو خندید آنکه گفتت این دواست اوست کآدم را به گندم رهنماست
که خورید این دانه ای دو مستعین بهر دارو تا تَكُونَا خَالِدِينَ

(م: ۶ / ۴۶-۴۷؛ ۱۳۴۵-۴۲ - 1341)

فَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

[گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از

زیان دیدگان خواهیم بود.] (آیه ۲۳، سوره اعراف)

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و آه

یعنی آمد ظلمت و گم‌گشت راه

(م: ۱ / ۱۲۵۹؛ 1254)

آنکه فرزندان خاص آدمند

نَفْحَةٌ إِنَّا ظَلَمْنَا مِی دمنند

(م: ۴ / ۳۴۷؛ 347)

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و بس

چونکه جانداران بدید از پیش و پس

(م: ۴ / ۳۲۷؛ 327)

از بهشت انداختش بر روی خاک

چون سمک در شست او شد از سماک

نوحه إِنَّا ظَلَمْنَا مِی زدی

نیست دستان و فسونش را حدی

(م: ۲ / ۱۸-۲۷۱۷؛ 10 - 2709)

از پدر آموز ای روشن جبین

رَبَّنَا كَفْت و ظَلَمْنَا پیش از این

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت

نه لوای مکر و حیلت بر فراخت

(م: ۴ / ۹۰-۱۳۸۹؛ 90 - 1389)

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا، سهو رفت

رحمتی کن ای رحیمیهات زفت

(م: ۵ / ۴۰۱۱؛ 4010)

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

خود بگفتی کاین گناه از نفس بود

چون قضا این بود حَرم ما چه سود

(م: ۶ / ۸-۴۰۷؛ 5 - 404)

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعلِ حق نبُد غافل چو ما

(م: ۱ / ۱۴۹۵؛ 1489)

لاجرم او زود استغفار کرد

و آن لعین از توبه استکبار کرد

(م: ۵ / ۵۲۱؛ 521)

چونکه درمانی به غرقاب فنا

پس ظَلَمْنَا وِرْد سازی بر و لا

(م: ۵ / ۱۹۷۰؛ 1970)

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَؤَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ
ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ.

[ای فرزندان آدم، برای شما جامه‌ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشد و نیز جامهٔ زینت. و جامهٔ پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است. و این یکی از آیات خداست، باشد که پند گیرند.] (آیه ۲۶، سورة اعراف)

خلعت خیر و لباس از عشق او دارد دلم

حسن شمس الدین و ثار و حسن شمس الدین شعار

(ک: ۲ / ۱۰۸۱)

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا.

[و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید.] (آیه ۳۱، سورة اعراف)

یک زمان نبود مُعطل آن گلو نشنود از حکم جز امر کُلُوا

(م: ۵ / ۴۷؛ 47)

پس کُلُوا از بهر دام شهوتست بعد از آن لا تُسْرِفُوا آن عفتست

(م: ۵ / ۵۸۲؛ 582)

دانه کمتر خور مکن چندین رَفُو چون کُلُوا خواندی بخوان لا تُسْرِفُوا

(م: ۵ / ۱۴۰۷؛ 1407)

نان خوری راگفت حق لا تُسْرِفُوا نور خوردن را نگفتست اِکتفُوا

(م: ۵ / ۲۷۰۹؛ 2708)

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ.

[درهای آسمان بر روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و از آنها سر برتافته‌اند، گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آنگاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد. و مجرمان را اینچنین کیفر می‌دهیم.] (آیه ۴۰، سورة اعراف)

رود درونۀ سَمِّ الْخِيَاطِ رشته عشق که سر ندارد و بی سر مجرد و یکتاست

(ک: ۱ / ۴۸۳)

راه حق تنگ است چون سمّ الخياط ما مثال رشته یکتا می‌رویم
(ک: ۴ / ۱۶۷۴)

در چشمه سوزن تو خواهی که رود اشتر ای بسته تو بر اشترش تنگ به سرباری
(ک: ۵ / ۲۵۹۸)

رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست درخور با جمل سمّ الخياط
(م: ۱ / ۳۰۷۸؛ 3065)

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَهُ خَلْقُ
وَالْأَمْرِ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

[پروردگار شما الله است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. پس به عرش پرداخت.
شب را در روز می‌پوشاند و روز شتابان آن را می‌طلبد. و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر فرمان او
هستند. آگاه باشید که او راست آفرینش و فرمانروایی. خدا آن پروردگار جهانیان به غایت
بزرگ است.] (آیه ۵۴، سوره اعراف)

حق نه قادر بود بر خلق فلک در یکی لحظه به گن بی هیچ شک
پس چرا شش روز آن را درکشید کلّ یوم الف عام ای مستفید
(م: ۶ / ۱۸-۱۲۱۷؛ 14 - 1213)

پس له الخلق و له الامرش بدان خلق صورت، امر جان، راکب بر آن
(م: ۶ / ۷۸؛ 78)

با تأنی گشت موجود از خدا تا به شش روز این زمین و چرخها
(م: ۳ / ۳۵۰۱؛ 3500)

أدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

[پروردگارتان را با تضرّع و در نهان بخوانید، زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.]
(آیه ۵۵، سوره اعراف)

گفت ادعوا الله بی زاری مباش تا بجوشد شیرهای مهرهاش
(م: ۲ / ۱۹۵۶؛ 1954)

کام تو موقوف زاری دل است بی تضرع کامیابی مشکل است^۱
 بهتر ازین کرم بود جرم تراگنه ترا شرح کنم که پیش من بر چه نمط فغان کنی
 (ک: ۱ / ۴۱)

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ...

[و اوست که پیشاپیش رحمت خود بادها را به بشارت می فرستد...] (آیه ۵۷، سورة اعراف)
 پس همه دانسته اند آن را یقین که فرستد باد رب العالمین
 (م: ۴ / ۱۵۲؛ 152)

فَاخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي ذُرَاهِمِ جَاثِمِينَ.

[پس زلزله ای سخت آنان را فروگرفت و در خانه های خود برجای مردند.] (آیه ۷۸، سورة اعراف)

در نسی آورد جبریل امین شرح این زانو زدن را جاثمین
 (م: ۱ / ۲۵۵؛ 2539)

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِن لَّا تَجِبُونَ
 النَّاصِحِينَ.

[صالح از آنان روی برگردانید و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم ولی شما نیکخواهان را دوست ندارید.] (آیه ۷۹، سورة اعراف)

من بگفته پند شد بند از جفا شیر پند از مهر جوشد وز صفا
 بس که کردید از جفا بر جای من شیر پند افسرد در رگ های من
 (م: ۱ / ۶۱ - ۲۵۶۰؛ 49 - 2548)

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى
 عَلَيَّ قَوْمٍ كَافِرِينَ.

[پس از آنها رویگردان شد و گفت: ای قوم من، هر آینه پیام های پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم. چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم.] (آیه ۹۳، سورة اعراف)

۱. این بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۱۱۷، سطر اول می باشد.

کثر مخوان ای راست خواننده مُبین کَیْفَ آسَى قُلْ لَقَوْمٍ ظَالِمِینَ

(م: ۱ / ۲۵۷۰؛ 2558)

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا الْفَتْحْنَا عَلَيْهِم بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...

[اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به

رویشان می‌گشودیم...] (آیه ۹۶، سوره اعراف)

گر بترسیدی از آن فقر آفرین گنج‌هاشان کشف گشتی در زمین

(م: ۳ / ۲۲۰۷؛ 2206)

أَفَامِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.

[آیا پنداشتند که از مکر خدا درامانند؟ از مکر خدا جز زیانکاران ایمن نشینند.] (آیه ۹۹،

سوره اعراف)

ز مکر حق مباش ایمن اگر صد بخت بینی تو

به مال این چشم‌ها را اگر بینداری یقینی تو

(ک: ۲ / ۵۵۳)

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ.

[عصایش را انداخت، ازدهایی راستین شد.] (آیه ۱۰۷، سوره اعراف)

جادوکانی ز فن چند عصا و رسن

مارکنند از فریب موسی و ثعبان رسید

(ک: ۲ / ۸۹۵)

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ.

[و دستش را بیرون آورد، در نظر آنان که می‌دیدند سفید و درخشان بود.] (آیه ۱۰۸، سوره

اعراف)

موسى خَضِرَ سیرت شمس الحق تبریزی

از سر تو قدم سازش قَصْدِ يَدِ بَيْضَاكُنْ

(ک: ۴ / ۱۸۷۶)

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ.

[گفتند: ای موسی، آیا نخست تو می‌افکنی، یا ما بیفکنیم؟] (آیه ۱۱۵، سورة اعراف)

لیک موسی را مـقـدّم داشتند

سـاـحـران او را مـکـرّم داشتند

زانک گفتندش که فرمان آن تست

خواهی اول آن عصا تو فُکن نخست

(م: ۱/۲۶ - ۱۶۲۵؛ ۱۷ - ۱۶۱۶)

فَالَ اقْوَا...

[گفت شما بیفکنید...] (آیه ۱۱۶، سورة اعراف)

گفت نی اول شما ای ساحران افکنید آن مکرها را در میان

(م: ۱/۱۶۲۷؛ ۱۶۱۸)

وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ مُوسَىٰ اَنْ اَلِقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

او به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن. به ناگاه دیدند که همه جادوهایشان را

می‌بلعد. [آیه ۱۱۷، سورة اعراف]

حلق بخشید او عصای عدل را خورد آن چندان عصا و حبل را

(م: ۳/۳۷؛ ۳۷)

سحرهای ساحران دان جمله را مرگ چوبی دان که آن گشت اژدها

جادوی‌ها را همه یک لقمه کرد یک جهان پر شب بُد آن را صبح خورد

(م: ۴/۶۳ - ۱۶۶۲؛ ۶۳ - ۱۶۶۲)

وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا اِلَّا اَنْ اٰمَنَّا بِاٰيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ.

[خشم بر ما نمی‌گیری، جز آنکه چون نشانه‌های پروردگارمان بر ما آشکار شد به آنها ایمان

آوردیم. ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی بیار و ما را مسلمان بمیران. (آیه ۱۲۶، سورة اعراف)

فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین ای همنشین صابران افرغ عَلَيْنَا صَبْرًا

(ک: ۱/۲۰)

وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرٰنِي وَ لٰكِنْ

اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرٰنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ

مُوسَىٰ صَبِيحًا فَلَمَّا آفَقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ .

[چون موسیٰ به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسیٰ بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزّهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.] (آیه ۱۴۳، سوره اعراف)

صوفی کامل شد و رست او ز نقص	کوه طور از نور موسیٰ شد برقص
جسم موسیٰ از کلوخی بود نیز	چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز
(م: ۱ / ۸۷۳ - ۸۷۲ ؛ ۸۶۸ - ۸۶۷)	
نه ز نامم پاره پاره گشت طور	حق همی گوید که ای مغرور کور
(م: ۲ / ۵۱۰ ؛ ۵۰۸)	
نغمهٔ آژنی بهم در ساخته	جمله کف‌ها در دعا افراخته
(م: ۶ / ۲۴۵۱ ؛ ۲۴۴۵)	
کوه طور از مقدمش رقص گشت	چون برآمد موسیٰ از اقصای دشت
(م: ۳ / ۴۲۶۸ ؛ ۴۲۶۷)	
کوه گردگاه ریگ و گاه پشم	چون بتابد تف آن خورشید خشم
(م: ۶ / ۲۳۹۸ ؛ ۲۳۹۳)	
می شکست از هم همی شد سو بسو	وصف هیبت چون تجلی زد بر او
(م: ۶ / ۲۴۴۰ ؛ ۲۴۳۴)	
همچو کوه طور نورش بردرد	کوه قاف ار پیش آید بهر سدّ
(م: ۶ / ۳۰۷۳ ؛ ۳۰۶۵)	
قدرتش جا سازد از قاروره‌یی	آنچ طورش برنتابد ذره‌یی
که همی دزد ز نور آن کاف و طور	گشت مشکاة و زجاجی جای نور
(م: ۶ / ۳۰۷۵ - ۶۸ ؛ ۳۰۶۷)	
پاره شد تا در درونش هم زند	بر برون که چو زد نور صمد
(م: ۶ / ۴۷۶۴ ؛ ۴۷۵۱)	

وقت شور آمد و هنگام نگهداشت نماند	ما که مستیم چه دانیم چه مقدار زنیم
خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا	خاک در دیده این عالم غدار زنیم
پاره پاره شود و زنده شود چون که طور	گر ز برق دل خود بر که و کُھسار زنیم
(ک: ۴/۱۶۴۶)	
عالم چو کوه طور شد هر ذره اش پرنور شد	مانند موسی روح هم افتاد بیهوش از لقا
	(ک: ۱/۳۳)
طیور نعره آر نی همی زنند چرا	که طور یافت ربیع و کلیم جان میقات
	(ک: ۱/۴۸۲)
چون موسی رخ زردش توبه مکن از دردش	تا یار نَعَم گوید گر گفتن لن دارد
	(ک: ۲/۶۲۶)
بگو به موسی عمران که شد همه دیده	که نعره آر نی خیزد از دم دیدار
	(ک: ۳/۱۱۴۱)
اعتمادی دارد او بر عشق دوست	گر سماع لن ترانی می کند
	(ک: ۲/۸۲۲)
چون دیده کوه بر حق افتاد	از هر سنگیش خاست دیده
	(ک: ۵/۲۳۴۹)
تَجَلَّى رَبُّهُ نَى كَمْ ز كوهی	بخوان بر خود مخوان این را فسانه
	(ک: ۵/۲۳۴۶)
کوه طور اندر تجلی حلق یافت	تا که می نوشید و می را بر نتافت
صَارَ دَكَاةً مِنْهُ وَانْشَقَّ الْجَبَلُ	هَلْ رَأَيْتُمْ مِنْ جَبَلٍ رَقِصَ الْجَمَلِ
	(م: ۳/۱۶-۱۵؛ ۱۵-۱۶)
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و چالاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا	طور مست و خر موسی صاعقا
	(م: ۱/۲۶-۲۵؛ ۲۵-۲۶)

ز بس احسان که فرمودی چنانم آرزو آمد

که موسی چون سخن بشنود در می خواست دیداری

(ک: ۲۵۳۴/۵)

برون کن سر که جان سر خوشانی فرو کن سر ز بام بی نشانی
به کوه طور تو بسیار موسی ز غیرت گفته نی نی لنترانی
ز شمس الدین پسر اسرار لن را که تبریز است دریای معانی

(ک: ۲۷۰۴/۶)

ای که ز یک تابش تو کوه اُحد پاره شود

چه عجب ار مشت گلی عاشق و بیچاره شود

(ک: ۵۴۴/۲)

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالْإِنْجِيلِ...

[آنانکه از این رسول، این پیامبر امی که نامش در تورات و انجیل خود نوشته می یابند

پیروی می کنند...] (آیه ۱۵۷، سوره اعراف)

بود در انجیل نام مصطفی آن سر پیغامبران بحر صفا

(م: ۱/۷۳۲؛ ۷۲۷)

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنَّا نَقُولُ يَا رَبُّنَا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

[و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد. و آنان را بر خودشان گواه

گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. تا در روز قیامت

نگویید که ما از آن بی خبر بودیم.] (آیه ۱۷۲، سوره اعراف)

گفت اَلَسْتُ تو بگفتی بلی شکر بلی چیست کشیدن بلا
سِرِّ بلی چیست که یعنی منم حلقه زنی در گه فقر و فنا
هم بُرو از جا و هم از جا مرو جا ز کجا؟ حضرت بی جا کجا

(ک: ۲۵۱/۱)

تو و را ز امروز و از فردا مگیر (ک: ۱۱۰۶ / ۳)	از آلت آمد صلاح الدین تمام
چون محرم گلشن الستی (ک: ۲۷۴۱ / ۶)	با پیرِ بلی بلند می پَرُ
شاخِ حلم و خشم از عهد الست نفی و اثبات است در لفظی قرین لیک در وی لفظ لیس شد قرین (م: ۲۶ / ۵ - ۲۱۲۴؛ ۲۶ - ۲۱۲۴)	از پی مردم رُبایی هر دو هست بهر این لفظ آلتِ مُستبین ز آنکه اِسْتفهام اثباتیست این
نه مبی که مستی او یکشبیست (م: ۲۰۹۷ / ۴؛ ۲۰۹۷)	خاصه این باده که از حُم بلیست
دیده‌ام پا بسته و منکوس و پست (م: ۴۵۴۴ / ۳؛ ۴۵۴۳)	مر شما را وقتِ ذراتِ آلت
عاقله جانم تو بودی از الست (م: ۲۴۷۱ / ۳؛ ۲۴۷۰)	گر خطا کُشتم، دیت بر عاقله‌ست
لیک مؤمن بود نامش در الست (م: ۱۲۴۶ / ۱؛ ۱۲۴۱)	بُد عُمَر را نام اینجا بُت پرست
جوهر و اعراض می‌گردند هست آمد نشان از عدم باشد بلی (م: ۲۱ / ۱ - ۲۱۲۰؛ ۱۱ - ۲۱۱۰)	هر دمی از وی همی آید آلت گر نمی آید بلی زیشان ولی
دید ربّ خویش و شد بی خویش مست (م: ۱۶۷۰ / ۲؛ ۱۶۶۷)	روح آنکس کوبه هنگامِ الست
همچو موسی شیر را تمییز کرد (م: ۲۹۷۸ / ۲؛ ۲۹۷۰)	هر که در روزِ آلت آن شیر خورد
هیچ تحویلی از آن عهد کهن (م: ۳۵۰ / ۳؛ ۳۵۰)	آن ادب کردن بود، یعنی مکن

همچنانکه ذوقِ آن بانگِ الست	در دل هر مؤمنی تا حشر هست
(م: ۳ / ۲۳۴۵؛ 2344)	
هر که خوابی دید از روزِ آلت	مست باشد در ره طاعاتِ مست
(م: ۳ / ۲۳۴۹؛ 2348)	
در الست آن کو چنین خوابی ندید	اندین دنیا نشد بنده و مُرید
(م: ۳ / ۲۳۵۴؛ 2353)	
متصل گردد بدان بحرِ الست	چونکه شد دریا، زهرِ تغییرِ رست
(م: ۴ / ۳۴۲۵؛ 3425)	
مادر این دهلیزِ قاضیِ قضا	بهرِ دعویّی آستیم و بلی
که بلی گفتیم و آن را ز امتحان	فعل و قولِ ما شهودست و بیان
(م: ۵ / ۱۷۴-۵؛ 174 - 5)	
لاجرم دنیا مقدم آمدست	تا بدانی قدر اقلیمِ الست
(م: ۵ / ۶۰۰؛ 600)	
هر که از جامِ الست او خورد پار	هستش امسال آفتِ رنج و خمار
(م: ۵ / ۸۳۰؛ 830)	
دشمنیِ آن دل از روزِ الست	سبزوارِ طبع را میراثی است
(م: ۵ / ۸۹۵؛ 895)	
نه بدانجا صورتی، نه هیکلی	زاده از وی صد آلت و صد بلی
(م: ۵ / ۳۲۶۴؛ 3263)	
مطرب آغازید پیش تُرکِ مست	در حجابِ نغمه آسرارِ آلت
(م: ۶ / ۷۰۶؛ 703)	
<p>و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.</p>	
<p>برای جهنم بسیاری از جنّ و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی شنوند. اینان همانند چارپایانند</p>	

حتی گمراه تر از آنها یند. اینان خود غافلانند. [آیه ۱۷۹، سورة اعراف]

آنکه کالانعام بُد بَلْ هُمْ أَضَلُّ گرچه پُر مکرست آن گنده بغل

(م: ۲ / ۳۰۹۰؛ 3082)

نام کالانعام کرد آن قوم را ز آنکه نسبت کو به یقطه نَوْم را

(م: ۴ / ۱۵۲۲؛ 1522)

خر ننگ دارد ز آن دغل از حق شنو بَلْ هُمْ أَضَلُّ

ای چون مُخَنَّث عُجج او چون قحجگان تخمیش او

(ک: ۵ / ۲۱۳۷)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا
حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيْفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوُا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِيْنَ.

[اوست که همه شما را از یک تن بیافرید. و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش
یابد. چون با او در آمیخت، به باری سبک بارور شد و مدتی با آن سر کرد. و چون بار سنگین
گردید، آن دو، الله پروردگار خویش را بخواندند که اگر ما را فرزندی صالح دهی از سپاسگزاران
خواهیم بود.]. [آیه ۱۸۹، سورة اعراف]

چون پی یَسْكُنُ إِلَيْهَا ش آفرید کی تواند آدم از حوَا بُرید

(م: ۱ / ۲۴۳۵؛ 2425)

وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوْا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ.

[و اگر آنها را به راه هدایت بخوانی نمی شنوند و می بینی که به تو می نگرند ولی گویی که

نمی بینند.]. [آیه ۱۹۸، سورة اعراف]

گفت یزدان که تَرَاهُمْ يَنْظُرُوْنَ نقش حَمَامند، هُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ

(م: ۴ / ۳۴۷۹؛ 3479)

وَ اِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَ اَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ.

[چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت خدا

شوید.]. [آیه ۲۰۴، سورة اعراف]

خاموش که گفت نیز هستی است	باش از پی اَنْصِتُوا ش الکن (ک: ۴ / ۱۹۳۴)
چو گفتست اَنْصِتُوا ای طوطی جان	بپر خاموش و رو تا آشیانه (ک: ۵ / ۲۳۴۶)
اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش	چون زبان حق نگشتی، گوش باش (م: ۲ / ۳۴۶۸؛ ۳۴۵۶)
اَنْصِتُوا بپذیر تا بر جان تو	آید از جانان جزای اَنْصِتُوا (م: ۳ / ۲۷۲۷؛ ۲۷۲۶)
این سگان کردند ز امر اَنْصِتُوا	از سَفَه و عَوْعُ کنان بر بدر تو (م: ۴ / ۱۴۶۶؛ ۱۴۶۶)
اَنْصِتُوا یعنی که آتب را به لاغ	هین تلف کم کن که لب خشکست باغ (م: ۵ / ۳۲۰۰؛ ۳۱۹۹)
چون تو گوشی، او زبان، نی جنس تو	گوش ها را حق بفرمود اَنْصِتُوا (م: ۱ / ۱۶۳۱؛ ۱۶۲۲)
پیش بینایان خبر گفتن خطاست	کان دلیل غفلت و نقصان ماست
پیش بینا شد خموشی نفع تو	بهر این آمد خطاب اَنْصِتُوا (م: ۴ / ۷۲ - ۲۰۷۱؛ ۷۲ - ۲۰۷۱)
<p>وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خِیْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاَضَالِ وَ لَا تَکُنْ مِنَ الْغَافِلِیْنَ.</p>	
<p>[پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.] (آیه ۲۰۵، سوره اعراف)</p>	
بهرتر ازین کرم بود جرم ترا گنه ترا	شرح کنم که پیش من بر چه نمط فغان کنی (ک: ۵ / ۲۴۶۵)

سورة انفال

... وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ...

[... و از آسمان برایتان بارانی بارید تا شست و شویتان دهد و وسوسه شیطان را از شما دور

کند...] (آیه ۱۱، سورة انفال)

آب بهر این بارید از سماک تا پلیدان را کند از خُبث پاک

(م: ۵ / ۱۹۹؛ ۱۹۹)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[شما آنان را نمی‌کشید، خدا بود که آنها را می‌کشت. و آن‌گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر

نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت، تا مؤمنان را به آزمونی نیکو از جانب خویش بیازماید.]

(آیه ۱۷، سورة انفال)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ هُمْ زَخْدَاةٍ تِيرِ نَاكِهِ كَزِينِ كَمَا أَمَدَ

(ک: ۲ / ۹۸۴)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ رَاسَتِ دَانَ هِرْجِه كَارِدِ جَانِ بُوْدِ اَزِ جَانِ جَانِ

(م: ۲ / ۲۵۳۶؛ ۲۵۳۰)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ كَفْتِ حَقِّ كَارِ حَقِّ بَرَكَارِهَا دَارِدِ سَبَقِ

(م: ۲ / ۱۳۰۹؛ ۱۳۰۶)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ اَزِ نَسَبِ اَسْتِ نَفِي اَثْبَاتِ اَسْتِ وَ هِرْدُو مَثَبِ اَسْتِ

آن تو افکندی چو بر دست تو بود تو نه افکندی که قوت حق نمود

(م: ۳ / ۶۱ - ۳۶۶۰؛ ۶۰ - ۳۵۵۹)

تُو ز قِرَانِ بَا ز خَوَانِ تَفْسِيرِ بَيْتِ كَفْتِ اِيْزْدِ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

گر بپرانیم تیر آن نه زماست ما کمان و تیراندازش خداست

(م: ۱ / ۲۰ - ۶۱۹؛ ۱۶ - ۶۱۵)

رِخْتِ خُوْدِ رَا مَن ز رِه بَر دَا شْتَمِ غَيْرِ حَقِّ رَا مَن عَدَمِ اَنْگَا شْتَمِ

(م: ۱ / ۳۸۰۵؛ ۳۷۹۰)

ما رمیت اذ رمیتم در حراب	من چو تیغم وان زنده آفتاب
(م: ۱ / ۳۸۰؛ ۳۷۸۹)	
ما رمیت اذ رمیت خوانده‌ای	لیک جسمی در تجزی مانده‌ای
(م: ۴ / ۷۶۳؛ ۷۶۳)	
ما رمیت اذ رمیت ابتلاست	بر نبی کم نه گنه کان از خداست
(م: ۴ / ۱۷۲۵؛ ۱۷۲۵)	
ما رمیت اذ رمیت گشته‌ای	خویشتن در موج چون کف هشته‌ای
(م: ۴ / ۲۹۴۷؛ ۲۹۴۷)	
چون شدی بیخود هر آنچه تو کنی	ما رمیت اذ رمیت آمنی
(م: ۶ / ۱۵۲۷؛ ۱۵۲۳)	
ما رمیت اذ رمیت بی‌ویست	همچنین قال الله از صمتش بجست
(م: ۶ / ۲۲۵۱؛ ۲۲۴۵)	
گفت حقش ای کمند انداز بیت	آن ز من دان ما رمیت اذ رمیت
(م: ۶ / ۲۸۴۳؛ ۲۸۳۵)	
ما رمیت اذ رمیت احمد ب‌دست	دیدن او دیدن خالق شدست
(م: ۶ / ۳۲۰۶؛ ۳۱۹۷)	
ما رمیت اذ رمیتی فتنه‌ای	صد هزاران خرمن اندر خفته‌ی
(م: ۶ / ۴۵۹۲؛ ۴۵۷۹)	
ما رمیت اذ رمیت از شکارستان غیب	می جهانند تیرهای بی کمان ای عاشقان
(ک: ۴ / ۱۹۵۴)	

ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُؤَهِّنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ.

[اینچنین بود. و خدا سست کننده حيلة کافران است.] (آیه ۱۸، سوره الانفال)

باز از یادش رود توبه و انین	کاو هن الرحن کید الکاذبین
(م: ۶ / ۳۵۵؛ ۳۵۲)	

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ.

[تا آن‌گاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آن‌گاه که از خدا آمرزش می‌طلبند،

نیز خدا عذابشان نخواهد کرد. [(آیه ۳۳، سورة انفال)

چون دل آن شاه زیشان خون بود عصمت و انت فیهم چون بود

(م: ۲ / ۱۴۰۶؛ ۱۴۰۳)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً...

[کافران اموالشان را خرج می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند. اموالشان را خرج خواهند

کرد و حسرت خواهند برد... [(آیه ۳۶، سورة انفال)

در نبی انذار اهل غفلتست کان همه انفاق هاشان حسرتست

(م: ۱ / ۲۲۴۱؛ ۲۲۳۱)

... لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[... تا هر که هلاک می شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می ماند به دلیلی زنده ماند. هر

آینه خدا شنوا و داناست. [(آیه ۴۲، سورة انفال)

تا که یهلیک من هلیک عن بیئته تا که ینجو من نجی و اشیقته

(م: ۶ / ۱۸۸۳؛ ۱۸۷۸)

و اذ یربکموهم إذا التقیتم فی أعینکم قلیلاً و یقللکم فی أعینهم لیفصی الله أمراً کان مفعولاً...

[و آن گاه چون به هم رسیدند آنان را در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان

اندک تا آن کار که مقرر داشته بود واقع گردید... [(آیه ۴۴، سورة انفال)

همچنانکه لشکر انبوه بود مر پیمیر را به چشم اندک نمود

(م: ۲ / ۲۲۹۷؛ ۲۲۹۲)

کم نمود او را و اصحاب ورا آن جهاد ظاهر و باطن خدا

(م: ۲ / ۲۳۰۰؛ ۲۲۹۵)

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي
أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

[شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم کسی بر شما پیروز نمی‌شود و من پناه شمایم. ولی چون دو فوج روبه‌رو شدند او بازگشت و گفت: من از شما بیزارم، که چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم که او به سختی عقوبت می‌کند.] (آیه ۴۸، سوره انفال)

خواند افسون که اِنِّیْ جَارٌ لَّكُمْ	همچو شیطان در سپه شد صد یکم
هر دو لشکر در ملاقات آمدند	چون قریش از گفت او حاضر شدند
سوی صف مؤمنان اندر رهی	دید شیطان از ملائک اسپهی
گشت جان او ز بیم آتشکده	آن جنوداً لَمْ تَرَوْهَا صف زده
که همی بینم سپاهی من شگفت	پای خود واپس کشیده می‌گرفت
إِذْ هَبُّوا آتِي أَرِي مَا لَا تَرَوْنَ	که آخافُ اللهُ مَالِي مِنْهُ عَوْن

(م: ۳/ ۴۲- ۴۰۳۷؛ ۴۱ - 4036)

که ترا در رزم آرد با حیل	حق پی شیطان بدین سان زد مثل
در خطرها پیش تو من می‌دوم	که ترا یاری دهم، من با تُوم
مخلص تو باشم اندر وقت تنگ	اسپرت باشم گه تیر خدنگ
رُستمی، شیری، هلا مردانه باش	جان فدای تو کنم در انتهایش

(م: ۶/ ۲۶- ۳۶۲۳؛ 13 - 3610)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.

[ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ برانگیز. اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند، بر دویست تن غلبه خواهند یافت. و اگر صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌شوند. زیرا آنان مردمی عاری از فهمند.] (آیه ۶۵، سوره انفال)

ور فقیری کوس تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللهُ بزن	ور فقیهی پاک باش از انْهُمْ لا يَفْقَهُونَ
---	--

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

سورة توبه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ غَائِبِهِمْ هَذَا وَ
 إِنَّ خِفَتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجسند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک
 شوند. و اگر از بینوایی می‌ترسید، خدا اگر بخواهد به فضل خویش بی‌نیازتان خواهد کرد. زیرا خدا
 دانا و حکیم است.] (آیه ۲۸، سوره توبه)

مشرکان را زان نجس خواندست حق کاندرون پشک زانند از سبقتی

(م: ۴ / ۲۹۵؛ 295)

چون نجس خواندست کافر را خدا آن نجاست نیست بر ظاهر ورا

(م: ۳ / ۲۰۹۵؛ 2094)

... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا...

[... خدا به دلش آرامش بخشید و با لشکرهایی که شما آن را نمی‌دیدید تأییدش کرد...]

(آیه ۴۰، سوره توبه)

رخت عقلت با توست و عاقلی کز جنوداً لم تروها غافلی

(م: ۳ / ۳۸۷۲؛ 3871)

آن جنوداً لم تروها صف زده گشت جان او ز بیم آتشکده

(م: ۳ / ۴۰۴۰؛ 4039)

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ
 سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

[اگر با شما به جنگ بیرون آمده بودند، چیزی جز اضطراب به شما نمی‌افزودند، و تا
 فتنه‌انگیزی کنند و برای دشمنان به جاسوسی پردازند در میان شما رخنه می‌کردند، و خدا به
 ستمکاران آگاه است.] (آیه ۴۷، سوره توبه)

زانکه زادوکم خبالاً گفست حق کز رفاق سست برگردان ورق

(م: ۳ / ۴۰۲۲؛ 4021)

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع آوری آن. و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا. و خدا دانا و حکیم است. [آیه ۶۰، سوره توبه]

ای دشمن عقل و جان شیرین	نور موسی و طور سینین
ای آنکه طیب دردهایی	بی قرص بنفشه و فستین
ای باعث رزق مُستمندان	بی قوضه و جوال و خرجین
امشب صدقات می دهد شاه	إِنَّ الصَّدَقَاتِ لِلْمَسَاكِينِ

(ک: ۴ / ۱۹۳۲)

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ...

[بعضی از ایشان پیامبر را می آزارند و می گویند که او به سخن هرکس گوش می دهد. او برای شما شنونده سخن خیر است...] [آیه ۶۱؛ سوره توبه]

سِرکشد گوش محمد در سُخُن	کِش بگوید در نُبی حق هُوَ أذُن
سر بسرگوش است و چشم است این نبی	تازه زو ما، مُرضِعست او، ما صبی

(م: ۳ / ۱۰۳ - ۱۰۲؛ ۱۰۳ - ۱۰۲)

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

[به سزای اعمالی که انجام داده‌اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند.] [آیه ۸۲، سوره توبه]

گفت فَلَیْبُکُوا کَثیراً گوش دار	تا بریزد شیء فضل کردگار
----------------------------------	-------------------------

(م: ۵ / ۱۳۷؛ ۱۳۷)

روشنی خانه باشی همچو شمع	گر فرو پاشی تو همچون شمع دَمع
ز امر حق و ابکوا کَثیراً خوانده‌ای	چون سر بریان چه خندان مانده‌ای

(م: ۶ / ۱۵۸۶؛ ۱۵۸۲)

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ

يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.

[هرگز در آن مسجد نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده شایسته تر است که در آنجا نماز کنی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند، زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد.] (آیه ۱۰۸، سوره توبه)

ای گذر کرده ز حال و از محال رفته اندر خانه فییه رجال
ای بـدیده روی وجـه الله را کاین جهان بر روی او باشد چو خال
(ک: ۱۷/۷)

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

[خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد، در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق برعهده اوست. و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.] (آیه ۱۱۱، سوره توبه)

لب بُبَسْتَه مست در بیع و شری مشتری بی حد که الله اشتری

(م: ۲/۳۲۷۵؛ 3267)

مال و تن برفاند ریزان فنا حق خریدارش که الله اشتری

(م: ۳/۴۱۱۶؛ 4115)

مشتری ماست الله اشتری از غم هر مشتری هین برتر آ

(م: ۵/۱۴۶۳؛ 1463)

زین دکان با مکاسان برتر آ تا دکان فضل کال الله اشتری

(م: ۶/۱۲۶۹؛ 1265)

شربتی خوردم ز الله اشتری تا به محشر تشنگی ناید مرا

(م: ۴/۳۵۱۳؛ 3513)

مشتری من خداست او مرا می‌کشد بالاکه الله اشتری

(م: ۲/۲۴۴۳؛ 2438)

- ای خداوند این خُم و کوزه مرا درپذیر از فضل الله اشتری
(م: ۱ / ۲۷۲۱؛ 2709)
- حق تعالی فخر آورد از وفا گفت من اوفی بعهد غیرنا
(م: ۳ / ۳۲۳؛ 323)
- بهای باده من المؤمنین أَنفُسُهُمْ هوای نفس بمان گر هوات بیع و شراست
(ک: ۱ / ۴۸۹)
- نی مشتری بینوا بل نورالله اشتری گر یوسفی باشد ترازین پیرهن بویی بری
(ک: ۵ / ۲۴۲۹)
- در طالع مه چو مشتری گشتی ز الله عطای اشتری دیدی
(ک: ۶ / ۲۷۲۳)
- التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.
[توبه کنندگانند، پرستندگانند، ستاینندگانند، روزه دارانند، رکوع کنندگانند، سجده کنندگانند، امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکرند و حافظان حدود خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.] (آیه ۱۱۲، سوره توبه)
- کی شنود این بانگ را بی گوش ظاهر دمبدم تائبون العابدون الحامدون السائحون
(ک: ۴ / ۱۹۴۸)
- در طالع مه چو مشتری گشتی ز الله عطای اشتری دیدی
(ک: ۲۹۹ / ۲۹۹)
- أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ.
[آیا نمی بینند که در هر سال یک یا دو بار مورد آزمایش واقع می شوند؟ ولی نه توبه می کنند و نه پند می گیرند.] (آیه ۱۲۶، سوره توبه)
- گفت یزدان از ولادت تا به حین يُفْتَنُونَ كُلَّ عَامٍ مَرَّتَيْنِ
(م: ۳ / ۷۴۵؛ 745)
- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

[اگر بازگردند بگو: خدا برای من کافی است، خدایی جز او نیست بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ.] [آیه ۱۲۹، سوره توبه]

عقل قربان کن به پیش مصطفی حَسْبِيَ اللهُ كَوَكَيْلٍ اللهُ ام كَفِي

(م: ۴ / ۱۴۰۸ / ۱۴۰۸)

سورة یونس

وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ.

[هرگاه پس از گذردی که به مردم رسیده است رحمتی به آنها بچشانیم، بینی که در آیات ما بداندیشی می‌کنند. بگو: مکر خدا سریع‌تر است؛ رسولان ما نیز، بداندیشی‌های شما را می‌نویسند.] (آیه ۲۱، سوره یونس)

که مکر حق چنان تند است کزوی دیده‌ی جانت

ترا عرشی نماید او وگر باشی زمینی تو

(ک: ۵ / ۲۱۶۹)

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...

[بیشترشان فقط تابع گمانند، و گمان نمی‌تواند جای حق را بگیرد...] [آیه ۳۶، سوره یونس]

از حق آن‌ظن لا یغنی رسید مرکب ظن بر فلک‌هاکی دوید

(م: ۱ / ۳۴۵۶ / ۳۴۴۲)

وَلَا يَخْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

[سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامی از آن خداوند است. اوست که شنوا و

دانا است.] [آیه ۶۵، سوره یونس]

الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا چو شنیدیت خاطر به سوی سبوت و دستار مدارید

(ک: ۲ / ۶۵۵)

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ

الْعَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِيْ اٰمَنْتُ بِهِ بَنُوْا اِسْرٰٓئِيْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ.

[اما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند. چون فرعون غرق می شد گفت: ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل بدان ایمان آورده اند نیست، و من از تسلیم شدگانم.] (آیه ۹۰، سوره یونس)

فرعون ز فرعونى اَمَنْتُ بجان گفته بر خرقة جان دیده زایمان تگلی دیگر
(ک: ۱۰۲۸ / ۲)

بى سبب مر بحر را بشکافتند بى زراعت چاش گندم یافتند
(م: ۲۵۱۹ / ۳؛ 2518)

موج دریا چون به امر حق بتاخت اهل موسى راز قبطى و اشناخت
(م: ۸۶۸ / ۱؛ 863)

نوح و موسى را نه دریا یار شد نه بر اعداشان به کین قهار شد
(م: ۱۸۵۰ / ۱؛ 1841)

جاده باشد بحر ز اسرائیلیان غرقه گه باشد ز فرعون عوان
(م: ۳۰۳۰ / ۳؛ 3029)

آتش آن را رام چون خلخال شد بحر آن را رام شد، حمال شد
(م: ۳۱۰۳ / ۳؛ 3102)

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین وانچه با قارون نمودست این زمین
(م: ۷۸۵ / ۴؛ 785)

نیل تمییز از خدا آموختست که گشاد آن را و این را سخت بست
(م: ۲۸۱۸ / ۴؛ 2818)

همچو آب نیل دانى وقت غرق کومیان هر دو امت کرد فرق
(م: ۲۸۲۹ / ۴؛ 2829)

لشکر آرد او بگه تا حول نیل تا زند بر موسى و قومش سبیل
ایمنی امت موسى شود او به تحت الارض و هامون در رود
(م: ۷۰ / ۶؛ ۴۳۶۹ - 57 - 4356)

سورة هود

فَلَعَلَّكَ نَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

[مبادا که برخی از چیزهایی را که به تو وحی کرده ایم واگذاری و بدان دلتنگ باشی که می‌گویند: چرا گنجی بر او افکنده نمی‌شود؟ و چرا فرشته‌ای همراه او نمی‌آید؟ جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای بیش نیستی و خداست که کارساز هر چیزی است.] [آیه ۱۲، سورة هود]
تاج زرین بده و سیلی آن یار بخر و رگسی نشنود این را إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ
(ک: ۳ / ۱۰۹۰)

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...

[نوح کشتی می‌ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می‌گذشتند مسخره‌اش می‌کردند...]
(آیه ۳۸، سورة هود)

نوح اندر بادیه کشتی بساخت صد مثل گوز از پی تَسَخَّرَ بتاخت
(م: ۳ / ۲۷۹۶؛ ۲۷۹۵)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

[چون فرمان ما فراز آمد و تنور جوشید، گفتیم: از هر نر و ماده دو تا و نیز خاندان خود را در کشتی بنشان - مگر آن کس را که حکم درباره‌اش از پیش صادر شده باشد - و نیز آنهایی را که به تو ایمان آورده‌اند. و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند.] [آیه ۴۰، سورة هود]

چو دریای عتاب تو بجوشد برآید موج طوفان از تنوری
(ک: ۶ / ۲۶۹۹)

وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ.

[نوح پسرش را که در گوشه‌ای ایستاده بود ندا داد: ای پسر، با ما سوار شو و با کافران مباش.] [آیه ۴۲، سورة هود]

هی بیا در کشتی با ما نشین تا نگردی غرق طوفان ای مهین
(م: ۳ / ۱۳۱۰؛ ۱۳۰۹)

قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ
حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ.

[گفت: من بر سر کوهی که مرا از آب ننگه دارد، جا خواهم گرفت. گفت: امروز هیچ
نگهدارنده‌ای از فرمان خدا نیست مگر کسی را که بر او رحم آورد. ناگهان موج میان آن دو حایل
گشت و او از غرق شدگان بود.] (آیه ۴۳، سوره هود)

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو از نسی لا عاصم الیوم شنو

(م: ۴ / ۳۳۶۱؛ 3361)

که رهد از مکر تو ای مُخْتَصِم غرق طوفانیم الا من عاصم

(م: ۲ / ۲۶۷۷؛ 2670)

هین مکن، کین موج طوفان بلاست هین مکن که کوه گاه است این زمان
باد قهرست و بلائی شمع کُش جز که شمع حق نمی پاید خمش
گفت نه، رفتم بر آن کوه بلند عاصمست آن که مرا از هرگزند
جز حبیب خویش را ندهد امان

(م: ۳ / ۱۵-۱۳۱۲؛ 14 - 1311)

همچو کنعان سر ز کشتی وامکش که غرورش داد نفس زیر کش
که بر آیم بر سر کوه مشید متت نوحم چرا باید کشید

(م: ۴ / ۱۰-۱۴۰۹؛ 10 - 1409)

همچو کنعان کوز ننگ نوح رفت برفراز قلّه آن کوه زفت

(م: ۶ / ۲۳۶۴؛ 2359)

نه چو کنعان کوز کبر و ناشناخت از که عاصم سفینه فوز ساخت

(م: ۶ / ۲۳۷۲؛ 2367)

و قِبَلِ يَا أَرْضِ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سَمَاءَ أَقْلِعِي وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ
عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِبَلِ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

[وگفته شد: ای زمین آب خود فرو برو ای آسمان باز ایست. آب فرو شد و کار به پایان آمد
و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و ندا آمد که ای لعنت باد بر مردم ستمکاره.] (آیه ۴۴، سوره هود)

نیست خود بی چشم تر کور از زمین
این زمین از فضل حق شد خصم بین
نور موسی دید و موسی را نواخت
خسف قارون کرد و قارون را شناخت
رجف کرد اندر هلاک هر دَعِی
فهم کرد از حق که یا اَرْضُ اُبْلَعِی

(م: ۲ / ۷۴-۲۳۷۲؛ ۶۹ - 2367)

وَ نَادَى نُوْحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ.

[و نوح پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من، پسر من از خاندان من بود و وعده تو حق
است و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی.] (آیه ۴۵، سوره هود)

و وعده کردی مرا تو بارها که بیاید اهلت از طوفان رها

(م: ۳ / ۱۳۳۳؛ 1332)

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلَنَّهُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي
أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

[گفت: ای نوح، او از خاندان تو نیست، او عملی است ناصالح. از سرِ نا آگاهی از من چیزی
مخواه. برحذر می‌دارم تو را که از مردم نادان باشی.] (آیه ۴۶، سوره هود)

گفت او از اهل و خویشانت نبود خود ندیدی تو سپیدی او کبود

(م: ۳ / ۱۳۳۵؛ 1334)

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

[ای قوم من، در برابر رسالت من از شما مزدی نمی‌طلبم. مزد من تنها با آن کسی است که مرا
آفریده است. چرا از روی خرد نمی‌اندیشید.] (آیه ۵۱، سوره هود)

هر نییی گفت با قوم از صفا من نخواهم مزد پیغام از شما

من دلیلم، حق شما را مشتری داد حق دلالیم هر دو سری

(م: ۲ / ۷۷-۵۷۶؛ 75 - 574)

دست مزدی می نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از حق بسی

(م: ۳ / ۲۷۰۹؛ 2708)

... إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ.

[... زیرا پروردگار من، نگهبان همه چیزهاست.] (آیه ۵۷، سوره هود)

باز اندر خاطرش این فکر جست کز پی هر چیز یزدان حافظست

(م: ۶/ ۱۹۳۳؛ ۱۹۲۸)

و يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فِيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ.

ای قوم من، این ماده شتر خداوند است و نشانه‌ای است برای شما. بگذاریدش تا در زمین

خدا بچرد و به بدی میازاریدش که به زودی عذاب شما را فرو گیرد.] (آیه ۶۴، سوره هود)

ناقة الله بزاده به دعای صالح جهت معجزه دین ز کمرگاه جبل

(ک: ۳/ ۱۴۳۴)

و لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ

خَنِيدٍ.

[به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه‌ای بعد

گوساله‌ای بریان حاضر آورد.] (آیه ۶۹، سوره هود)

جبرئیل با لطف و رشد عجل سمین را چون چشد

این دام و دانه کی کشد عنق‌ای خوش منقار را

(ک: ۱/ ۲۴)

جبرئیلی را بر اُسْتُنْ بسته‌ای پر و بالش را به صد جا خسته‌ای

پیش او گوساله بریان آوری گه کشی او را به کهدان آوری

که بخور اینست ما را لوت و پوت نیست او را جز لقاءالله قوت

(م: ۳/ ۴۰۱-۳۹۹؛ ۴۰۱ - ۳۹۹)

فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[همراه با آنان که با تو رو به خدا کرده‌اند، همچنان که مأمور شده‌ای ثابت قدم باشی و طغیان

مکنید که او به هر کاری که می‌کنید بیناست.] (آیه ۱۱۲، سوره هود)

مانع آید از سخن‌های مهم انبیا بردند امر فاستقیم

(م: ۳/ ۲۶۶۹؛ ۲۶۶۸)

سورة يوسف

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...

[او بدین سان پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب می‌آموزد...] (آیه ۶، سورة يوسف)
 بر سر ملک جمالش داد حق مُلْكَتِ تَعْبِيرُ بِي دَرَسٍ وَ سَبَقِ
 (م: ۶ / ۳۱۱۱؛ 3103)

فَالْقَائِلُ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ.

[یکی از ایشان گفت: اگر می‌خواهید کاری کنید، یوسف را مکشید؛ در عمق تاریک چاهش
 بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد.] (آیه ۱۰، سورة يوسف)
 نَفْسِي هَمْرَه مَاهِم نَفْسِي مَسْت إِلَهَم نَفْسِي يُوسُفِ چَاهِم نَفْسِي جَمَلَه گَزَنَدَم
 (ک: ۳ / ۱۶۰۸)

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَخَافِضُونَ.

[فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما نگهدارش هستیم.] (آیه ۱۲، سورة يوسف)
 هَم از یَنجَا کُود کَانَش دَر پَسَنَد يَزْتَعُ وَ نَلْعَبُ بَه شَادِي مِي زَدَنَد
 هَمچُو يوسُفِ كَش ز تَقْدِيرِ عَجَب يَزْتَعُ وَ نَلْعَبُ بَبْرَدِ از ظَلِّ اب
 (م: ۳ / ۱۷-۱۶؛ 416 - 17)

از پدر چون خواستندش داداران تَابَرَنَدَش سُوِي صَحْرَا يَك زَمَان
 (م: ۶ / ۲۷۵۹؛ 2751)

تا به هم در مَرَجْهَا بازی کنیم مَادَرِ اَيْن دَعْوَتِ اَمِينِ وَ مُحْسِنِينِ
 (م: ۶ / ۲۷۶۱؛ 2753)

می‌گریزی همچو یوسف ز اندهی تَا ز نَزْتَعِ نَلْعَبِ اُفْتِي دَر چَهِي
 (م: ۶ / ۴۱۲۴؛ 4111)

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذِّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا ضَادِقِينَ.

[گفتند: ای پدر، ما به اسب تاختن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، گرگ او را خورد. و هر چند هم که راست بگوییم تو سخن ما را باور نداری.] (آیه ۱۷، سوره یوسف)
گوید گرگی بخورد یوسف یعقوب را شیر فلک هم بر او پنجه نیارد گشود
(ک: ۸۸۷/۲)

رَحِمَ كَرْدَ اَيْنِ گَرگ، وَز عَذرَ لَبِيقُ آمده که اَنَا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ
(م: ۱۴۱۳/۲؛ ۱۴۱۰)

و جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَارْسَلُوا وَاِرْدَهُمْ فَاذْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غَلَامٌ وَاَسْرُوهُ
بِضَاعَةً وَاَللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

[کاروانی آمد. آب آورشان را فرستادند، دلو فرو کرد. گفت: مژدگانی، این پسری است. او را چون متاعی پنهان ساختند و خدا به کاری که می کردند آگاه بود.] (آیه ۱۹، سوره یوسف)
چو بوی یوسف معنی گل از گریبان یافت دهان گشاد بخنده که های یا بُشْرَا
(ک: ۲۱۷/۱)

تَا بگوید چون ز چاه آیی به بام جان که یا بُشْرَايَ هَذَا لِي غَلَامٌ
(م: ۶۷۴؛ ۶۷۴؛ ۶۷۴)

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ
مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.

[و آن زن که یوسف در خانه اش بود، در پی کامجویی از او می بود. و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه می برم به خدا. او پروراننده من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی شوند.] (آیه ۲۳، سوره یوسف)

بِرَ چهره یوسفی حجابیست اندر پس پرده راد باشیم
(ک: ۱۵۵۱/۳)

گَر زلیخا بست درها هر طرف یافت یوسف هم ز جنبش مُنْصَرَفٌ
(م: ۱۱۰۵؛ ۱۱۰۵)

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِيْ عَنْ نَفْسِيْ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيْصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ
فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ.

[یوسف گفت: او در پی کامجویی از من بود و مرا به خود خواند. و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پیش دریده است زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست.] (آیه ۲۶، سوره یوسف)

کسی کز خلق می‌گوید که من بگریختم رفتم
صَدَقَ گوگر گریبانش پس پشت است بدریده
(ک: ۵/۲۲۹۹)

... إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ.

[... که مکر شما زنان مکرری بزرگ است.] (آیه ۲۸، سوره یوسف)

روح را از عرش آرد در حَطِيمِ لاجرم کیدِ زنان باشد عظیم
(م: ۶/۲۸۰۶؛ ۲۷۹۸)

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِنًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ
سِكِّينًا وَفَالَتِ آخْرَجَ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا
بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.

[چون افسونشان را شنید، نزدشان کس فرستاد و برای هر یک تا تکیه دهد متکایی ترتیب داد و به هر یک کاردی داد، و گفت: بیرون آی تا تو را بنگرند. چون او را دیدند، بزرگش شمردند و دست خویش ببریدند و گفتند: معاذ الله، این آدمی نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.] (آیه ۳۱، سوره یوسف)

به ساقی در نگر در مست منگر به یوسف در نگر در دست منگر
ایاماهی جان در شست قالب ببین صیاد را در شست منگر
(ک: ۲/۱۰۴۴)

مستورگان مصر ز دیدار یوسفی هر یک ترنج و دست بریدن گرفت باز
(ک: ۳/۱۱۹۸)

از زنان مصر یوسف شد سحر که ز مشغولی بشد زیشان خبر
پاره پاره کرد ساعدهای خویش روح واله که نه پس بیند نه پیش
(م: ۳/۱۶۰۶-۷؛ ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶)

زان زنان مصر جامی خورده‌اند دستها را شرحه شرحه کرده‌اند

(م: ۴ / ۲۰۹۹؛ 2099)

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ءَازْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

[ای دو زندانی، آیا خدایان متعدّد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان.]

(آیه ۳۹، سوره یوسف)

به بانگ او همه دلها به یک مَهَم آیند ندای رب برهاند ز تفرقه ارباب

(ک: ۱ / ۳۱۳)

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.

[به یکی از آن دو که می دانست رها می شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.] (آیه ۴۲، سوره یوسف)

پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین
یاد یوسف دیو از عقلش سترد وز دلش دیو آن سخن از یاد بُرد

(م: ۱۶ / ۶ - ۳۴۱۵؛ 7 - 3406)

آن چنانکه یوسف از زندانیی با نیازی، خاضعی، سعدانیی
خواست یاری، گفت چون بیرون روی پیش شه گردد امورت مُستوی
یاد من کن پیش تخت آن عزیز تا مرا هم واخرد زین حبس نیز

(م: ۱۱ / ۶ - ۳۴۰۹؛ 02 - 3400)

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ
وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبِرُونَ.

[پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه خشک. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می دانید.] (آیه ۴۳، سوره یوسف)

در خلاص او یکی خوابی ببین زود که الله یحبُّ المُحْسِنِينَ
هفت گاو لاغری پرگزند هفت گاو فربهش را می خورند

هفت خوشه خشک زشت ناپسند سنبلات تازه اش را می چرند
(م: ۶ / ۰۱ - ۲۷۹۹؛ ۹۳ - ۲۷۹۱)

آن عزیز مصر می دیدی به خواب چونکه چشم غیب را شد فتح باب
هفت گاو فربه بس پروری خوردشان آن هفت گاو لاغری
(م: ۵ / ۳۳ - ۹۳۲؛ ۳۳ - ۹۳۲)

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّفَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ
لَسَارِقُونَ. قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْنِهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ. قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ
حِمْلٌ بَعِيرٍ وَ آتَاهِ رَعِيمٌ.

[چون بارهایشان را مهیا کرد، جام را در بار برادر نهاد. آن گاه منادی ندا داد: ای کاروانیان، شما دزدانید. کاروانیان نزد آنها بازگشتند و گفتند: چه گم کرده اید؟ گفتند: جام پادشاه را. و هر که بیاوردش او را بارشتری است و من ضمانت می کنم.] (آیه ۷۰، ۷۱، ۷۲، سوره یوسف)

تو را که دزد گرفتم سپردمت به عوان که یافت شد به جوال تو ضاع انبارم
(ک: ۴ / ۱۷۲۳)

دست شد بالای دست این تاکجا؟ تا به یزدان که إليه المنتهی
(م: ۳ / ۹۶۷؛ ۹۶۷)

نه ابن یامین زان زخم یافت یوسف خویش به چشم لطف نظر کن به جمله آثارم
(ک: ۴ / ۱۷۲۳)

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ
مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.

[ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا مأ یوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأ یوس می شوند.] (آیه ۸۷، سوره یوسف)

نیستم اومیدوار از هیچ سو و آن کرم می گویدم لا تئاسوا
(م: ۶ / ۴۷۵۴؛ ۴۷۴۱)

گفت آن یعقوب با اولاد خویش جُستنِ یوسف کنید از حدّ بیش
هر حس خود را در این جُستن به جد هر طرف رانید شکل مستعد

گفت از رُوحِ خدا لا تَيَأْسُوا همچو گم کرده پسر رَو سوبه سو
 (م: ۳ / ۸۴ - ۹۸۲؛ ۸۴ - 982)

إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ.
 [این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد. و همه کسان خود را نزد من
 بیاورید.] (آیه ۹۳، سوره یوسف)

گفت یوسف ابن یعقوب نبی بهر بو الْقُوا على وجه أبی
 (م: ۲ / ۳۲۴۲؛ 3234)

این نفس جان دامنم برتافتست بوی پیراهان یوسف یافتست
 کز برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها
 (م: ۱ / ۲۶ - ۱۲۵؛ 125)

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ.
 [چون کاروان به راه افتاد، پدرشان گفت: اگر مرا دیوانه نخوانید بوی یوسف می شنوم.]
 (آیه ۹۴، سوره یوسف)

یا چو بوی یوسف خوب لطیف می زند بر جان یعقوب نحیف
 (م: ۲ / ۱۲۰۸؛ 1205)

آنکه بستد پیرهن را می شتافت بوی پیراهان یوسف می نیافت
 وانک صد فرسنگ زانسو بود او چونک بد یعقوب می بویید بو
 (م: ۳ / ۳۸ - ۳۰۳۷؛ 37 - 3036)

بوی پیغمبر ببرد آن شیر نر همچنانک بوی یوسف را پدر
 (م: ۶ / ۱۱۷۹؛ 1175)

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا...

[چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت، بینا گشت...] (آیه ۹۶، سوره یوسف)

بو دوی چشم باشد نور ساز شد ز بویی دیده یعقوب باز
 (م: ۱ / ۱۹۱۱؛ 1902)

در قضا یعقوب چون بنهاد سر چشم روشن کرد از بوی پسر
 (م: ۲ / ۹۱۹؛ 917)

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.

[چون پیامبران نومید شدند و چنان دانستند که آنها را تکذیب می‌کنند، یاریشان کردیم و هر که را خواستیم نجات دادیم و عذاب ما از مردم گنهکار بازگردانیده نشود.] (آیه ۱۱۰، سورة يوسف)

حَتَّىٰ إِذَا مَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ بَكَوْا تَابَهُ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا
این قرائت خوان که تخفیف کُذِّبَ این بود که خویش بیند محتجب
درگمان افتاد جان انبیاء زاتفاق منکری اشقیا
جائهم بعد التشكك نصرنا ترکشان گو بر درخت جان برآ

(م: ۳ / ۳۷ - ۳۶؛ ۲۰۳۴؛ 36 - 2033)

سورة رعد

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...

[الله، همان خداوندی است که آسمانها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید برافراشت...] (آیه ۲،

سورة رعد)

سقفِ گردون کو چنین دایم بود نه از طناب و استنی قایم بود

(م: ۳ / ۵؛ 5)

از حُدوثِ آسمانِ بی‌عُمَد آنچه دانسته بُدم افزون نشد

(م: ۳ / ۴۵؛ 4544)

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ.

[آدمی را فرشتگانی است که پیاپی به امر خدا از روبرو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانیش می‌کنند. خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند. چون خدا برای مردمی بدی خواهد هیچ چیز مانع او نتواند شد و ایشان را جز خدا هیچ کارسازی

نیست.] (آیه ۱۱، سورة رعد)

هم گناهی کرده باشد آن وزیر بی سبب نبود تَغْيِيرُ نَاكِرِيز

(م: ۲ / ۲۸۲۶؛ 2818)

هُوَ الَّذِي يُرَبِّكُمُ الْبَرَقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْسِي السَّحَابَ الثِّقَالَ.

[اوست که برق را گاه برای ترساندن و گاه برای امید بخشیدن به شما می نمایاند و ابرهای

گرانبار را پدید می آورد.] (آیه ۱۲، سوره رعد)

عشق چو ابرگران ریخت بر این و بر آن شد طرفی زعفران شد طرفی لاله زار

(ک: ۱ / ۳۱۷)

وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ.

[رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می کنند. و صاعقه ها را می فرستد و هر که را

بخواهد بدان آسیب می رساند. باز هم درباره خدا مجادله می کنند. و او به سختی عقوبت می کند.]

(آیه ۱۳، سوره رعد)

تُصَلِّحُ مِيزَانُنَا تَحْسِنُ الْحَانَتَا تُذْهِبُ آخِرَانَا أَنْتَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

(ک: ۳ / ۱۳۵۲)

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَتَّبِعُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

[خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و ام کتاب نزد اوست.] (آیه ۳۹، سوره رعد)

برگ ها چون نام ها بروی نبشته خط سبز شرح آن خط ها بجو از "عنده أم الكتاب"

(ک: ۱ / ۲۹۸)

حرف ظرف آمد درو معنی چو آب بحر معنی، عنده أم الكتاب

(م: ۲۹۷؛ 296)

سورة إبراهيم

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

[و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران

کنید، بدانید که عذاب من سخت است. [آیه ۷، سورة ابراهيم]

زانکه شاکر را زیادت وعده است آنچنانکه قُربُ مزد سجده است
(م: ۴ / ۱۰؛ 10)

شکر قُدرت قدرت افزون کند جبر نعمت از کفّت بیرون کند
(م: ۱ / ۹۴۴؛ 939)

زانکه بی شکری بود شوم و شنار می برد بی شکر را در قعرِ نار
(م: ۱ / ۹۵۱؛ 946)

که هله نعمت فزون شد، شکر کو؟ مرکب شکر ار بخسبد حَرِّ کوا
(م: ۳ / ۲۶۷۱؛ 2670)

نعمت آرد غفلت و شکر انتباه صیدِ نعمت کن به دامِ شکرِ شاه
(م: ۳ / ۲۸۹۸؛ 2897)

گر تو کردی شکر و سعی مُجْتَهَد غم مخور که صد چنان بازت دهد
(م: ۵ / ۹۹۴؛ 994)

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ.

[پشت سرش جهنم است تا در آنجا از آب چرک و خونش بخوراند. [آیه ۱۶، سورة ابراهيم]
باز کافر خورد شربت از صدید هم ز قوتش زهر در وی شد پدید
(م: ۳ / ۳۲۹۵؛ 3294)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

[آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در
زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. [آیه ۲۴، سورة ابراهيم]

بر فلک پرهاست ز اشجار وفا أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
(م: ۳ / ۴۳۸۹؛ 4388)

شد درختِ کثرِ مَقْوَمِ حق‌نما أَصْلُهُ ثَابِتٌ وَ فَرْعُهُ فِي السَّمَاءِ
(م: ۴ / ۳۵۷۴؛ 3574)

يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ
الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ
الْبُورِ.

[خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان را
گمراه می‌سازد و هرچه خواهد همان می‌کند. آیا ندیده‌ای آن کسان را که نعمت خدا را به کفر بدل
ساختند و مردم خود را به دیار هلاک بردند؟] (آیات ۲۷ و ۲۸، سوره ابراهیم)

گفتم کز آتش‌های دل بر روی مفرش‌های دل

می‌غلط در سودای دل تا بحر یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۱۸/۱)

ای جهان را دلگشا اقبال عشق

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ اِقْبَالَ عَشْقٍ

(ک: ۱۳۰۹/۳)

کی برگشایی گوش را کو گوش مر مدهوش را

مَخْلَصَ نَبَاشِدِ هَوْشٍ رَا جِزَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۲۷/۱)

روز آن باشد که روزیم او بود ای خوشا آن روز و روزی ای خوشا

(ک: ۲۶۴/۱)

آنچه باشد کو کند کان نیست خوش قَدْ رَضَيْنَا يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۲۶۴/۱)

یا این دل خونخواره را لطف و مراعاتی بکن یا قُوْتِ صَبْرِشِ بَدَهْ دَرِ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۲۱/۱)

وَ اَتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوها اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ
كَفَّارٌ.

[و هرچه از او خواسته‌اید به شما ارزانی داشته است و اگر خواهید که نعمت‌هایش را شمار

کنید، نتوانید، که آدمی ستمکار و کافر نعمت است.] (آیه ۳۴، سوره ابراهیم)

لَا يُعَدُّ اَيْنَ دَادٍ وَلَا يُحْصَىٰ زُتُوًّا مِّنْ كَلِيمٍ اَزْ بِيَانِشْ شَرْمِ رُو

(م: ۶ / ۱۸۴۳؛ ۱۸۳۸)

وَسَكَتُهُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ
الْأَمْثَالَ. وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ.

[در خانه‌های کسانی که خود بر خویشان ستم می‌کردند، جای گرفتید و دانستید با آنان چگونه رفتار کردیم، و برایتان مثل‌ها زدیم. آنان نیرنگ‌های خود نمودند و خدا از نیرنگ‌هایشان آگاه بود هرچند که از نیرنگ‌هایشان کوه از پای درمی‌آمد.] (آیات ۴۵ و ۴۶، سوره ابراهیم)

كرد وصف مکرهاشان ذوالجلال لِتَزُولَ مِنْهُ اَقْلَالَ الْجِبَالِ

(م: ۱ / ۹۵۷؛ ۹۵۲)

هین بخوان قران ببین سحر حلال سَرْنَكُونِي مَكْرَهَايْ كَالْجِبَالِ

(م: ۵ / ۴۵۱؛ ۴۵۱)

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

[آن روز که زمین به زمینی جز این بدل شود و آسمانها به آسمانی دیگر، و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند.] (آیه ۴۸، سوره ابراهیم)

پس قیامت نقد حال تو بود پیش تو چرخ و زمین مُبَدَّلْ شُود

(م: ۴ / ۳۲۶۲؛ ۳۲۶۲)

سورة حجر

ذَرْهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمِ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.

[واگذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهد

دانست.] (آیه ۳، سوره حجر)

لیک زین شیرین گیای زهرمند ترک کن تا چند روزی می‌چزند

(م: ۴ / ۱۰۷۴؛ ۱۰۷۴)

این سخن پایان ندارد موسیا
تا همه زان خوش علف فربه شوند
هین رهاکن آن خران را درگیا
هین که گرگانند ما را خشم مند

(م: ۴ / ۶۹ - ۳۶۶۸؛ 69 - 3668)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

[ماقرآن را خود نازل کرده ایم و خود نگهبانش هستیم.] (آیه ۹، سوره حجر)

که برگشاید درها مفتوح الابواب
که نزل و منزل بخشید نَحْنُ نَزَّلْنَا

(ک: ۲۱۷ / ۱)

مگر که بر رخ من داغ عشق می بینی
میان داغ نیشته که نَحْنُ نَزَّلْنَا

(ک: ۲۲۴ / ۱)

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
من کتاب و معجزه ت را رافعم
گر بمیری تو، نمیرد این سَبَقْ
بیش و کم کُنْ را ز قران مانعم
طاعنان را از حدیث رافضم
کس نتاند بیش و کم کردن درو
تو به از من حافظی دیگر مجو
نام تو بر زرّ و بر نقره زرم
رونقت را روز روزافزون کنم

(م: ۳ / ۲۰۰۲ - ۱۱۹۸؛ 2001 - 1997)

فلسفّی و آنچه پوزش می کند
قوس نورت تیردوزش می کند

(م: ۳ / ۱۲۱۴؛ 1213)

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ.

[و از هر شیطان رجیمی حفظشان کردیم مگر آنکه دزدانه گوش می داد و شهابی روشن

تعقیبش کرد.] (آیات ۱۸ و ۱۷، سوره حجر)

دیو یکدم کتر رود از مکر و رزق
تازیانه آیدش بر سر چو برق

(م: ۴ / ۱۱۴۸؛ 1148)

دیو دزدانه سوی گردون رود
از شهاب محرق او مطعون شود

(م: ۴ / ۱۷۸۹؛ 1789)

نک شیطین سوی گردون می شدند
گوش بر اسرار بالا می زدند

می‌ربودند اندکی زان رازها تا شُهْب می‌راندشان زود از سما
(م: ۴ / ۲۵ - ۳۳۲۴؛ ۲۵ - ۳۳۲۴)

آشنایی گیر شبها تا به روز با چنین استاره‌های دیو سوز
هر یکی در دفع دیو بدگمان هست نفظانند از قلعه آسمان
(م: ۵ / ۳۳ - ۴۲۳۲؛ ۳۱ - ۴۲۳۰)

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰۤضٰلٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوٰنٍ.

[و پروردگارت به فرشتگان گفت: می‌خواهم بشری از گل خشک از لجن بویناک بیافرینم.]
(آیه ۲۸، سورة حجر)

ای صبا تو برو بگو از من از کَرَم بحر در مکنون را
گرچه از خشم گفته‌ام نکم روح بخش این حماء مسنون را
شمس تبریز موسی عهده‌ی در فراق مدار هارون را
(ک: ۱ / ۲۴۵)

فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحٍ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ.

[چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.]
(آیه ۲۹، سورة حجر)

چون نَفَخْتُ بودم از لطف خدا نَفخ حق باشم ز نای تن جدا
دم او جان دهدت روز نَفَخْتُ بپذیر کار او کُنْ فَيَكُوْنُ است نه موقوف عِلَلْ
(م: ۳ / ۳۹۳۶؛ ۳۹۳۵)

سماع چیست ز پنهانیان دل پیغام دل غریب بیابد ز نامه‌شان آرام
سحر رسد ز ندای خروس روحانی ظفر رسد ز صدای نقاره بهرام
چو جان ما ز نَفَخْتُ است فیهِ مِنْ رُوْحٍ روا بود که نَفخ‌اش بود شراب و طعام
تن ودلی که بنوشید از این رَحِیق حلال بر آتش غم هجران حرام گشت حرام
ز جیب خویش بجو مه چو موسی عمران نگر بروزن خویش و بگو سلام سلام
سُماع گرم کن و خاطر خران کم جو که جان جان سماعی و رونق ایام

زبان خود بفروشم هزار گوش خرم	که رفت بر سر منبر خطیب شهید کلام (ک: ۴ / ۱۷۳۴)
نَفَحَتْ نَفْحَتُ كَرْدِه‌ای در همه در دمیده‌ای	چون دَم تست جان نی بی نی ما فغان مکن (ک: ۴ / ۱۸۲۷)
نَفَحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي رَسِيدِه است	غَم بيش و غم كم را رهاكن كِه الله گو و اعلم را رهاكن (ک: ۴ / ۱۹۰۵)
تَا نَفَحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي تَرَا	وارهاندا زين و گويدا برتر آ (م: ۴ / ۳۲۰۳؛ 3203)
جَز نَفَحَتْ كَان زِي وَهَاب آمدست	روح را باش، آن دگرها بيه دست (م: ۶ / ۳۶۰۷؛ 3594)
نَطَقَ عَيْسَى از قَرِ مَرِيْم بُود	نَطَقَ آدَم پَرْتَوِ آن دَم بُود (م: ۶ / ۴۵۶۲؛ 4549)
نَفَحَتْ فِيهِ جَان بَخْشِي است هر صبح	فراق فالق الأصباح تاکی (ک: ۶ / ۲۶۵۴)

قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

[گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می شوند مهلت ده. گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی. تا آن روزی که وقتش معلوم است.] (آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸، سوره حجر)
آن بلیس بی تبش مهلت همی خواهد از او مهلتی دادش که او را بعد فردا می کشد
(ک: ۲ / ۷۲۸)

وَ نَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ.

[و از مهمانان ابراهیم خبردارشان کن.] (آیه ۵۱، سوره حجر)

گه چو روح الله طیبی می شود گه خلیلش میزبانی می کند
(ک: ۲ / ۸۲۲)

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

[به جان تو سوگند که آنها در مستی خویش سرگشته بودند.] (آیه ۷۲، سورة حجر)

ای لَعَمْرُكَ، مر ترا حق عمر خواند پس خلیفه کرد و بر کرسی نشاند

(م: ۵ / ۱۱۲؛ 112)

سورة نحل

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ.

[برای شما در چارپایان پندی است. از شیر خالصی که از شکمشان از میان سرگین و خون

بیرون می آید سیرابتان می کنیم. شیری که به کام نوشندگانش گواراست.] (آیه ۶۶، سورة نحل)

مدّتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

تا نزیاد بخت تو فرزند نو خون نگردد شیر شیرین، خوش شنو

(م: ۲ / ۲ - ۱ - 2)

نور باقی پهلوی دنیای دون شیر صافی پهلوی جوهای خون

(م: ۲ / ۱۳؛ 13)

صبر شیر اندر میان فرث و خون کرده او را ناعش این آللبون

(م: ۶ / ۱۳؛ 1409)

وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ.

[پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که: از کوه‌ها و درختان و در بناهایی که می سازند

خانه‌هایی برگزین.] (آیه ۶۸، سورة نحل)

چونکه او وحی الربّ الی النحل آمد است خانه و حیش پر از حلوا شد است

(م: ۵ / ۲۲۹؛ 1229)

آنچه حق آموخت مر زنبور را آن نباشد شیر را و گور را

خانه‌ها سازد پر از حلوی تر حق بر او آن علم را بگشاد در

(م: ۱ / ۱۵ - ۱۰۱۴؛ 10 - 1009)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً فَاٰتَيْنَا لِلّٰهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ.

[ابراهیم بزرگوار مردی بود. به فرمانبرداری خدا ایستاد و صاحب دین حنیف بود و از مشرکان نبود.] (آیه ۱۲۰، سوره نحل)

تو مگو همه به جنگند وز صلح من چه آید تو یکی نه ای هزاری تو چراغ خود برافروز
(ک: ۱۱۹۷/۳)

سورة بنی اسرائیل

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

[منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را برکت داده ایم سیر داد، تا بعضی از آیات خود را به او بنماییم، هر آینه او شنوا و بیناست.] (آیه ۱، سوره بنی اسرائیل)

چو عشق چهره لیلی بدان همه ارزید چگونه باشد آسری بعبده لیلًا
(ک: ۲۱۳/۱)

حجاب از چشم بگشایی که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى

جمال خویش بنمایی که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى
(ک: ۲۵۳۸/۵)

وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَٰجِلًا.

[او آدمی به دعا شری را می طلبد چنان که گویی به دعا خیری را می جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است.] (آیه ۱۱، سوره بنی اسرائیل)

لیک تو اشتاب کم کن صبر کن

گرچه فرموده است که الْإِنْسَانُ عَٰجِلٌ

(ک: ۱۷/۷)

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ الزَّمَانُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا.

[کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردش آویخته ایم. و در روز قیامت برای او نامه ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگردد.] (آیه ۱۳، سوره بنی اسرائیل)

لَيْسَ مِنْ مُسْتَقْدِرٍ مُسْتَنْقِهٍ قَطُّ الْأَطَائِرُ فِي عُنُقِهِ

(م: ۴ / ۱۱۲۱؛ ۱۱۲۱)

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.

[هفت آسمان و زمین و هرچه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید. او بردبار و آمرزنده است.] (آیه ۴۴، سوره بنی اسرائیل)

همه تسبیح گویند اگر ماه است اگر ماهی

ولیکن عقل استاد است او مشروح تر گوید

(ک: ۲ / ۵۷۳)

چون مسیح مرده بی هر چیز را	ذات بی تمییز و با تمییز را
هر یکی تسبیح بر نوعی دگر	گوید و از حال آن این بی خبر
آدمی منکر ز تسبیح جماد	وان جماد اندر عبارت اوستاد

(م: ۳ / ۹۸-۹۹؛ ۱۴۹۶-۹۷ - ۱۴۹۵)

جمله عالم خود مسیح آمدند نیست آن تسبیح جبری مُزدمند

(م: ۳ / ۳۲۹۰؛ ۳۲۸۹)

وَاسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.

[با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده ده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده شان ندهد.] (آیه ۶۴، سوره بنی اسرائیل)

در نُبی شاریکُهُم گرفتست حق

هم در اموال و در اولاد ای شفق

(م: ۵ / ۲۷۲؛ ۲۷۲)

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ
عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.

[ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم.] [آیه ۷۰، سوره بنی اسرائیل]
رباب مشرب عشق است و مونس اصحاب که ابر را عَرَبان نام کرده اند رباب
چنانکه ابر سقای گل و گلستان است رباب قوت ضمیر است و ساقی الباب
خر از کجا و دم عشق عیسوی ز کجا؟ که این گشاد ندادش مُفْتِحُ الأبواب
که عشق خَلعت جانست و طوق کَرَمنا برای ملک وصال و برای رفع حجاب
ز عشق کم گو با جسمیان که ایشان را وظیفه خوف و رجا آمد و ثواب و عقاب
(ک: ۱ / ۳۱۳)

چگونه طبل نپرد به پَر کَرَمنا که باشدش چو تو سلطان زنده و طَبال
(ک: ۳ / ۱۳۵۴)

تاج کَرَمناست بر فرق سرت طوق آغَطیناک آویز برت
(م: ۵ / ۳۵۷۴؛ 3573)

این که کَرَمناست و بالا می رود وَحَيِّشُ از زنبور کمتر کی بود
(م: ۵ / ۱۲۳۱؛ 1231)

پیک اگرچه در زمین چابک تکیست چون به دریا رفت بُسکسته رگیست
او حَمَلْنَاهُمْ بُودَ فِي الْبَرِّ وَ بَس آنکه محمولست در بحر، اوست کس
(م: ۵ / ۹۵ - ۱۲۹۴؛ 95 - 1294)

چون دیگ سیه پوشی اندر پی تُتماجی کو نخوت کَرَمنا؟ کو همت سلطانی
(ک: ۵ / ۲۶۰۶)

پس بنی آدم مُکَرَّم کی بُدی کی به حس مشترک مَحْرُوم شدی؟
(م: ۲ / ۶۷؛ 67)

که حَمَلْنَاهُمْ عَلَى الْبَحْرِ به جان از حَمَلْنَاهُمْ عَلَى الْبَرِّ پیش ران
(م: ۲ / ۳۷۸۶؛ 3774)

تو ز گَرْمَنَا بنی آدم شهی	هم به خشکی، هم به دریا پانهی
(م: ۲ / ۳۷۸۵؛ ۳۷۷۳)	
نور این دانی که حیوان دید هم	پس چه گَرْمَنَا بود بر آدمم
(م: ۳ / ۴۴۰۸؛ ۲۴۰۷)	
ز آنکه گَرْمَنَا شد آدم ز اختیار	نیم زنبورِ عسل شد نیم مار
(م: ۳ / ۳۲۹۲؛ ۳۲۹۱)	
آدمی بر خنکِ گَرْمَنَا سوار	در کفِ دَرُکَشِ عَنَانَ اختیار
(م: ۳ / ۳۳۰۱؛ ۳۳۰۰)	
هیچ گَرْمَنَا شنید این آسمان	که شنید این آدمی پر عَمان
(م: ۶ / ۱۳۹؛ ۱۳۹)	

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولٰٓئِكَ يَقْرَءُوْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا.

[روزی که هر گروه از مردم را به پیشوایانشان بخوانیم. نامه هر که به دست راستش داده شود، چون بخواند بیند که به اندازه رشته باریکی که درون هسته خرماست، به او ستم نشده است.]
(آیه ۷۱، سوره بنی اسرائیل)

بدست راست بگیر از هوا تو این نامه
نه کودکی که ندانی یمین خود ز شمال

(ک: ۳ / ۱۳۵۳)

... كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِرَتِهِ...

[... هرکس به طریقه خویش عمل می کند...] (آیه ۸۴، سوره بنی اسرائیل)

مه فشانند نور و سگ عوعو کند
هر کسی بر خلقت خود می تند

(م: ۶ / ۱۴؛ ۱۴)

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيْلًا.

[تو را از روح می پرسند. بگو: جزئی از فرمان پروردگار منست و شما را جز اندک دانشی

نداده اند.] (آیه ۸۵، سوره بنی اسرائیل)

جان من جان تو جانت جان من
هیچ دیدستی دو جان در یک بدن

از قُل الرُّوحِ أَمْرٍ رَبِّي فَهَمَّ شَدَّ شرح جان ای جان نیاید در دهن
(ک: ۴/۲۰۱۶)

روح چون مِنْ أَمْرٍ رَبِّي مُخْتَفِيست هر مثالی که بگویم منتفیست
(م: ۶/۳۳۱۹؛ ۳۳۱۰)

تن زجان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست
(م: ۸/۱؛ ۸)

باز کرد از رَطْبٍ و يَابِسِ حَقِّ نَوْرِد روح را مِنْ أَمْرٍ رَبِّي مُهْر کرد
(م: ۶/۲۸۸۶؛ ۲۸۷۸)

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا تَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.

[بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی توانند همانند آن را
بیاورند، هرچند که یکدیگر را یاری دهند.] (آیه ۸۸، سوره بنی اسرائیل)

گفت اگر آسان نماید این به تو اینچنین آسان یکی سوره بگو
جِتَّتَانِ وِإِنْسَتَانِ وِأَهْلِ كَار گویکی آسان از این آسان بیار
(م: ۳/۴۴ - ۴۳؛ ۴۳ - ۴۲۴۳ - ۴۳ - ۴۲۴۲)

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ
وَلِيٌّ مِنَ الدَّلِّ وَ كَتَبَهُ تَكْبِيرًا.

[بگو: سپاس خدایی را که فرزندی ندارد و او را شریکی در ملک نیست و به مذلت نیفتد که
به یاری محتاج شود. پس او را تکبیرگوی، تکبیری شایسته.] (آیه ۱۱۱، سوره بنی اسرائیل)

جان فرشته بودی یا رب چه گشته بودی کز چهره می نمودی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا را
(ک: ۱/۱۹۱)

سورة كهف

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ

ذَاتِ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا.

[و خورشید را می بینی که چون برمی آید، از غارشان به جانب راست میل می کند و چون
غروب کند ایشان را واگذارد و به چپ گردد و آنان در صحنه غارند. و این از آیات خداست. هر
که را خدا هدایت کند هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد هرگز کارسازی راهنما برای او
نخواهی یافت.] (آیه ۱۷، سوره كهف)

گفت حق در آفتاب مُنْتَجِمٌ ذکر تَزَاوُرْ كَذِي عَن كَهْفِهِمْ
(م: ۱ / ۳۰۱۹؛ 3006)

خفتگانی کز خدا بُدکارشان میل کردی آفتاب از غارشان^۱
(م: ۱ / ۳۰۱۹؛ 3006)

وَ تَحَسَّبُهُمْ إِيقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ
ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا.

[می پنداشتی که بیدارند حال آنکه در خواب بودند و ما آنان را به دست راست و دست چپ
می گردانیدیم، و سگشان بر درگاه غار دو دست خویش دراز کرده بود. اگر به سر وقتشان می رفتی
گریزان باز می گشتی و از آنها سخت می ترسیدی.] (آیه ۱۸، سوره كهف)

تو خفته ای و آب خَضِرُ بر تو می زند

کز خواب برجه و بستان ساغر خلود

باقیش عشق گوید با تو نهان ز من

ز اصحاب كهف باش هُم ايقاظ و هم رُقود

(ک: ۲ / ۸۶۳)

شب ز زندان بی خبر زندانیان	شب ز دولت بی خبر سلطانیان
نه غم و اندیشه سود و زیان	نه خیال این فلان و آن فلان
حال عارف این بود بی خواب هم	گفت ایزد هُم رُقودُ زین مَرَم
	(م: ۱ / ۹۴-۳۹۲؛ 92 - 390)

۱. بیت در نسخه میرخانی صفحه ۷۹، بیت ۲۲ آمده است.

- همچو آن اصحاب كهف ای خواجه زود رو به ایقظاً كه تحسبهم رُقود
(م: ۶ / ۴۷۷؛ 4464)
- اولیا اصحاب كهفند ای عنود در قیام و در تقلب هم رُقود
می کشدشان بی تکلف در فعال بی خبر ذات الیمین ذات الشمال
(م: ۱ / ۱ - ۳۲۰؛ 88 - 3187)
- تا که خوفت زاید از ذات الشمال لذت ذات الیمین یُرَجی الرجال
(م: ۲ / ۱۵۵۶؛ 1553)
- هم به تقلیب تو تا ذات الیمین یا سوی ذات الشمال ای رب دین
(م: ۶ / ۲۱۹؛ 219)
- همچو آن اصحاب كهف از باغ جود می چرم ایقظا نی، بل هم رُقود
(م: ۶ / ۲۱۷؛ 217)
- گله گله از مُرید و از مَرید چون سگ باسط ذراعی بالوصید
(م: ۵ / ۲۹۵۰؛ 2949)
- وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدَاۗءًا اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ وَ اَذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَاَقُلْ
عَسَى اَنْ يَّهْدِيَنِيْ رَبِّيْ لِاَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشْدًا وَاَلْبَثُوْا فِيْ كَهْفِهِمْ ثَلٰثَ مِاٰتَةٍ سِنِيْنَ وَاَزْدَادُوْا
تِسْعًا.
- [هرگز مگوی: فردا چنین می کنم. مگر خداوند بخواهد. و چون فراموش کنی پروردگارت
را به یاد آر و بگو: شاید پروردگار من مرا از نزدیک ترین راه هدایت کند و آنان در غار خود
سیصد سال آرمیدند و نه سال بدان افزودند.] (آیات ۲۵ و ۲۴ و ۲۳، سوره كهف)
- زین سبب فرمود استثنا کنید گر خدا خواهد به پیمان برزنید
(م: ۳ / ۱۶۳۹؛ 1638)
- بین بحال جوانان كهف کآن خوردند خراب سیصد و نه سال مست اندر غار
(ک: ۳ / ۱۱۳۵)
- سیصد و نه سال آن اصحاب كهف پیششان یک روز بی اندوه و كهف
(م: ۳ / ۲۹۴۰؛ 2939)

آنک آن اصحاب كهف از نُقل و نقل سیصد و نه سال گم کردند عقل
(م: ۴ / ۲۰۹۸؛ 2098)

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ
أَمَلًا.

[دارایی و فرزند پیرایه‌های این زندگانی دنیاست و کردارهای نیک که همواره برجای
می‌مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آنها نیکوتر است.] (آیه ۴۶، سورة كهف)

آنک باشد بر زبان‌ها لا اِحْبُ الْاَفْلِينَ
باقیات الصالحات است آنک در دل حاصل است
(ک: ۱ / ۴۰۲)

باقیات الصالحات آمد کریم رسته از صد آفت و آخطار و بیم
(م: ۳ / ۳۴؛ 34)

وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيلِهِ لَا اَبْرَحُ حَتَّى اَنْبُغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا.
[و موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند.
یا می‌رسم، یا عمرم به سر می‌آید.] (آیه ۶۰، سورة كهف)

گرم رو چون جسم موسی کلیم تا ببحرینش چو پهنای گلیم
هست هفصد ساله راه آن حُقُبُ که بکرد او عزم در سیران حُبُ
(م: ۶ / ۳۱ - ۱۱۳۰؛ 28 - 1127)

می‌روم تا مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ من تا شوم مَصْحُوبِ سُلْطَانِ زَمَنِ
اَجْعَلُ الْخِضْرَ لَأْمْرِي سَبِيًّا ذَاكَ اَوْ اَمْضِيَ وَ اَسْرِي حُقُبًا
(م: ۳ / ۷۰ - ۱۹۶۹؛ 69 - 1968)

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا.
[چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهیشان را فراموش کردند و
ماهی راه دریا گرفت و در آب شد.] (آیه ۶۱، سورة كهف)

آنسو که خشک ماهی شد پیش خضر زنده آنسو که دست موسی چون ماه انور آمد
(ک: ۲ / ۸۴۱)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا اتِّبَانَهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

[در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش

آموخته بودیم، بیافتند.] (آیه ۶۵، سوره کهف)

آب حیات آمد سخن، کاید ز علم من لَدُنْ جان را از او خالی مکن تا بر دهد اعمال‌ها

(ک: ۲/۱)

و آنچه اندر فهم ناید فهم کن	بشنو از دل نکته‌های بی سخن
کو بسوزد پرده را از بیخ و بُن	در دل چون سنگ مردم آتشی است
قصه‌های خضر و علم من لَدُنْ	چون بسوزد پرده دریابد تمام
صورت نونو از عشق کهن	در میان جان و دل پیدا شود

(ک: ۴/۱۰/۲۰۱)

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا

أَمْرًا.

[پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت: کشتی را سوراخ

می‌کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که می‌کنی کاری سخت بزرگ و زشت است.] (آیه ۷۱،

سوره کهف)

گر خَضِرِ در بحر کشتی را شکست صد دُرستی در شکستِ خضر هست

(م: ۱/۲۳۷؛ ۲۳۶)

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَقْتَلَهُ...

[و رفتند تا به پسری رسیدند. او را کشت...] (آیه ۷۴، سوره کهف)

آن پسر را کش خضر ببریید حلق سَرَّ آن را در نیابد عامُ خلق

(م: ۱/۲۲۵؛ ۲۲۴)

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.

[گفت: اکنون زمان جدایی میان من و توست و تو را از راز آن کارها که تحملشان را نداشتی

آگاه می‌کنم.] (آیه ۷۸، سوره کهف)

صَبْر کن بر کار خضری بی نفاق تا نگوید خضر رو هَذَا فِرَاق

(م: ۱/۲۹۲۸؛ ۲۹۷۰)

آن فزونى با خَضِرِ آمد شِقاق گفت رَوِ تو مُكثِرِي، هذا فراق

(م: ۲ / ۳۵۲۸؛ ۳۵۱۶)

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ
مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا.

[اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم معیوبش کنم زیرا در
آن سوترشان پادشاهی بود که کشتی‌ها را به غضب می‌گرفت.] (آیه ۷۹، سورة كهف)

خَضِرِ کشتی را برای آن شِکست تا تواند کشتی از فِجَارِ رَسْت

(م: ۴ / ۲۷۵۶؛ ۲۷۵۶)

پس خَضِرِ کشتی برای این شِکست تا که آن کشتی ز غاصب باز رَسْت

(م: ۵ / ۷۱۴؛ ۷۱۴)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا.

[در آنجا جاویدانند و هرگز هوای انتقال نکنند.] (آیه ۱۰۸، سورة كهف)

هست مَیْهَایِ سَعَادَتِ عَقْلِ را که بیاید مَنزَلِ بِي تَقْلِ را

(م: ۴ / ۲۶۸۹؛ ۲۶۸۹)

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا
بِمِثْلِهِ مَدَدًا.

[بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، دریا به پایان می‌رسد و
کلمات پروردگار من به پایان نمی‌رسد. هرچند دریای دیگری به مدد آن بیاوریم.] (آیه ۱۰۹،
سورة كهف)

شرح جدایی و درآمیختگی سایه و نور لَا يَتَنَاهَى وَ لَئِنْ جِئْتَ بِضِعْفٍ مَدَدًا

(ک: ۱ / ۴۱)

اَوَّلِ و آخِرِ نشانش کس نَداد گفت لَوْ كَانَ لَهُ الْبَحْرُ مِدَاد

هفت دریاگر شود کَلِي مَداد نیست مر پایان شدن را هیچ امید

(م: ۲ / ۳۵۵۵ - ۴۴؛ ۳۵۴۳)

گر شود بیشه قلم، دریا مَداد مثنوی را نیست پایانی اُمید

(م: ۶ / ۲۲۵۳؛ ۲۲۴۷)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

[بگو: من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می‌شود. هر آینه خدای شما خدایی است
یکتا هرکس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در
پرستش پروردگارش هیچ‌کس را شریک نسازد.] (آیه ۱۱۰، سوره کهف)

که من به تن بشری مثلکم بدم و اکنون تمام گنجم و توحه‌ای از آن داری
(ک: ۶/۳۰۸۵)

ماه می‌گوید به خاک و ابر و فی من بشر بودم ولی یوحی الی
چون شما تاریک بودم در نهاد وحی خورشیدم چنین نوری بداد
(م: ۱/۷۴-۳۶۷۳؛ ۶۰ - ۳۶۵۹)

زان بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رهند از ناودان
پس بشر فرمود خود را مثلکم تا به جنس آیدم و کم گردیدم
(م: ۴/۷۰-۲۶۶۹؛ ۷۰ - ۲۶۶۹)

تا به ظاهر مثلکم باشد بشر بادل یوحی الیه دیده و ر
(م: ۲/۳۷۸۹؛ ۳۷۷۷)

هست ترکیب محمد لحم و پوست گرچه در ترکیب هر تن جنس اوست
(م: ۵/۱۳۲۳؛ ۱۳۲۳)

سورة مریم

کهیصص

[کاف، ها، یا، عین، صاد.] (آیه ۱، سوره مریم)

کاف کافی آمد او بهر عباد صدق وعده در کهیصص

(م: ۴/۳۵۱۶؛ ۳۵۱۶)

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا.

[گفت: پروردگارت اینچنین گفته است: این برای من آسان است و تو را که پیش از این چیزی نبوده‌ای بیافرینم.] (آیه ۹، سوره مريم)

فَضْلٌ تَوْعَلَىٰ هَٰئِنِ كُنتَ تَنصُرُنَا ۖ وَكُنَّا نُحِبُّكَ ۚ فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا .

(ک: ۶ / ۲۷۷۱)

... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا .

[... و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر او نمودار شد.] (آیه ۱۷، سوره

مريم)

پیش او بر رُست از روی زمین چو مه و خورشید آن روح الامین

(م: ۳ / ۳۷۰۳ ؛ 3702)

روح کی گشتی فدای آن دمی کز نسیمش حامله شد مریمی

(م: ۵ / ۳۸۵۷ ؛ 3856)

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا .

[مريم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، که پرهیزگار باشی.] (آیه ۱۸، سوره مريم)

همچو مريم گوی پیش از فوت ملک نفس را کالعوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ

(م: ۳ / ۳۷۰۱ ؛ 3700)

گشت بی خود مريم و در بی خودی گفت بجهم در پناه ایزدی

(م: ۳ / ۳۷۰۸ ؛ 3707)

تو همی گیری پناه از من به حق من نگاریده پناهم در سبق

آن پناهم من که مخلصهات بود تو آعوذُ آری و من خود آن آعوذُ

(م: ۳ / ۸۱ - ۳۷۸۰ ؛ 80 - 3779)

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا .

[درد زاییدن او را به سوی تنه درخت خرما بی کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم

و از یادها فراموش شده بودم.] (آیه ۲۳، سوره مريم)

مريم جان را مخاضُ بُرد به نخل و ریاض مُنقطع درد را نُزلِ وطن واجب است

(ک: ۱ / ۴۷۱)

زین طلب بنده به کویِ تو رسید	دردِ مریم را به خرما بن کشید
همچو مریم دَرْدُ بودش، دانه نی	سبز کرد آن نخل را صاحبِ فنی
زانکه وافی بود آن خاتونِ راد	بی مُرادش داد یزدان صد مُراد
همچو مریم سوی خرما بن رویم	زانکه خرمایی ندارد شاخ بید
	(م: ۹۱/۵ - ۹۱/۶؛ ۱۱۹۰؛ ۹۱ - ۹۸)
	(م: ۱۱۹۰؛ ۹۱ - ۹۸)
	(ک: ۸۲۵/۲)

وَهَزَى إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا.

[نخل را بجنبان تا خرماى تازه چیده برایت فرو ریزد.] (آیه ۲۵، سوره مریم)

آن مریم دردمند یابد	تازه رطّب تیرجنى را
یا به فرّ دستِ مریم بویِ مُشک	یابد و تریّ و میوه شاخِ خشک
می شود مبدل به سوزِ مریمی	شاخ لبِ خشکی به نخلِ خرّمی
	(م: ۳۴۹۷/۴؛ ۳۴۹۷)
	(م: ۱۲۲/۱)
	(م: ۱۲۹۴/۶؛ ۱۲۹۰)

فَكُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا....

[پس ای زن، بخور و بیاشام و شادمان باش....] (آیه ۲۶، سوره مریم)

از آن خرما که مریم را ندا کرد	کُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا
	(ک: ۱۰۶/۱)

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

[به فرزند اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم.] (آیه ۲۹،

سوره مریم)

دل مریم آبتن، یک شیوه کند با من	عیسیّ دو روزه تن در گفت زبان آید
یا مسیحی که به تعلیم و دود	در ولادت ناطق آمد در وجود
	(ک: ۶۱۹/۲)
	(م: ۳۰۴۳/۴؛ ۳۰۴۳)

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا.

[او هیچ یک از شما نیست که وارد جهنم نشود، و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار
تو.] (آیه ۷۱، سوره مریم)

سرگشتگی عالم تو فهم کن از قالم کای هیزم از آن آتش برخوان که وَإِنْ مِنْكُمْ
(ک: ۳/۱۴۶۴)

گرچه مؤمن را سَقَر ندهد ضرر لیک هم بهتر بود آنجاگذر
(م: ۶/۲۴۶؛ ۲۴۶)

وَ كُلُّهُمْ آتِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا.

[و همگیشان در روز قیامت تنها نزد او می آیند.] (آیه ۹۵، سوره مریم)

چون به آخر فرد خواهم ماندن خونباید کرد با هر مرد و زن
(م: ۶/۴۴۶؛ ۴۴۳)

فَأَنَّا يَسِرْنَ هَٰؤُلَاءِ بِلسَانِكَ لِئَشْرِبَهُ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرُهُ قَوْمًا لُدًّا.

[این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مژده دهی و ستیزه گران را بترسانی.]
(آیه ۹۷، سوره مریم)

علم اندر نور چون فرغرده شد پس ز علمت نور یابد قوم لُد
(م: ۵/۲۴۸۹؛ ۲۴۸۸)

سوره طه

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

[خدای رحمان بر عرش استیلا دارد.] (آیه ۵، سوره طه)

گر درد و فریادی بود در عاقبت دادی بود

مِنْ فَضْلِ رَبِّ مُحْسِنٍ عَدْلٍ، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى
(ک: ۱/۲۶۱)

تخت دل معمور شد پاک از هوا بین که الرحمن علی العرش استوی
(م: ۱/۳۶۷۹؛ ۳۶۶۵)

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى...

[آن‌گاه که آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی می‌بینم، شاید برایتان قبسی بیاورم یا در روشنایی آن راهی بیابم. چون نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی...]
(آیات ۱۱ و ۱۰، سوره طه)

درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم
مرا می‌خواند آن آتش مگر موسی عمرانم
دَخَلْتُ أَلْتِيهِ بِالْبُلُوئِ وَ ذُقْتُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى
چهل سالست چون موسی بگرد این بیابانم
مپرس از کشتی و دریا، بیا بنگر عجایب‌ها
که چندین سال من کشتی درین خشکی همی‌رانم
(ک: ۱۴۱۴ / ۳)

رفت موسی کآتش آرد او به دست آتشی دید او که از آتش پرست
(م: ۱ / ۱ / ۲۸۰۱؛ ۲۷۸۸)
از درخت انی انا الله می‌شنید باکلام انواز می‌آمد پدید
(م: ۲ / ۲ / ۲۸۹۲؛ ۲۸۸۴)

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.

[من پروردگار تو هستم. پای افزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی.]
(آیه ۱۲، سوره طه)

خَلْع نَعْلَيْنِ كَعْدِ وَزِ خُودِ وَ دُنْيَا بِجَهْدِ
همچو موسی قدم صدق زند بر در او
(ک: ۲۲۱۳ / ۵)

بکن ای موسی جان خلع نعلین
که اندر گلشن جان نیست خاری
(ک: ۲۶۸۷ / ۶)

إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَيِّنَ بُوَدِ أَيِّنَ

کـز هر دو جهان بـبر ولا را

(ک: ۱/۱۲۳)

و مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْتَسُّ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي
وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى قَالَ خُذْهَا وَ لَا
تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى.

[ای موسی، آن چیست به دست راستت؟ گفت: این عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می‌ریزم و مرا با آن کارهای دیگر است. گفت: ای موسی آن را بیفکن. بیافکندش، به ناگهان ماری شد که می‌دوید. گفت: بگیرش و مترس. بار دیگر آن را به صورت نخستینش باز می‌گردانیم.] (آیات ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷، سورة طه)

گفت ای موسی به کف چه داری	گفتاکه عصاست راه ما را
گفتاکه عصا ز کف بیفکن	بنگر تو عجایب سَمَا را
افکند و عصایش اژدها شد	بگریخت چو دید اژدها را
گفتاکه بگیر تا منش باز	چوبی سازم پی شما را
سازم ز عدوت دست یاری	سازم دُشْمَنْتُ مُتِّكَا را
تا از جز فضل من ندانی	یاران لطیف باوفا را
دست و پایت چو مار گردد	چون درد دهیم دست و پارا

(ک: ۱/۱۲۳)

گر عَصَا سازی بیفشانیم برگ

وقت خشم و جنگ تُعبان توایم

(ک: ۴/۱۶۷۳)

خواه ما را مار کُنْ خواهی عصا

معجز موسی و برهان توایم

(ک: ۴/۱۶۷۳)

چونکه کلیم حق بشد سوی درخت آتشین

گفت من آب کوثرم کفش برون کن و بیا

(ک: ۱/۴۵)

چون عصای موسی اینجا مار شد	عقل را از ساکنان اخبار شد
(م: ۳ / ۱۰۱۰؛ ۱۰۱۰)	
موسی آن را عصا دید و نبود	اژدها بُد سرّ او لب می‌گشود
(م: ۳ / ۲۷۸۹؛ ۲۷۸۸)	
مرعصا را چشم موسی چوب دید	چشم غیبی افعی و آشوب دید
(م: ۵ / ۳۹۳۵؛ ۳۹۳۴)	
اژدها و مار اندر دست تو	شد عصا، ای جانِ موسی مست تو
حُکم خُذها لِأَتَخَفُ دادت خدا	تا بدستت اژدها گردد عَصَا
(م: ۲ / ۹۲ - ۹۲؛ ۲۲۹۱ - ۸۷ - ۲۲۸۶)	

وَ أَخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي.

[وگره از زبان من بگشای.] [آیه ۲۷، سوره طه]

زبانم عقده‌ای دارد چو موسی من ز فرعونان

ز رشک آنک فرعونی خبر یابد ز برهانم

(ک: ۳ / ۱۴۳۷)

إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى.

[به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است.] [آیه ۴۳، سوره طه]

تا نیارد سجده‌ای بر خاک تبریز صفا

کم نگردد از جبینش داغ نفرین خدا

(ک: ۱ / ۱۵۵)

ورکسی منکر شود اندر جبین او نگر

تا ببینی داغ فرعونی بر آن جا قَدْ طَغَى

(ک: ۱ / ۱۵۵)

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْتِنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.

[با او بر نرمی سخن گویند، شاید پند گیرد، یا بترسد.] [آیه ۴۴، سوره طه]

موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت قَوْلًا لَيْتِنَا

(م: ۴ / ۳۸۱۵؛ ۳۸۱۵)

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى.

[گفت: مترسید. من با شما هستم می شنوم و می بینم.] (آیه ۴۶، سوره طه)

پاسبان من عنایات ویست هر کجا که من روم، شه در پی است

(م: ۲ / ۱۱۵۹؛ ۱۱۵۶)

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى.

[کسی است که زمین را آرامگاه شما ساخت و برایتان در آن راههایی پدید آورد و از

آسمان باران فرستاد تا بدان انواعی گوناگون از نباتات برویانیم.] (آیه ۵۳، سوره طه)

زمین را بهر تو گهواره کردم فسرده تخته گهواره گشتی

(ک: ۶ / ۲۶۶۰)

بشنو از قول خدا هست زمین مهد شما گر نبُد طفل چرا بسته گهواره شود

(ک: ۲ / ۵۴۴)

دست و پا را چون نبندی؟ گاهوارت خواند حق

دست و پا را برگشایم پاگشا بشناختم

(ک: ۳ / ۱۵۸۵)

فَلِنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا

سُوَّى.

[ما نیز در برابر تو جادویی چون جادوی تو می آوریم. بین ما و خود وعده گاهی در زمین

هموار بگذار که نه ما وعده را خلاف کنیم و نه تو.] (آیه ۵۸، سوره طه)

سحر را با معجزه کرده قیاس هر دو را بر مکر پندارد اساس

(م: ۱ / ۲۷۸؛ ۲۷۷)

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْإَعْلَى.

[گفتیم: مترس که تو برتر هستی.] (آیه ۶۸، سوره طه)

نی ز دریا ترس و نی از موج و کف چون شنیدی تو خطاب لا تخف

لا تخف دان چونکه خوفت داد حق نان فرستد چون فرستادت طبق

(م: ۳ / ۴۹۵-۴۹۴؛ ۴۹۵ - ۴۹۴)

گرچه چون دریا برآوردند کف موسیا تو غالب آیی لا تَخْفِ

(م: ۴ / ۱۶۷۲؛ ۱۶۷۲)

... فَلَا قَطْعَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلِكُمْ مِنْ خَلَاْفٍ وَ لَا صَلْبَتِكُمْ فِي جَذْوَعِ النَّخْلِ ...

[... دستها و پاهایتان را از چپ و راست می‌برم و بر تنهٔ درخت خرما به دارتان می‌آویزم...]

(آیهٔ ۷۱، سورهٔ طه)

ساحران رانه که فرعون لعین کرد تهدید سیاست بر زمین
که ببرم دست و پاتان از خلاف پس درآویزم ندارمتان معاف

(م: ۳ / ۲۳ - ۱۷۲۲؛ ۲۲ - ۱۷۲۱)

قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ
وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا.

[گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: «به من نزدیک مشو.» و نیز
تو را وعده‌ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته عبادتش می‌کردی بنگر که
می‌سوزانیمش و به دریایش می‌افشانیم.] (آیهٔ ۹۷، سورهٔ طه)

موسی عشق تو مراگفت که لا مِسَاسَ شو

چون نگریزم از همه چون نَرَمَمَ ز سامری

(ک: ۵ / ۲۴۸۰)

آه از آن موسی کانک بدیدش دمی

گشته رمیده ز خلق بر مثل سامری است

(ک: ۱ / ۴۶۸)

فَيَذَرُهَا فَاعًا صَفْصَفًا. لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا.

[و آنها را به زمینی هموار بدل می‌کند در آن هیچ کجی و پستی و بلندی نمی‌بینی.] (آیات

۱۰۷ و ۱۰۶، سورهٔ طه)

همچو عرصهٔ پهن روز رستخیز نه گو و نه پشته نه جای گریز
گفت یزدان وصف این جای حَرَج بهر محشر لا تَرَى فِيهَا عِوَجَ

(م: ۴ / ۱۸۵ - ۱۸۴؛ ۱۸۵ - ۱۸۴)

فَاَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى
 آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى. ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى.

[از آن درخت خوردند و شرمگاهشان در نظرشان پدیدار شد و همچنان برگ درختان
 بهشت بر آنها می چسبانیدند آدم در پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد. سپس
 پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش کرد.] (آیات ۱۲۱ و ۱۲۲، سوره طه)

چو آدم توبه کن وارو بجنت چه و زندان آدم رارهاکن
 (ک: ۴ / ۱۹۰۵)

دامن او گیر، کو دادت عصا در نگرک آدم چه ها دید از عصی
 (م: ۱ / ۲۱۵۰؛ 2140)

چون عصا شد آلت جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای ضریر
 (م: ۱ / ۲۱۴۷؛ 2137)

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.

[او هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش
 سازیم.] (آیه ۱۲۴، سوره طه)

در معاصی قبض ها دلگیر شد قبض ها بعد از اجل زنجیر شد
 نُعْطِ مَنْ أَعْرَضَ هُنَا عَنْ ذِكْرِنَا عِيشَةً ضَنْكًا وَ نَجْزِي بِالْعَمَى

(م: ۳ / ۵۴-۳۵۳-۵۴ - 353)

سورة انبياء

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ...

[گفتند: نه، خواب های پریشان است، یا دروغی است که می بندد یا شاعری است...] (آیه ۵،

سورة انبياء)

نوعها تعریف کردندش که هست گفت مانا او مگر آن شاعر است؟

(م: ۳ / ۳۱۴۳؛ 3142)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ.

[اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می‌بود، هر دو تباہ می‌شدند. پس الله، پروردگار عرش، از هرچه وصفش می‌گویند منزّه است.] (آیه ۲۲، سوره انبیاء)

جان من و جان تو بود یکی ز اتحاد این دو هرکه دو یکیست جز که همان یک مباد
جام دوی در شکن باده مده باد را چون دو شود پادشاه شهر رود در فساد
(ک: ۲/۸۸۳)

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

[آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آنها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آوردند.] (آیه ۳۰، سوره انبیاء)

بگوید آب ز من رسته‌ای به من آیی به آخر آنجا آیی که بوده‌ای اول
(ک: ۳/۱۳۵۷)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِنِّي هِيم.

[گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش.] (آیه ۶۹، سوره انبیاء)

نعره یا نار کونی باردا عصمت جان تو گشت ای مقتدا
(م: ۶/۲۰۱۴؛ ۲۰۰۹)

عِصْمَتِ يَا نَارُ كُونِي بَارِدًا لَا تَكُونِ النَّارُ حَرًّا شَارِدًا
(م: ۳/۹۵۴؛ ۹۵۴)

پرورد در آتش ابراهیم را ایمنی روح سازد بیم را
(م: ۱/۵۵۱؛ ۵۴۷)

اندر آ اسرار ابراهیم بین کو در آتش یافت سرو و یاسمین
(م: ۱/۷۹۵؛ ۷۹۰)

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بود چونش گزد
(م: ۱/۸۶۶؛ ۸۶۱)

آتش ابراهیم را نه قلعه بود تا بر آورد از دل نمرود دود
(م: ۱/۱۸۵۱؛ ۱۸۴۲)

بحر را گویم که هین پرنار شو	گویم آتش را که زو گلزار شو
(م: ۲ / ۱۶۳۱؛ ۱۶۲۸)	
آتش ابراهیم را نَبُود زیان	هرکه نمرود یست، گو می ترس از آن
(م: ۲ / ۳۳۱۸؛ ۳۳۱۰)	
چونکه موصوفی به اوصافِ جلیل	ز آتش امراض بگذر چون خلیل
گردد آتش بر تو هم بَرَد و سلام	ای عناصر مر مزاجت را غلام
(م: ۳ / ۱۰-۹؛ ۹-۱۰)	
ماه با احمد اشارت بین شود	ناز ابراهیم را نسرین شود
(م: ۳ / ۱۰۱۶؛ ۱۰۱۶)	
چاه شد بر وی بدان بانگِ جلیل	گلشن و بزمی چو آتش بر خلیل
(م: ۳ / ۲۳۴۳؛ ۲۳۴۲)	
آتش آن را رام چون خلخال شد	بحر آن را رام شد، حَمَل شد
(م: ۳ / ۳۱۰۳؛ ۳۱۰۲)	
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای	آتش آبِ تست و تو پروانه‌ای
(م: ۵ / ۴۳۸؛ ۴۳۸)	
با خلیل آتش گُل و ریحان و وَرَد	باز بر نمرودیان مرگست و دَرَد
(م: ۶ / ۴۳۰۴؛ ۴۲۹۱)	

... وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ.

[... و کوه‌ها را مسخر داوود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می‌گفتند و این همه ما

کردیم.] (آیه ۷۹، سوره انبیاء)

کوه و مرغان هم رسایل بادمش	هر دو اندر وقت دعوت محرمش
(م: ۳ / ۱۴۷۴؛ ۱۴۷۳)	

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ.

[و زکریا را یاد کن، آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من مرا تنها وامگذار. و

تو بهترین وارثانی.] (آیه ۸۹، سوره انبیاء)

تو بمانی با فغان اندر لَحْدُ لَا تَدْرُوْنِي فَارْد خِوَاهَانِ از اَحَدُ

(م: ۵ / ۱۵۲۴ / ۱۵۲۴)

بانگ سُرناي چه گر مونس غمگینانست از دم روح نَفَخْنَا دل سُرنا چه خوش است

(ک: ۱ / ۴۱۴)

کی تراشد نردبان چرخ نَجّار خیال ساخت معراجش ید کُلُّ اِلینا راجعون

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

و تَقَطُّوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ اِلینا راجعون.

[و در دین خویش فرقه فرقه شدند. همه به نزد ما باز می‌گردند.] (آیه ۹۳، سوره انبیاء)

شه من گفت کاین مجنون بجز زنجیر زلف من

دگر زنجیر نپذیرد تو خوی او نمی‌دانی

هزاران بند بر درّد به سوی دست ما پَرْد

اِلینا راجعون گردد که او بازیست سُلطانی

(ک: ۵ / ۲۵۰۹)

و ما اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

[و نفرستادیم تو را جز آنکه می‌خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.] (آیه ۱۰۷،

سوره انبیاء)

از رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ اقبال درویشان بین

چون مه منور خرقه‌ها چون گل مُعطر شال‌ها

(ک: ۱ / ۲)

حق مرا او را برگزید از انس و جان

رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ خواند از آن^۱

ای سنایی رو مدد خواه از روان مصطفی

مصطفی ما جاء اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(ک: ۴ / ۱۹۷۴)

۱. این بیت در نسخه میرخانن صفحه ۶۰۸، بیت ۱۳ آمده است.

ای رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ بخشی ز دریای یقین

مر خاکیان را گوهری مر ماهیان را راحتی

(ک: ۲۴۴۳/۵)

جمله دانیان همین گفته همین هست دانا رحمة للعالمین

(م: ۱/۷۲۲؛ ۷۱۷)

زان بیاورد اولیا را بر زمین تا کُنْدَشَان رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(م: ۳/۱۷۹؛ ۱۸۰۴)

که چنین کردست مهمانت، بیین خنده یی زد رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(م: ۵/۱۰۸؛ ۱۰۸)

سوره حج

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ.

[ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله قیامت حادثه بزرگی است.] (آیه ۱، سوره حج)

شاه آمد تا ببیند واقعه دید آنجا زلزله القارعه

(م: ۶/۳۹۷۶؛ ۳۹۶۳)

عفوها گفته ثنای عفو تو نیست کُفُوش، أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا

(م: ۵/۴۱۱۳؛ ۴۱۱۱)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ.

[بعضی از مردم، بی هیچ دانشی درباره خدا مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی

می کنند.] (آیه ۳، سوره حج)

مَرِيد خواند خداوند دیو وسوسه را که هر که خورد دم او چو او مَرِيد شود

(ک: ۲/۹۵۱)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْقَةٍ ثُمَّ مِّنْ

عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ...

[ای مردم، اگر از روز رستاخیز در تردید هستید، ما شما را از خاک و پس از نطفه، آن‌گاه از لختی خونی و سپس از پاره گوشتی گاه تمام آفریده گاه ناتمام، بیافریده ایم...] (آیه ۵، سوره حج)
 چون خَلَقْنَاكُمْ شَنُودَى مِنْ تُرَابٍ خاک باشی جُست از تو، رومتاب
 (م: ۳ / ۴۵۴ ؛ 454)

خاک را و نطفه را و مضغه را پیش چشم ما همی دارد خدا
 (م: ۴ / ۸۸۹ ؛ 889)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[و اینها دلیل بر آنست که خدا حق است، مردگان را زنده می‌سازد و بر هر کاری تواناست.]
 (آیه ۶، سوره حج)

نگر به عیسی مریم که از دوام سفر چو آب چشمه حیوانست یُحیی الْمَوْتَى
 (ک: ۱ / ۲۱۴)

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ. لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
 ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.

[آری، کسانی که شعایر خدا را بزرگ می‌شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دل‌هایشان باشد.
 از آن شتران قربانی تا زمانی معین برایتان سودهاست، سپس جای قربانیشان در آن خانه کهنسال
 است.] (آیات ۳۳ و ۳۲، سوره حج)

عاشق آئینه باشد روی خوب صیقل جان آمد و تَقْوَى الْقُلُوبِ
 (م: ۱ / ۳۱۶۹ ؛ 3156)

کی سیه گردد ز آتش روی خوب کونهد گلگونه از تَقْوَى الْقُلُوبِ
 (م: ۱ / ۳۷۲۰ ؛ 3706)

فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ
 قَصْرِ مَشِيدٍ.

[چه بسیار قریه‌هایی ستم‌پیشه را هلاک کردیم و سقف‌هایشان فرو ریخت و چه بسیار
 چاه‌ها که بی‌کاره ماند و قصرهای رفیع گچ‌کاری شده، بی‌صاحب.] (آیه ۴۵، سوره حج)

عید آمد و ره جویان رقصان و غزل‌گویان کان قیصر مه‌رویان در قصر مشید آمد
 (ک: ۲ / ۶۳۲)

... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.

او یک روز از روزهای پروردگار تو برابر با هزار سال است از آن سان که می شمیرید. [آیه

۴۷، سورة حج]

پس چراش روز آن را آفرید کُلُّ يَوْمٍ أَلْفٌ عَامٍ مستفید

(م: ۶ / ۱۲۱۸؛ ۱۲۱۴)

سورة مؤمنون

ثُمَّ جَعَلْنَا نُطْفَةَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا
الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

[سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن‌گاه از آن نطفه، لخته‌خونی آفریدیم
و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان‌ها آفریدیم و استخوان‌ها را به
گوشت پوشانیدیم؛ بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. درخور تعظیم است خداوند، آن بهترین
آفرینندگان. [آیات ۱۴ و ۱۳، سورة مؤمنون]

خون ببرد نطفه کند علقه کند مضغه کند مُضْغَةً رُودِ عَقْلٍ كُنْدِ فَاشٍ كُنْدِ مُحْشَرٍ خُودِ

(ک: ۲ / ۵۴۳)

... مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَا كُلُّ مِمَّا تَا كَلُونِ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ.

[... این مرد انسانی است همانند شما؛ از آنچه می خورید و از آنچه می آشامید می آشامد.]

(آیه ۳۳، سورة مؤمنون)

همسری با انبیا برداشتند اولیا را مثل خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

(م: ۱ / ۲۶۷-۲۶۶؛ ۲۶۵ - ۲۶۵)

آن کسی کش مثل خود پنداشتی زان سبب با او حسد برداشتی

(م: ۲ / ۸۱۵؛ ۸۱۳)

کار ازین ویران شدست ای مرد خام که بشر دیدی مر اینها را چو عام

(م: ۳ / ۲۲۹۹؛ ۲۲۹۸)

صورتش را جنس می‌بینند انام لیک از وی می‌نیابند آن مشام
(م: ۵ / ۹۲۷؛ ۹۲۷)

... كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

[هر فرقه‌ای به روشی که برگزیده بود دلخوش بود.] (آیه ۵۳، سوره مؤمنون)

صدقِ هر دو ضدّ بیند در روش هر فریقی در ره خود خوش منش
(م: ۵ / ۳۲۲۸؛ ۳۲۲۷)

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.

[چون در صور دمیده شود، هیچ خویشاوندی میانشان نماند و هیچ از حال یکدیگر
نپرسند.] (آیه ۱۰۱، سوره مؤمنون)

گفت حق نه بلکه لا آنساب شد زهد و تقوی فضل را محراب شد
(م: ۱ / ۳۴۱۳؛ ۳۳۹۹)

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ.

[ای پروردگار ما، ما را از این آتش آور. اگر دیگر بار چنان کردیم از ستمکاران باشیم.] (آیه
۱۰۷، سوره مؤمنون)

کافران کارند در نعمت جفا باز در دوزخ نداشتان ربّنا
(م: ۳ / ۲۹۸۳؛ ۲۹۸۲)

قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ.

[گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید.] (آیه ۱۰۸، سوره مؤمنون)

إِحْسَبُوا بر زشت آواز آمدست کوز خون خلق چون سگ بود مست
(م: ۲ / ۲۰۰۷؛ ۲۰۰۶)

إِحْسَبُوا آید جواب آن دعا چوب رد باشد جزای هر دغا
(م: ۳ / ۱۷۰؛ ۱۷۰)

فَاتَّخَذُوا لَهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ.

[و شما ریشخندشان می‌کردید، تا یاد مرا از خاطر تان بزدودند و شما همچنان به آنها
می‌خندید.] (آیه ۱۱۰، سوره مؤمنون)

آیت اَنْسُوْكُمْ ذِكْرِيْ بِخَوَانِ قدرت نسیان نهادنشان بدان
(م: ۱ / ۱۶۸۳؛ ۱۶۷۴)

خِلْتُمْ سُخْرِيَّةً اَهْلَ السَّمُو از نبی خوانید تا اَنْسُوْكُمْ
(م: ۱ / ۱۶۸۶؛ ۱۶۷۷)

سورة نور

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا وَكُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...

[زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنید...] (آیه ۲، سورة نور)

او زناکرد و جزا صد چوب بود گوید او من کی زدم کس را به عود؟

(م: ۳ / ۳۴۵۲؛ ۳۴۵۱)

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.

[زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک. آنها از آنچه درباره شان می گویند منزّهند. آمرزش و رزق نیکو برای آنهاست.] (آیه ۲۶، سورة نور)

اگرچه بحر کرم می زند هر سو به حکم عدل خبیثات مر خبیثین راست
(ک: ۱ / ۴۸۳)

طیبات آید به سوی طیبین للخبیثین الخبیثات است هین
(م: ۲ / ۲۷۳؛ ۲۷۳)

الخبیثات الخبیثین را بخوان رو و پشت این سخن را بازدان
(م: ۴ / ۲۸۰؛ ۲۸۰)

مرخیثان را نسازد طیبات درخور و لایق نباشد ای ثقات
(م: ۴ / ۲۸۲؛ ۲۸۲)

الخبیثات الخبیثین حکمتست زشت را هم زشت جفت و بابست
(م: ۱ / ۳۶۱۸؛ ۳۶۰۴)

بر دروغان جمع می آید دروغ لِّلْخَبِيثَاتِ الْخَبِيثِينَ زِدْ فِرْعَوْنَ
(م: ۲ / ۳۱۵۱؛ 3639)
قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا يَصْنَعُونَ.

[به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند. این برایشان
پاکیزه تر است زیرا خدا به کارهایی که می کنند آگاه است.] (آیه ۳۰، سوره نور)

امر غَضُوا غَضَةً أَبْصَارَكُمْ هم شنیدی راست ننهادی تو سُم
از دهانت نطق فهمت را برد گوش چون ریگست، فهمت را خورد
(م: ۳ / ۰۲ - ۲۱۰۱؛ 01 - 2100)

لوله ها بر بند و پُر دارش ز خُم گفت غَضُوا عَنْ هَوَا أَبْصَارَكُمْ
(م: ۱ / ۲۷۲۶؛ 2714)

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ
زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

[خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد آن
چراغ درون آبگینه ای و آن آبگینه چون ستاره ای درخشنده. از روغن درخت پربرکت زیتون
که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده
باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می نماید و برای مردم
مثل ها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.] (آیه ۳۵، سوره نور)

زهی عنقای ربانی شهنشه شمس تبریزی

که او شمسی است نی شرقی و نی غربی و نی در جا

(ک: ۱ / ۶۴)

نور حس را نور حق تزئین بود معنی نور علی نور این بود
نور حسی می کشد سوی ثری نور حقیقش می برد سوی علی

(م: ۲ / ۹۷ - ۱۲۹۶؛ 94 - 1293)

بی ز تغیری که لا شرقیة	بی ز تبدیلی که لا غربیة
(م: ۴ / ۳۷۸۹؛ 3789)	(م: ۴ / ۳۷۸۹؛ 3789)
فرمود که نور من مانده مصباح است	مشکوة و زجاجه گفت سینه و بصر ما را
	(ک: ۱ / ۷۶)
غمش در دل چو گنجوری دلم نور علی نوری	مثال مریم زیبا که عیسی در شکم دارد
	(ک: ۲ / ۵۶۵)
ای شمس تبریزی که تو از پرده شب فارغی	لا شرقی و لا غربی اکنون سخن کوتاه شد
	(ک: ۲ / ۵۲۵)
آفتابی نی ز شرق و نی ز غرب از جان بتافت	ذره وار آمد برقص از وی در و دیوارها
	(ک: ۱ / ۱۳۶)
گرچه مصباح و زجاجه گشته ای	لیک سز خیلِ دلی، سر رشته ای
	(م: ۱ / ۲۹۴۹؛ 2936)
نورهای چرخ بُبریده پَیست	آن چولا شرقی و لا غربی کیست
	(م: ۲ / ۱۵۴۷؛ 1544)
گوشه بی گوشه دل شه رهیست	تاب لا شرقی و لا غرب از مهیست
	(م: ۳ / ۱۱۳۸؛ 1138)
ور نه لا عین رأت، چه جای باغ	گفت نور غیب را یزدان چراغ
	(م: ۳ / ۳۴۰۷؛ 3406)
شاه عادل چون قرین او شود	نام آن نور علی نور این بُود
	(م: ۴ / ۱۲۵۱؛ 1251)
آنچه طورش برنتابد ذره یی	قدرتش جا سازد از قاروره یی
گشت مشکات و زجاجی جای نور	که همی دزد ز نور آن قاف و طور
	(م: ۶ / ۷۶-۳۰۷۵؛ 68 - 3067)
دل زجاج آمد و نورت مصباح	من بیدل شده مشکوة توام
	(ک: ۴ / ۱۶۸۳)

نوری که در زجاجه و مشکوه تافتست بر ما بزن که ما زشعاعش منوریم
(ک: ۴/ ۱۷۰۶)

آنکه لا شرقیة بودست و لا غربیة زانکه شرق و غرب باشد در زمین و در زمان
(ک: ۴/ ۱۹۴۰)

ما همه تاریکی و الله نور زآفتاب آمد شعاع این سرای
(ک: ۶/ ۲۹۰۲)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ
شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقِيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

[اعمال کافران چون سراپی است در بیابانی. تشنه آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود
هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد و خدا زود به حساب‌ها می‌رسد.] (آیه
۳۹، سوره نور)

ای بجسته کام دل اندر جهان آب و گیل می دوانی سوی آن جوکاندر آن جو آب نیست
(ک: ۱/ ۳۹۳)

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا
فَوْقَ بَعْضٍ...

[یا همانند تاریکی‌هایی است در دریای ژرف، که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی
دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکی‌هایی بر فراز یکدیگر...] (آیه ۴۰، سوره نور)
پس بود ظلمات بعضی فوق بعض نه خرد یار و نه دولت روز عرض
(م: ۴/ ۱۲۵۴؛ 1254)

... يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِيهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ.

[... روشنایی بر قش نزدیک باشد که دیدگان را کور سازد.] (آیه ۴۳، سوره نور)

آن سنا برقی که بر ارواح تافت تا که آدم معرفت زان نور یافت
(م: ۲/ ۹۱۲؛ 910)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ
إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

بگو از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید. پس اگر رویگردان شوید، بر پیامبر است آنچه بدو تکلیف کرده‌اند، و بر شماست آنچه بر شما تکلیف کرده‌اند. و اگر از او اطاعت کنید هدایت یابید و بر پیامبر جز تبلیغ آشکار هیچ نیست. [آیه ۵۴، سورة نور]

باغ و بهار هست رسول بهشت غیب بشنو که بر رسول نباشد بجز بلاغ
(ک: ۳/۱۲۹۸)

سورة فرقان

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا.

[گفتند: چیست این پیامبر را که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرود نمی آید تا با او بیم دهنده باشد؟] [آیه ۷، سورة فرقان]

چون شما بسته همین خواب و خورید همچو ما باشید و در ده می خرید
(م: ۳/۲۷۱۲؛ ۲۷۱۱)

وَعَادًا وَ ثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا.

[و عاد را و ثمود را و اصحاب رس را و نسل های بسیاری را که میان آنها بودند.] [آیه ۳۸، سورة فرقان]

ما قصر و چار طاق بر این عرصه فنا چون عاد و چون ثمود مقرنس نمی کنیم
(ک: ۴/۱۷۱۲)

الَمْ تَرَ إِلَى رَيْبِكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا.

[ندیده ای که پروردگار تو چگونه سایه را می کشد؟ اگر می خواست در یک جا ساکنش می گرداند. آن گاه آفتاب را بر او دلیل گردانیدیم.] [آیه ۴۵، سورة فرقان]

كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَقِشَ اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست
(م: ۱/۴۲۸؛ ۴۲۵)

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا

سَلَامًا.

[بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.] (آیه ۶۳، سوره فرقان)

نفس از بس مدح‌ها فرعون شد کن ذلیل النفس هَوْنًا لَا تُسَدِّ

(م: ۱ / ۱۸۷۶؛ ۱۸۶۷)

گفت حق که بندگانِ جَفْتِ عَوْن بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن

(م: ۳ / ۸۳۴؛ ۸۳۴)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ
عَفُورًا رَحِيمًا.

[مگر آن کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است.] (آیه ۷۰، سوره فرقان)

مشو نومید از ظلمی که کردی که دریای کرم توبه‌پذیر است
گناهت را کُنْدُ تسبیح و طاعات که در توبه‌پذیری بی‌نظیر است

(ک: ۱ / ۳۴۸)

ز عشق روی تو روشن دل‌بنین و بنات بیا که از تو شود سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات

(ک: ۱ / ۴۷۴)

خنک آن‌گه که کُنْدِ حق گنهد طاعت مطلق خنک آن دم که جنایات عنایات خدا شد

(ک: ۲ / ۷۶۰)

عنایت گنهی را نظر کند به رضا چو طاعت آن‌گه از دل گناه شو گردد
پلید پاک شود، مرده زنده، مار عصا چو خون که در تن آهوست مُشک بو گردد

(ک: ۲ / ۹۰۸)

رسم نوبین که شهریار نهاد قبله‌مان سوی شَهرِ یار نهاد
در عنایات خویششان بکشید جریشان را بجای کار نهاد

(ک: ۲ / ۹۶۷)

چون مبدل می‌کند او سَيِّئَات طاعتی‌اش می‌کند رِغْم وُشَاة

(م: ۱ / ۳۸۵۲؛ ۳۸۳۷)

لطفِ شه جان را جنایت جو کند ز آنکه شه هر زشت را نیکو کند
 سیئات را مبدل کرد حق تا همه طاعت شود آن ما سبق
 (م: ۲ / ۳۳۷؛ ۳۳۶)
 (م: ۵ / ۲۲۵؛ ۲۲۲۵)

سورة شعراء

فَالْقَوْمِ حِبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ.

[آنان ریسمانها و چوب‌های خود بیفکنند و گفتند: به عزت فرعون که ما پیروز شدیم.
 (آیه ۴۴، سورة شعراء)]

بنگر این تیشه بدست کیست خوش تسلیم شو
 چون گره مستیز با تیشه که نحنُ الغالبون
 (ک: ۴ / ۱۹۴۸)

فَالْقَوْمِ مَوْسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

[و موسی عصایش را افکند، ناگاه همه آن دروغ‌هایی را که ساخته بودند، بلعید.] (آیه ۴۵،
 سورة شعراء)

صد هزاران نیزه فرعون را در شکست از موسی با یک عصا
 (م: ۱ / ۵۳۱؛ ۵۲۷)

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.

[گفتند: باکی نیست، ما نزد پروردگاران باز می‌گردیم.] (آیه ۵۰، سورة شعراء)

نعره لا ضیر برگردون رسید هین بئر که جان ز جان کردن رهید
 (م: ۵ / ۳۳۴۰؛ ۳۳۳۹)

جادوان فرعون را گفتند بیست مست را پروای دست و پای نیست
 (م: ۵ / ۳۱۱۰؛ ۳۱۰۹)

نعره لا ضير بشنيد آسمان چرخ گویی شد پی آن صولجان
(م: ۵ / ۴۱۲۲؛ 4120)

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

[مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید.] (آیه ۸۹، سوره شعراء)

چو حق گول جُست است و قلب سلیم دلا زیـرکی می کنی؟ احمقی
(ک: ۷ / ۳۱۲۹)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

[پس تکذیبش کردند و در آن روز ابری، عذاب آنان را فرو گرفت و آن عذاب روزی

بزرگ بود.] (آیه ۱۸۹، سوره شعراء)

تو دو قله نیستی یک قله ای غافل از قصه عذاب ظله ای
امر حق آمد به شهرستان و ده خانه و دیوار را سایه مده

(م: ۶ / ۸۱ - ۲۱۸۰؛ 76 - 2175)

الَّذِي يَزِيغَ حِينَ تَقُومُ. وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ.

[آن که تو را می بیند آن گاه که برمی خیزی و نماز خواندن را با دیگر نمازگزاران می بیند.]

(آیات ۲۱۹ و ۲۱۸، سوره شعراء)

من عدم و افسانه کردم در حنین تا تقلب یابم اندر ساجدین
(م: ۳ / ۱۱۴۸؛ 1146)

چون کتاب الله بیامد هم بر آن اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

(م: ۳ / ۳۹ - ۴۲۳۸؛ 38 - 4237)

سورة نمل

وَ أَنْتَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.

[تو کسی هستی که قرآن از جانب خدای حکیم و دانا به تو تلقین می شود.] (آیه ۶، سوره نمل)

خامش بیان سرّ مکن خامش که سرّ مِنْ لَدُنْ

چون می زند اندر رهش کالصبر مفتاح الفرج

(ک: ۵۱۹/۱)

ای عاشقان ای عاشقان پیمانہ را گم کرده ام

ز آن می که در پیمانہ ها اندر نگنجد خورده ام

مستم ز خمر مِنْ لَدُنْ رو محتسب را غمز کن

مر محتسب را و تو را هم چاشنی آورده ام

(ک: ۱۳۷۱/۳)

وَ أَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ
إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ.

[عصایت را بیفکن. چون دیدش که همانند ماری می جنبد، گریزان بازگشت و به عقب

نگریست. ای موسی، مترس. پیامبران نباید که در نزد من بترسند.] (آیه ۱۰، سورة نمل)

گفتا که ز جستجوی رستم چون یافتم این چنین عطا را

گفت ای موسی سفر رها کن وز دست بیفکن آن عصا را

آندم موسی ز دل برون کرد همسایه و خویش و آشنا را

(ک: ۱۲۳/۱)

وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ
هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ.

[و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی

ارزانی داشتند. و این عنایتی است آشکار.] (آیه ۱۶، سورة نمل)

بکن آنجا مناجاتت بگو اسرار و حاجات

سلیمان خود همی داند زبان جمله مرغان را

(ک: ۵۸/۱)

چون سلیمان از خدا بشاش بود منطق الطیّری ز عَلِمْنَاش بود

(م: ۴۰۲۷/۶؛ 4014)

دیو بر شبه سلیمان کرد ایست علم مکرش هست و عِلْمناش نیست
(م: ۶ / ۴۰۲۶؛ 4013)

چون سلیمان کز سوی حضرت بتاقت کو زبانِ جمله مرغان را شناخت
(م: ۲ / ۳۷۱۲؛ 3700)

چون به مرغان فرستادست حق لحنِ هر مرغی بدادست سَبَق
(م: ۴ / ۸۵۲؛ 852)

حَتَّى إِذَا اتَّوَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ تَمَلُّهُ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ
سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

[تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌های خود بروید تا
سلیمان و لشکریانش شما را بی‌خبر درهم نکوبند.] (آیه ۱۸، سوره نمل)

آنکه گوید راز قالت نَمْلَةٌ هم بدانند راز این طاق کُهْنُ
(م: ۴ / ۸۷۲؛ 872)

فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ
عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ ضَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ.

[سلیمان از سخن او لبخند زد و گفت: ای پروردگار من، مرا وادار تا سپاس نعمت تو را که بر
من و پدر و مادر من ارزانی داشته‌ای، به جای آورم و کارهای شایسته‌ای کنم که تو خوشنود شوی.
و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته‌ات در آور.] (آیه ۱۹، سوره نمل)

رَبِّ أَوْزِعْنِي لِشُكْرِ مَا أَرَىٰ لَا تُعَقِّبْ حَسْرَةً لِّي إِنْ مَضَىٰ
(م: ۵ / ۳۶۹۶؛ 3695)

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا...

[در میان مرغان جستجو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم، آیا از غایب شدگان است؟ به
سخت‌ترین وجهی عذابش می‌کنم...] (آیات ۲۱ و ۲۰، سوره نمل)

تا سلیمان گفت کان هدهد اگر هجر را عذری نگوید معتبر
بُكْشَمَشُّ يَا خُود دَهْمِ او را عذاب یک عذاب سخت بیرون از حساب

(م: ۵ / ۴۰ - ۸۳۹؛ 40 - 839)

گرچه بزیر دلقی شاهی و کیقبادی
بستی تو هست ما را بر نیستی مطلق
حاجت نیاید ای جان در راه تو قلاوز
تشنیع بر سلیمان آری که گم شدم من
ورچه ز چشم دوری در جان و سینه یادی
بستی مراد ما را بر شرط بی مرادی
چون نور و ماهتاب است این مهتدی و هادی
گم شو چو هدهد ار تو در بند افتقادی
(ک: ۶ / ۲۹۳۵)

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ.

[زنی را یافتم که بر آنها پادشاهی می‌کند، از هر نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد.]

(آیه ۲۳، سورة نمل)

من رسیدم به لب جوی وفا
سپه او همه خورشید پرست
بشنواز آیت قرآن مجید
قَدْ وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ
دیدم آنجا صنمی روح فزا
همچو خورشید همه بی سر و پا
گر تو باور نکنی قول مرا
أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا
سجده دادیش چو سایه همه را
تا رسیدم به در شهر سبا
من چو هدهد بپریدم به هوا
(ک: ۱ / ۱۸۴)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.

[من هدیه‌ای نزدشان می‌فرستم و می‌نگرم که قاصدان چه جواب می‌آورند.] (آیه ۳۵، سورة

نمل)

هدیه بلقیس چل اشتر بُدست
بار آنها جمله خشت زر بُدست
(م: ۴ / ۵۶۳؛ 563)

قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ...

[عفریتی از میان جن‌ها گفت: من قبل از آنکه از جای برخیزی آن را نزد تو حاضر

می‌کنم...] (آیه ۳۹، سورة نمل)

گفت عفریتی که تختش را به فن
حاضر آرم تا تو زین مجلس شدن
(م: ۴ / ۹۰۳؛ 903)

فَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي...

[و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم چون آن را نزد خود دیدم گفت: این بخشش پروردگار منست.] (آیه ۴۰، سوره نمل)

گفت آصف من باسم اعظمش حاضر آرم پیش تو در یک دمش

(م: ۴ / ۹۰۴ / ۹۰۴)

حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان لیک ز آصف نه از فن عفريتیان

گفت حمد الله برین و صد چنین که بدیدستم ز رب العالمین

(م: ۴ / ۹۰۶-۰۷ / ۰۷ - ۹۰۶)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ....

[گفتندش: به صحن قصر و ر آئی. چون بدیدش پنداشت که آبگیری ژرف است. دامن از

ساق‌هایش برگرفت. سلیمان گفت: این صحنی است صاف از آبگینه...] (آیه ۴۴، سوره نمل)

باز سلیمان روح گفت صلاح صبح فتنه بلقیس را صرح مرمد رسید

رغم حسودان دین کوری دیو لعین کحل دل و دیده در چشم ممرّد رسید

(ک: ۲ / ۸۸۲)

عریان شده ای بر لب این جوی پی غسل نی جوی نماید بنظر صرح ممرّد

(ک: ۷ / ۱۲)

... قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

[...گفت: ای پروردگار من، من بر خویشتم ستم کرده‌ام و اینک با سلیمان در برابر

پروردگار جهانیان تسلیم شدم.] (آیه ۴۴، سوره نمل)

یا رب ظلمت نفسی بر در حجاب حسی گر مس نمود مسی آخر تو کیمیایی

(ک: ۶ / ۲۹۴۴)

چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد بر زمان رفته هم افسوس خورد

(م: ۴ / ۸۶۲ / ۸۶۲)

سورة قصص

... يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.

[... پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او را از تبه‌کاران بود.] (آیه ۴،

سورة قصص)

صد هزاران طفل کشت آن کینه‌کش وانک او می‌جست اندر خانه‌اش

(م: ۱ / ۹۲۵، ۹۲۰)

صد هزاران طفل کشت او بی‌گناه تا بگردد حکم و تقدیرِ آله

(م: ۲ / ۷۶۹، ۷۶۷)

و أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

او به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم.] (آیه ۷، سورة

قصص)

شیر ده ای مادر موسی ورا واندر آب افگن میندیش از بلا
گر تو بر تمییز طفلت موسعی این زمان یا امّ موسی ارضعی

(م: ۲ / ۲۹۷۹، ۲۹۷۱)

باز وحی آمد که در آبش فکن روی در او میدار و مو مکن

(م: ۳ / ۹۵۹، ۹۵۹)

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ.

[پستان همهٔ دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگهدارند و نیکخواهش باشند؟] (آیه ۱۲، سورة قصص)

چون موسی شیر کس نگیریم با شیر توایم خوی کرده

(ک: ۵ / ۲۳۵۴)

هر که در روزِ آلت آن شیر خورد همچو موسی شیر را تمییز کرد

(م: ۲ / ۴۹۷۸؛ ۲۹۷۰)

قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَعَفَّرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ.

[گفت: ای پروردگار من، من به خودم ستم کردم. مرا بیامرزد و خدایش بیامرزد. زیرا

آمرزنده و مهربان است.]. [آیه ۱۶، سوره قصص]

جان و دل و نفس هر سه سوزید تا کی گویم ظلمت نفسی

(ک: ۶ / ۲۷۵۱)

فَلَمَّا اَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يَا مُوسٰى

اِنِّي اَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ.

[چون نزد آتش آمد، از کناره راست وادی در آن سرزمین مبارک، از آن درخت ندا داده

شد که: ای موسی، من خدای یکتا پروردگار جهانانم.]. [آیه ۳۰، سوره قصص]

فرعون و نمرودی بده ای انا الله می زده اشکسته گردن آمده در یا رب و در ربنا

(ک: ۱ / ۲۷)

تو آن نوری که با موسی همی گفت خدایم من خدایم من خدایم

(ک: ۳ / ۱۵۲۶)

آتش او را سبزه و خرم می کند شاخ او ای انا الله می زند

(م: ۴ / ۳۵۷۱؛ ۳۵۷۱)

وَ اَنْ اَلْتِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَاَهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسٰى اَقْبِلْ وَلَا

تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ.

[عصایت را بینداز، چون دیدش که همانند ماری می جنبد، گریزان بازگشت و به عقب

نگریست. ای موسی، پیش آی و مترس تو در امان هستی.]. [آیه ۳۱، سوره قصص]

نه ز دریا ترس نه از موج و کف چون شنیدی تو خطاب لا تخف

(م: ۳ / ۴۹۴؛ ۴۹۴)

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ وَ لِتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُوْنَ.

[و از رحمت او آنکه برای شما شب و روز را پدید آورد تا در آن یک بیاساید و در این یک به طلب روزی برخیزید، باشد که سپاس گویند.] (آیه ۷۳، سورة قصص)

گر بنخُسی شی ای مه لقا	رو به تو بنماید گنج بقا
روز پی کسب و شب از بهر عشق	چشم بدی تا که نبیند ترا
خلق بخفتند ولی عاشقان	جمله شب قصه کنان با خدا
گفت به داود خدای کریم	هر که کند دعوی سودای ما
چون همه شب خفت بود آن دروغ	خواب کجا آید مر عشق را
شمس حقِ مفخر تبریزیان	بستم لب را تو بیا برگشا

(ک: ۲۵۸/۱)

إِنَّ فَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ.

[قارون از قوم موسی بود که بر آنها افزونی جست و به او چنان گنج‌هایی دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم نیرومند دشوار می‌نمود. آن‌گاه که قومش به او گفتند: سرمست مباش، زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد.] (آیه ۷۶، سورة قصص)

مَنْ رِبَاحِ اللَّهِ كُونُوا رَابِحِينَ إِنَّ رَبِّي لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

(م: ۵۰۵/۳؛ 505)

آنکه مُعرض را زر قارون کند

رُو بدو آری به طاعت چون کند؟

(م: ۴ / ۱۱۸۴؛ 1184)

مَتَّهَم را شاه چون قارون کند

بی‌گنه را تو نظر کن چون کند؟

(م: ۲۰۹۷/۵؛ 2097)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلْتَمِسُ ثَوَابَ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.

[اما دانش یافتگان گفتند: وای بر شما برای آنها که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته

می‌کنند ثواب خدا بهتر است و بدین ثواب جز صابران نرسند.] (آیه ۸۰، سورة قصص)

تا تراشیده‌نگردی تو به تیشه صبر و شکر

لَا يُلْقِيهَا فَرُو مِيخَوَانِ وَالصَّابِرُونَ

(ک: ۱۹۴۸/۴)

فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ.

[پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خود یاری کردن خویش نمی‌توانست.] (آیه ۸۱، سوره قصص)

خاک قارون را چو فرمان در رسید با زر و تاختش به قعر خود کشید
(م: ۱ / ۸۶۹ ؛ ۸۶۴)

نیست خود بی‌چشم تر کور از زمین این زمین از فضل حق شد خصم بین
نور موسی دید و موسی را نواخت خسف قارون کرد و قارون را شناخت
(م: ۲ / ۷۳ - ۲۳۷۲ ؛ ۶۸ - ۲۳۶۷)

نی چو عیسی سوی گردون بر شود نی چو قارون در زمین اندر رود
(م: ۳ / ۳۴۵ ؛ ۳۴۵)

خاک قارون را چو ماری در کشد اُسْتُن حَتَّانَه آید در رَشَد
(م: ۳ / ۱۰۱۷ ؛ ۱۰۱۷)

این مثال آورد قارون از لجاج تا فرو شد در زمین با تخت و تاج
(م: ۳ / ۲۷۹۴ ؛ ۲۷۹۳)

آنچ بر فرعون زد آن بحر کین و آنچ با قارون نمودست این زمین
(م: ۴ / ۷۸۵ ؛ ۷۸۵)

این زمین را گر نبودی چشم جان از چه قارون را فرو خورد آنچنان؟
(م: ۴ / ۲۴۱۷ ؛ ۲۴۱۷)

چون زمین دانیش دانا وقت خَسَف در حق قارون که قهرش کرد و نسف
(م: ۴ / ۲۸۳۰ ؛ ۲۸۳۰)

هم نُکِر سَازید بر قارون ز کین تا حلیمیّ زمین شد جمله قهر
در حلیمی این زمین پوشید کین برد قارون را و گنجش را به قعر
(م: ۶ / ۷۴ - ۲۱۷۳ ؛ ۶۹ - ۲۱۶۸)

چه کشید از کیمیا قارون ببین که فرو بردش به قعر خود زمین
(م: ۶ / ۲۵۰۹ ؛ ۲۵۰۳)

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

[با خدای یکتا خدای دیگر را مخوان هیچ خدایی جز او نیست. هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات او. فرمان فرمان اوست و همه به او بازگردانیده شوید.] (آیه ۸۸، سورة قصص)

لَا شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ اللَّهُ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ اللَّهُ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

پیش بی حد هرچه محدودست، لاست کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ اللَّهُ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ اللَّهُ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

عقل کی ماند چو باشد سرده او کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ اللَّهُ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

خصم هر شیر آمد و هر روبه او کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ اللَّهُ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

سورة عنكبوت

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

[مثل آنان که سوايای خدا را اولیا گرفتند، مثل عنكبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می دانستند، هر آینه سست ترین خانه‌ها خانه عنكبوت است.] (آیه ۴۱، سورة عنكبوت)

نماید چرخ بیت العنكبوتی چو بنماید مقام بی مقام او

(ک: ۵ / ۲۱۸۱)

چند دعوی و دم و باد و بُروت ای ترا خانه چو بَیْتُ العَنکَبوت
(م: ۱ / ۲۳۲۹؛ 2319)

... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الفَحْشَاءِ وَالمُنْكَرِ...

[... که نماز آدمی را از فحشاء و منکر باز می‌دارد...] (آیه ۴۵، سوره عنکبوت)

جوشش و افزونی زر در زکات عصمت از فحشا و منکر در صلوات
(م: ۶ / ۳۵۸۳؛ 3574)

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ.

[زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. اگر بدانند سرای آخرت سرای زندگانی
است.] (آیه ۶۴، سوره عنکبوت)

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیت و راست فرماید خدا
(م: ۱ / ۳۴۴۵؛ 3431)

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُ اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ
يُشْرِكُونَ.

[چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به
خشکی آورد، شرک آوردند.] (آیه ۶۵، سوره عنکبوت)

کافر به وقت سختی رو آورد بران سو این سو چو درد بیند آنسوش باور آمد
(ک: ۲ / ۸۴۱)

به وقت درد بگویم کای تو و همه تو چو درد رفت حجایی میان ما بنهاد
(ک: ۲ / ۹۲۸)

به وقت درد می‌دانی که او اوست به خاکی می‌دهد او بی به وام او
همه او یان چو خاشاکی نمایند چو بوی خود فرستد در مشام او
(ک: ۵ / ۲۱۸۱)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

[کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم، و خدا با

نیکوکاران است. [آیه ۶۹، سورة عنكبوت]

جان بده از بهر این جام ای پسر بی جهاد و صبر کی باشد ظفر
(م: ۳ / ۲۱۱؛ ۲۱۱)

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار جاهدوا عنا نگفت ای بی قرار
(م: ۶ / ۲۳۶۳؛ ۲۳۵۸)

سورة روم

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ
كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.

[زنده را از مرده بیرون آورد و مرده را از زنده. و زمین را پس از مردنش زنده می سازد و شما
نیز این چنین از گورها بیرون شوید.] [آیه ۱۹، سورة روم]

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بَدَان که عدم آمد امید عابدان
(م: ۵ / ۱۰۱۹؛ ۱۰۱۹)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.

[و پیش از تو پیامبرانی را بر قومشان فرستادیم. آنان با دلیل های روشن خود نزدشان آمدند
و ما از کسانی که گناه کردند انتقام گرفتیم و یاری دادن مؤمنان بر عهده ما بود.] [آیه ۴۷، سورة روم]
فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ است ای گرگ پیر چون نبودی مرده در پیش امیر
(م: ۱ / ۳۱۱۶؛ ۳۱۰۳)

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ
هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می کند. چنین خدایی
زنده کننده مردگان است و بر هر کاری تواناست.] [آیه ۵۰، سورة روم]

امر حق بشنو که گفتست انظروا سوی این آثار رحمت آر رو
(م: ۴ / ۱۳۶۱؛ ۱۳۶۱)

سورة لقمان

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ...

[اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا...]

(آیه ۲۵، سورة لقمان)

گر بپرسی گبر را کین آسمان آفریده کیست وین خلق و جهان
گوید او کاین آفریده آن خداست کافرینش بر خدایی اش گواست

(م: ۵ / ۷-۶-۲۰۶؛ ۷ - 2206)

مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعَثْتُمْ إِلَّا كَفْسًا وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.

[آفرینش همه شما و باز زنده کردن شما تنها همانند زنده کردن یک تن است هر آینه خدا

شنوا و بیناست.] (آیه ۲۸، سورة لقمان)

چو نفس واحدیم از خلق و از بعثت جدا باشیدن ارواح تاکی

(ک: ۶ / ۲۶۵۴)

گر چه نفس واحدیم از روی جان ظاهرا دورم از این سود و زیان

(م: ۵ / ۲۰۹۵؛ 2095)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ
عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ.

[ای مردم از پروردگارتان بترسید و از روزی که هیچ پدری کیفر فرزند را به عهده نگیرد و هیچ فرزندی کیفر پدر را عهده دار نشود پروا کنید. وعده خدا حق است. زندگی دنیا فریبتان ندهد

و نیز شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد.] (آیه ۳۳، سورة لقمان)

آن نفس فریبنده که غر است و غرور است هین عشق بر آن غر غرار مدارید

(ک: ۲ / ۶۵۵)

سورة سجده

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ.

[پس، از ایشان اعراض کن و منتظر باش، که آنها نیز منتظرند.] (آیه ۳۰، سورة سجده)

گفت چون از جدّ و پندم وز جدال در دل او بیش می‌زاید خیال
پس ره پند و نصیحت بسته شد امر اَعْرَضَ عَنْهُمْ پیوسته شد

(م: ۲ / ۶۷-۶۶؛ ۲۰۶۶؛ 66 - 2065)

تا تو بستیزی، ستیزند ای حرون فَانْتَظِرْهُمْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ

(م: ۵ / ۲۶۰؛ 260)

سورة احزاب

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

[از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به‌راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند.] (آیه ۲۳، سورة احزاب)

این شب قدر چنانست که صبحش ندمد گشت عنوان برات تو رجالٌ صَدَقُوا
(ک: ۷/۷)

صَدَقَ جَانِ دَادَن بُود هِنِ سَابِقُوا از نُبِی بَرخَوَان رِجَالٌ صَدَقُوا
(م: ۵ / ۳۸۲۲؛ 3821)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ
وَاطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا.

[و در خانه‌های خود بمانید. و چنان‌که در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینت‌های خود را آشکار مکنید. و نماز بگزارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.] (آیه ۳۳، سورة احزاب)

زین پلیدی بدهد و پاکی برد از يُطَهِّرْكُمْ تَنِ او بَرخورد

(م: ۵ / ۱۴۹؛ 149)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید. و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش

گویید. [آیات ۴۲ و ۴۱، سوره احزاب]

اُذْكُرُوا اللَّهَ شَاهٍ مَا دَسْتُور دَاد اندر آتش دید ما را نور داد

(م: ۲ / ۱۷۱۷؛ ۱۷۱۵)

تو بفرمودی که حق را یاد کن زان که حق من نمی‌گردد کهن

(م: ۳ / ۳۳۲؛ ۳۳۲)

اُذْكُرُوا اللَّهَ كَارِ هِر اوباش نیست اِرْجِعِي بِرِ پاي هر قلاش نیست

(م: ۴ / ۳۰۷۲؛ ۳۰۷۲)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا شاهد و مژده دهنده و بیم دهنده باشی. [آیه ۴۵، سوره احزاب]

چشم محمد با نمت و شوق گفته در غمت ز آن طره اندر همت ای سیر ارسلا بیا

(ک: ۱ / ۱۶)

گشت ارسلاک شاهد در نذر زانکه بود از کون او حر بن حر

(م: ۱ / ۳۸۳۹؛ ۳۸۲۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاظِرِينَ
إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ
يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ...

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل مشوید مگر شما را به خوردن

طعامی فراخوانند، بی آنکه منتظر بنشینید تا طعام حاضر شود. اگر شما را فراخواندند داخل شوید

و چون طعام خوردید پراکنده گردید. نه آنکه برای سرگرمی سخن آغاز کنید. هر آینه این کارها

پیامبر را آزار می‌دهد و او از شما شرم می‌دارد... [آیه ۵۳، سوره احزاب]

گر شما محرم ضمیر نه‌اید فاستلوهن من وراء حجاب

(ک: ۱ / ۳۱۷)

همچنین می‌گفت سرمست و خراب داد پیغمبر گریانش به تاب

گفت هین درکش که اسبت گرم شد عکس حق لا یستحی زد شرم شد

(م: ۱ / ۵۸ - ۳۵۵۷؛ 44 - 3543)

از عیب ساده خواهی خود را در او نگر کو را ز راست گویی شرم و حذار نیست

(ک: ۱ / ۴۵۵)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

[خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او

صلوات فرستید و سلام کنید؛ سلامی نیکو.] (آیه ۵۶، سورة احزاب)

زین سبب فرمود حق صَلُّوا عَلَيْهِ که محمد بود مُخْتَالٌ إِلَيْهِ

(م: ۶ / ۳۲۶۷؛ 3258)

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا

عَظِيمًا.

[خدا کارهای شما را به صلاح آورد و گناهانتان را ببامرزد. و هر که از خدا و پیامبرش

اطاعت کند به کامیابی بزرگی دست یافته است.] (آیه ۷۱، سورة الاحزاب)

مَا فَرَسْتَادِيمُ از چرخ نهم کیمیا یُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

(م: ۵ / ۱۸۵۱؛ 1851)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

[ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن

ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.] (آیه ۷۲، سورة احزاب)

چون امانت‌های حق را آسمان طاقت نداشت

شمس تبریزی چگونه گستریدش در زمین

(ک: ۴ / ۱۹۷۲)

خود ز بیم این دم بی منتها باز خوان فَاَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ور نه خود أَشْفَقْنَ مِنْهَا چون بُدَى گر نه از بیمش دل که خون شدی؟

(م: ۱ / ۶۹ - ۱۹۶۸؛ 59 - 1958)

زین دوره گرچه بجز تو عزم نیست در نُبی بشنو بیانش از خدا	لیک هرگز رزم همچون بزم نیست آیت اَشْفَقْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا
(م: ۲۰۶-۲۰۷ / ۶؛ ۲۰۶ - ۲۰۷)	(ک: ۲۶۷۴ / ۶)
نپذیرفت آسمان بار امانت حمال آن امانت کان را فلک نپذیرفت	که عاشق بود و ترسید از خطایی شاهها به حق آنکه بر لوح سینه هر دم
(ک: ۲۶۷۴ / ۶)	(ک: ۲۹۵۱ / ۶)
تا بت پرست و بت‌گر یابند رستگاری تا بت پرست و بت‌گر یابند رستگاری	گشتم به اعتمادی کز لطف تست یاری از بهر بت پرستان نو صورتی نگاری
(ک: ۲۹۵۱ / ۶)	(ک: ۲۹۵۱ / ۶)
لا جرم اَشْفَقْنَ مِنْهَا جمله‌شان کند شد ز آمیز حیوان جمله‌شان	بر خاک من امانتِ حق گر نتافتی من چون مزاج خاک ظلوم و جهولمی
(م: ۲۳۷۷ / ۲؛ ۲۳۷۷ - ۲۳۷۸)	(ک: ۲۹۹۶ / ۶)
کرد فضلِ عشقِ انسان را فضول زین فزون جوئی ظلومست و جهول	
(م: ۴۶۷۳ / ۳؛ ۴۶۷۲ - ۴۶۷۳)	

سورة سَبَأ

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ أَعْمَلَ
سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[داود را از سوی خود فضیلتی دادیم که: ای کوهها و ای پرندگان، با او هم آواز شوید. و آهن را برایش نرم کردیم که زره‌های بلند بسازد و در بافتن زره اندازه‌ها را نگاه دارد. و کارهای شایسته کنید، که من به کارهایتان بصیرم.] (آیات ۱۱ و ۱۰، سورة سَبَأ)

گوش همه سرخوشان عشق کشد کش‌کشان

عشق تو داود تست موم شده آهنش

(ک: ۱۲۷۵ / ۳)

تو داود جوانمردی امام قَدِّر السَّرْدِ

چو من محصون آن سردم برون از گرم و از سردم	
(ک: ۳ / ۱۴۲۱)	
هر دو هم آواز و هم پرده شده	یا جبَّالُ اَوْبِی امر آمده
(م: ۳ / ۴۲۷۱؛ ۴۲۷۰)	
شیر آهو شود آنجا و از او آهوتر	عشق داود شود آهن از او نرم شود
(ک: ۳ / ۱۰۸۶)	
آهن اندر دست بافش نرم شد	جانِ داوود از شعاعش گرم شد
(م: ۲ / ۹۱۷؛ ۹۱۵)	
موم در دستت چو آهن می بود	آهن از داوود مومی می شود
(م: ۳ / ۷۰۳؛ ۷۰۳)	
جوهر آهن به کف مومی بود	کوهها هم لَحْنِ داوودی کند
(م: ۳ / ۱۰۱۴؛ ۱۰۱۴)	
چون زره سازی ترا معلوم شد	آهن اندر دست تو چون موم شد
(م: ۳ / ۲۴۹۹؛ ۲۴۹۸)	
با تو می خوانند چون مُقَرِّی زَبور	کوهها با تو رسایل شد شکور
(م: ۳ / ۲۵۰۰؛ ۲۴۹۹)	
باد آن را بنده و محکوم شد	آهن آن را رام شد، چون موم شد
(م: ۳ / ۳۱۰۴؛ ۳۱۰۳)	
پیش داوود نبی مومست و رام	در حق تو آهنست آن و رُخام
مطربست او پیش داوود، اوستاد	پیش تو کُهِ بس گرانست و جَماد
(م: ۶ / ۸۵۹-۶۰؛ ۸۵۹ - ۸۵۶)	
کوه با داوود گردد هم رَسیل	آرد سازد ریگ را بهر خلیل
(م: ۶ / ۲۲۹۰؛ ۲۲۸۵)	
صد غزل آموخت داوود نبی	از کُهی که یافت ز آن می خوش لبی
(م: ۶ / ۲۶۶۴؛ ۲۶۵۷)	

چه عجب که مرغ گردد مستِ او چون شنود آهَن ندایِ دستِ او
(م: ۶ / ۲۶۶۶؛ ۲۶۵۹)

وَلِسَّيْمَانَ الرَّيْحِ غُدُوها شَهْرٌ و رِواْحُها شَهْرٌ...

[و باد را مسخرِ سلیمان کردیم. بامدادان یک ماهه راه می‌رفت و شبانگاه یک ماهه راه...]
(آیه ۱۲، سوره سبأ)

باد حَمَّالِ سلیمانی شود بحر با موسی سخندانی شود
(م: ۳ / ۱۰۱۵؛ ۱۰۱۵)

صِرعِ بر عاد قتالی شده مر سلیمان را چو حَمَّالی شده
(م: ۶ / ۲۶۶۷؛ ۲۶۶۰)

همچو عادش بر برد باد و کُشد نه سلیمانست تا تختش کُشد
(م: ۶ / ۴۶۸۷؛ ۴۶۷۹)

يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشَاءُ مِنْ مَحارِيبٍ وَ تَمائِيلٍ وَ جِفاَنِ كالجِوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتِ
اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِي الشُّكُورُ.

[برای وی هرچه می‌خواست از بناهای بلند و تندیس‌ها و کاسه‌هایی چون حوض و
دیگ‌های محکم بر جای، می‌ساختند. ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید و اندکی از
بندگان من سپاسگزارند.] (آیه ۱۳، سوره سبأ)

بنه برخوان جِفاَنِ كالجِوابِ مكرم كن نياز مشتري را
(ک: ۱ / ۱۰۲)

در آ در مجلس سلطان باقی ببین گردان جِفاَنِ كالجِوابِ
(ک: ۶ / ۲۷۱۳)

دیو می‌سازد جِفاَنِ كالجِوابِ زهره نه تا دفع گوید یا جواب
(م: ۱ / ۳۶۹۷؛ ۳۶۸۳)

چون سلیمان شو که تا دیوانِ تو سنگ برزند از پی ایوانِ تو
چون سلیمان باش بی‌وسواس و ریو تا ترا فرمان برد جتی و دیو
(م: ۴ / ۵۰ - ۱۱۴۹؛ ۵۰ - ۱۱۴۹)

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا
لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ.

[مردم سبا را در مساکنشان عبرتی بود: دو بوستان داشتند، یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ. از آنچه از پروردگارتان به شمار روزی داده است بخورید و شکر او به جای آورید. شهری خوش و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده.] (آیه ۱۵، سوره سبأ)

دادشان چندان ضیاع و باغ و راغ از چپ و از راست از بهر فراغ
(م: ۳ / ۲۶۵۹؛ ۲۶۵۸)

داد حق اهل سبا را بس فراغ صد هزاران قصر و ایوانها و باغ
(م: ۳ / ۲۸۵؛ ۲۸۵)

سورة فاطر

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ
وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[ستایش از آن خداوند است، آفریننده آسمانها و زمین، آن که فرشتگان را رسولان گردانید. فرشتگانی که بالهایی دارند، دو دو و سه سه و چهار چهار. در آفرینش هرچه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری تواناست.] (آیه ۱، سوره فاطر)

چون مه نو یا سه روزه یا که بدر هر ملک دارد کمال و نور و قدر
زاجتحة نور ثلاث أو رباع بر مراتب هر ملک را آن شعاع
(م: ۱ / ۶۶ - ۳۶۶۵؛ ۵۲ - ۳۶۵۱)

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا
تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.

[آیا آنکه کردار بدش در نظرش آراسته شده، چنان که نیکویش پنداشت، همانند کسی است که چنین نیست؟ پس خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند. نباید که جان تو به خاطر آنها دچار اندوه شود. زیرا خدا به کارهایی که می‌کنند آگاه است.] (آیه ۸،

(سورة فاطر)

چشم بندی بُدْ عجب بر دیده‌ها بندشان می‌کرد یَهْدی مَن یَشَا

(م: ۳ / ۱۹۹۱؛ ۱۹۹۰)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ
وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَرُ.

[هر که خواهان عزت است بدانند که عزت، همگی از آن خداست. سخن خوش و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد. و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می‌پردازند عذابی است سخت و مکرشان نیز از میان برود.] (آیه ۱۰، سورة فاطر)

تَا إِلَيْهِ يَصْعَدُ أَطْيَابُ الْكَلِمِ ضَاعِدًا مِنَّا إِلَى حَيْثُ عَلِمِ

(م: ۱ / ۸۸۶؛ ۸۸۲)

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ
إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

[خدا شما را از خاک و سپس از نطفه بیافرید. آن‌گاه جفت‌های یکدیگرشان قرار داد. هیچ زنی آبستن نمی‌شود و نمی‌زاید مگر به علم او، و عمر هیچ سالخورده‌ای به درازا نکشد و از عمر کسی کاسته نگردد، جز آنکه همه در کتابی نوشته شده است. و این کارها بر خدا آسان است.] (آیه ۱۱، سورة فاطر)

چون خَلَقْنَاكُمْ شَنُودِي مِنْ تُرَابٍ خاک باشی جُست از تو، رو متاب

(م: ۳ / ۴۵۴؛ ۴۵۴)

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا تَكَانَ
ذَاتُ رُبِّي إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ
لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

[هیچ کس بارگناه دیگری را بر دوش نکشد. و اگر گرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فراخواند، هرچند خویشاوند او باشد، از حمل آن سرباززند. توفیق کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، نادیده، بینا کند و نماز می‌گزارند. و هر که پاک شود برای خود پاک شده. و سرانجام همه به سوی خداست.] (آیه ۱۸، سورة فاطر)

هیچ وازر و زِرِ غیری بر نداشت هیچ کس نذرود تا چیزی نکاشت
(م: ۲ / ۷۳۳؛ 731)

هیچ وازر و زِرِ غیری بر نداشت من نِیمِ وازر، خدایم بفراشت
(م: ۳ / ۱۷۸۹؛ 1788)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ.

[اما تو را به حق به رسالت فرستادیم تا مژده دهی و بیم دهی و هیچ ملتی نیست مگر آنکه به میانشان بیم دهنده‌ای بوده است.] (آیه ۲۴؛ سورة فاطر)

قولِ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ رَّا يادگیر تا به الّا و خَلَا فِيهَا نَذِير
گفت خود خالی نبودست امتی از خلیفه حق و صاحب همتی
(م: ۲ / ۲۱ - ۳۷۲۰؛ 9 - 3708)

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...

[سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم...] (آیه ۳۲؛ سورة فاطر)

نیکوان را هست میراث از خوشاب آن چه میراث است اَوْرَثْنَا الْكِتَاب
(م: ۱ / ۷۵۲؛ 747)

سورة یس

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

[و ما برگردن‌هایشان تا زنخها غل‌ها نهادیم، چنان‌که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند. در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید.] (آیات ۹ و ۸، سورة یس)

گفت أَغْلَالًا فَهُمْ بِهِ مُقْمَحُونَ نیست آن اغلال بر ما از برون
خَلْفَهُمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ می‌نبیند بند را پیش و پس او
(م: ۱ / ۵۶ - ۳۲۵۵؛ 43 - 3242)

بَيْنَ اَيْدِي خَلْفَهُمْ سَدًّا مَبَاش	که نبینی خصم را و آن خصم فاش
(م: ۵ / ۷۵۱ ؛ 751)	
پیش آب و پس هم آب با مدد	چشمها را پیش سدّ و خلف سدّ
(م: ۵ / ۱۰۷۶ ؛ 1076)	
چونکه سدّ پیش و سدّ پس نماند	شد گذاره چشم و لوح غیب خواند
(م: ۴ / ۲۹۰۴ ؛ 2904)	
تو کم از مرغی مباح اندر نشید	بَيْنَ اَيْدِي خَلْفِ عَصْفُورِي بَدِيد
(م: ۵ / ۷۵۳ ؛ 753)	
بَيْنَ اَيْدِي سَدِّ وَ سُوِي خَلْفِ سَدِّ	پیش و پس کی بیند آن مفتونِ خَدِّ؟
(م: ۵ / ۳۸۷۰ ؛ 3869)	

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ.

[گفتند: شما انسان‌هایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است و شما جز

دروغ نمی‌گویید.] (آیه ۱۵، سوره یس)

هم‌سری با انبیا برداشتند	اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
(م: ۱ / ۶۷-۶۶ ؛ 265 - 66)	

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

[گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید سنگسار تان خواهیم کرد و شما را از ما

شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.] (آیه ۱۸، سوره یس)

انبیا را گفته قومی راه گم	از سَفِه اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ
(م: ۲ / ۱۴۰۳ ؛ 1400)	
چون ز عطر و حی کثر گشتند و گم	بَد فَعَانِشَانُ كِه تَطَيَّرْنَا بِكُمْ
(م: ۴ / ۲۸۳ ؛ 283)	
قوم گفتند ار شما سَعِدِ خودیت	نَحْس مَائِيد وَ ضِدِّيت وَ مُرْتَدِّيسْت
(م: ۳ / ۲۹۴۹ ؛ 2948)	

هر کجا اندر جهان فالِ بدست
در مثال قصه و فالِ شماس

(م: ۳ / ۵۵ - ۲۹۵۴؛ ۵۴ - ۲۹۵۳)

تو بگویی فالِ بد چون می زنی؟
فالِ چه، برجۀ بین در روشنی

(م: ۳ / ۲۹۵۹؛ ۲۹۵۸)

تو بگویی فالِ بد چون می زنی؟
پس تو ناصح را مؤثّم می کنی

(م: ۳ / ۲۹۶۳؛ ۲۹۶۲)

گر بیاغزید نصحی آشکار
ماکنیم آن دم شما را سنگسار

(م: ۴ / ۲۸۵؛ ۲۸۵)

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِرْتُمْ بِهِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ.

[گفتند: شومی شما با خود شماس. آیا اگر اندرزتان دهند چنین می گوئید؟ نه، مردمی

گرافکار هستیید.] [آیه ۱۹، سوره یس]

انبیاء گفتند فال زشت و بد
از میان جانانان دارد مدد

(م: ۳ / ۲۹۵۶؛ ۲۹۵۵)

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ.

[گفته شد: به بهشت در آی. گفت: ای کاش قوم من می دانستند.] [آیه ۲۶، سوره یس]

گفته است جان ذوفنون چون غرقه شد در بحر خون

یا لَیْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ که باکیانم همنشین

(ک: ۴ / ۱۸۰۰)

می ززم نعره درین روضه و عیون
خلق را یا لَیْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

(م: ۵ / ۲۳۱۶؛ ۲۳۱۶)

کشتگان نعره زنان یا لَیْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

خفیه صد جان می دهد دلدار و پیدا می کند

(ک: ۲ / ۷۲۸)

نعره زند آن شرحها یالیت قومی یعلمون

گر نعره‌شان اینسو رسد نی گبر ماند و نی وثن

(ک: ۴ / ۱۷۹۰)

گفته هر برگ و شکوفه‌ی آن غصون دم به دم یالیت قومی یعلمون

(ک: ۳ / ۲۰۱۷؛ ۲۰۱۶)

می‌زند جان در جهان آبگون نعره یالیت قومی یعلمون

(م: ۵ / ۱۷۴۰؛ ۱۷۴۰)

هین بیا زین سو، ببین کین ارغنون می‌زند یالیت قومی یعلمون

(م: ۵ / ۴۱۲۵؛ ۴۱۲۳)

یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

[ای دریغ بر این بندگان، هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آنکه سخره‌اش کردند.] (آیه

۳۰، سوره یس)

بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد بر شما محتوم تا یوم التناد

(م: ۱ / ۳۵۹۶؛ ۳۵۸۲)

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ.

[او کس نماند مگر آنکه نزد ما حاضرش دارند.] (آیه ۳۲، سوره یس)

حسرها و عقلهاشان در درون موج در موج لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۱ / ۳۶۸۶؛ ۳۶۷۲)

گر ز قران نقل خواهی ای حرون خوان جَمِيعٌ هُمْ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۴ / ۴۴۴؛ ۴۴۴)

مُخْضَرُونَ معدوم نبود، نیک بین تا بقای روحها دانسی یقین

(م: ۴ / ۴۴۵؛ ۴۴۵)

رحمتی افشان برایشان هم کنون در نهان خانه‌ی لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۳ / ۳۳۹۵؛ ۳۳۹۴)

مجمع و پای علم ماوی القرون هست حق کُلُّ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۶ / ۳۳۴۰؛ ۳۳۳۱)

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ.

جز یک بانگ سهمناک نخواهد بود، که همه نزد ما حاضر می آیند. [آیه ۵۳، سوره یس]
بخوان ز آخر یس که صَیْحَةً فَإِذَا تو هم به بانگی حاضرشوی ز خواب غرور
(ک: ۳/ ۱۱۴۴)

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

[امروز بر دهان هایشان مهر می نهم. و دست هایشان با ما سخن خواهند گفت و پاهایشان
شهادت خواهند داد که چه می کرده اند.] [آیه ۶۵، سوره یس]

معنی نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ این شناس، اینست رهرو را مُهِمَّ
تا ز راه خاتم پیغامبران بوکه برخیزد ز لب ختم گران
(م: ۶/ ۶۴-۶۳؛ ۱۶۳- 64 - 163)

دست بر کافر گواهی می دهد لشکر حق می شود، سر می نهد
(م: ۴/ ۷۹۱؛ 791)

دست و پای او جماد و جان او هرچه گوید، آن دو در فرمان او
با زبان گرچه که تهمت می نهند دست و پاهایشان گواهی می دهند
(م: ۱/ ۶۳-۲۱۶۲؛ 53 - 2152)

دست و پا شاهد شوندت ای رهی مُنْكَرِي را چند دست و پا نهی؟
(م: ۳/ ۳۲۰۷؛ 3206)

دست و پا بدهد گواهی با بیان بر فساد او به پیش مُسْتَعَانَ
(م: ۵/ ۲۲۱۲؛ 2212)

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ.

[هر که را عمر دراز دهیم، در آفرینش دگرگونش کنیم. چرا تعقل نمی کنند؟] [آیه ۶۸،

سوره یس]

اندک اندک می ستانند آن جمال اندک اندک خشک می گردد نهال
رو نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ بِخَوَان دل طلب کن، دل منه بر استخوان
(م: ۲/ ۱۷-۱۶؛ 15 - 714)

سورة صافات

وَالصّٰفّٰتِ صَفًّا.

[سوگند به آن فرشتگان که برای نیایش صف بسته‌اند.] (آیه ۱، سورة صافات)

خود ملائک نیز ناهمتا بُدند زین سبب بر آسمان صف صف شدند

(م: ۴ / ۲۰۱۶؛ ۲۰۱۶)

وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.

[و از هر شیطان نافرمان نگه داشتیم مگر آن شیطان که ناگهان چیزی بر بارید و ناگهان شهابی

ثاقب دنبالش کند.] (آیات ۱۰ و ۷، سورة صافات)

آن شیاطین بر عنان آسمان نشنوند آن سرّ لوح غیب دان

نجم ثاقب گشته حارس دیوران که بهل دزدی ز احمد سرستان

(م: ۳ / ۳۳ - ۴۵۳۱؛ ۳۳ - ۴۵۳۱)

هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ.

[این همان روز داوری است که دروغش می‌پنداشتید.] (آیه ۲۱، سورة صافات)

پس ز پس می‌بیند او تا اصل اصل پیش می‌بیند عیان تا روز فصل

(م: ۴ / ۲۹۰۸؛ ۲۹۰۸)

چون شکستی سر رود آبش به اصل خاک سوی خاک آید روز فصل

(م: ۵ / ۳۴۲۸؛ ۳۴۲۸)

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ.

[نه عقل از آن تباهی گیرد و نه نوشنده مست شود.] (آیه ۴۷، سورة صافات)

آن عربده در شراب دنیاست در بزم خدا نباشد آنها

نی شورش و نی قی است و نی جنگ ساقی است و شراب مجلس آرا

(ک: ۱ / ۱۱۹)

سودای تو می‌آرد ز آن می‌که نه قی آرد از سینه به چشم آید از نور عیان زودتر

(ک: ۲ / ۱۰۲۹)

بده ایدوست شرابی که خدائست خدایی نه در او رنج خماری نه در او خوف جدایی
(ک: ۶/۲۸۲۷)

وَ عِنْدَهُمْ فَاصِرَاتُ الْطَّرْفِ عَيْنٌ كَانَتْهُنَّ يَبْصُرُ مَكْنُونٌ.

[زنانی درشت چشم که تنها به شوهران خود نظر دارند، همدم آنهایند. همانند تخم مرغ‌هایی
دور از دسترس.] (آیات ۴۹ و ۴۸، سورة صافات)

قاصراتُ الطرفِ باشد ذوقِ جان جز به خصم خود بنماید نشان
(م: ۵/۳۲۹۳؛ 3292)

قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ.

[گفت: آیا چیزهایی را که خود می تراشید می پرستید؟] (آیه ۹۵، سورة صافات)

آن بت به خیال در نگنجد بتها به خیال خانه متراش

(ک: ۳/۱۲۳۹)

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى....

[چون با پدر به جایی رسید که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده‌ام که تو
را ذبح می‌کنم. بنگر که چه می‌اندیشی...] (آیه ۱۰۲، سورة صافات)

ما چو اسمعیل ز ابراهیم خود سر نیچیم، ار چه قربان می‌کند

(م: ۶/۴۸۹۶؛ 4883)

من خلیلم، تو پسر پیش بچک سر بنه، انی ازانی آذبک

(م: ۳/۴۱۷۵؛ 4174)

همچو اسماعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

(م: ۱/۲۲۸؛ 227)

چونکه اسماعیل در جویش فتاد پیش دشنه آبدارش سرنهاد

(م: ۲/۹۱۶؛ 914)

یا چو اسماعیل صبار مجید پیش عشق و خنجرش حلقی کشید

(م: ۶/۳۹۹۸؛ 3985)

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ.

[سلام بر خاندان الیاس.] [آیه ۱۳۰، سوره صافات]

خدایا در رسان جان را به جانها بدان راهی که رفتند ال یاسین

(ک: ۴ / ۱۸۹۸)

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.

[ماهی بلعیدش و او درخور سرزنش بود. پس اگر نه از تسبیح‌گویان می‌بود تا روز قیامت

در شکم ماهی می‌ماند.] [آیات ۱۴۴ و ۱۴۳ و ۱۴۲؛ سوره صافات]

شکل نهنگ خفته بین یونس جان گرفته بین

یونس جان که پیش ازین کانّ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

(ک: ۴ / ۱۸۳۹)

یونست در بطن ماهی پخته شد	مخلصش را نیست از تسبیح بُدّ
گر نبودى او مُسَبِّحِ بطن نون	حبس و زندانش بُدى تا يُبْعَثُونَ
او به تسبیح از تن ماهی بجست	چیست تسبیح آیت روز الست

(م: ۲ / ۴۵ - ۳۱۴۳؛ 37 - 3135)

خلق چون یونس مُسَبِّحِ آمدند

کاندر آن ظُلُمَاتٍ پُر راحت شدند

وَ أَنَا لَنَحْنُ الضَّافُونَ.

[هر آینه ما صف زدگانیم.] [آیه ۱۶۵، سوره صافات]

آدم دگر بار آمده بر تخت دین تکیه زده

در سجده شکر آمده سرهای نَحْنُ الضَّافُونَ

(ک: ۴ / ۱۷۸۷)

گر ز صوفی خانه گردونی ای صوفی بر آ

وندر آ اندر صف إِنَّا لَنَحْنُ الضَّافُونَ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

گرچه هاروتید و ماروت و فزون

از همه بر بام نَحْنُ الضَّافُونَ

(م: ۱ / ۳۴۲۹؛ 3415)

اندر آن صفها ز اندازه برون غرقگان نور نَحْنُ الصَّافُونَ
 (م: ۵/ ۴۱۹۶؛ 4194)
 در فتادند از لَنَحْنُ الصَّافُونَ در چه بابل بُبَسْتَه سرنگون
 (م: ۶/ ۳۰۱۲؛ 3004)

وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ.

[عاقبتشان را ببین، آنها نیز خواهند دید.] (آیه ۱۷۵، سورة صافات)

چشم شوخ سَوْفَ يُبْصِرْ باش پیش از يُبْصِرُونَ

چون مُدَاهِن نرم ساری چیست پیش يُدْهِنُونَ

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

سورة ص

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً وَلِيَ نَعِجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ اكَفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي
 الْخِطَابِ.

[این برادر من است او را نود و نه میش است و مرا یک میش می گوید: آن را هم به من
 واگذار، و در دعوی بر من غلبه یافته است.] (آیه ۲۳، سورة ص)

همچو داوودم، نود نعجه مرست طمع در نعجه حریفم هم بخاست

(م: ۳/ ۱۹۵۵؛ 1954)

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى
 فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ
 الْحِسَابِ.

[ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی
 هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، بدان سبب که
 روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند.] (آیه ۲۶، سورة ص)

با هوا و آرزو کم باش دوست چون يُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اوست

(م: ۱/ ۲۹۷۰؛ 2957)

رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِّقْ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ.

[آن اسبان را نزد من باز گردانید. پس به بریدن ساق‌ها و گردنشان آغاز کرد.] (آیه ۳۳،

سوره ص)

سلیمانا بیار انگشتری را مطیع و بنده کن دیو و پری را
بـرآر آواز رُدُّوْهَا عَلَيَّ منور کن سرای شش دری را

(ک: ۱۰۲/۱)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

[گفت: ای پروردگار من، مرا بیامرز و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن

نباشد، که تو بخشاینده‌ای.] (آیه ۳۵، سوره ص)

ربّ هب لی از سلیمان آمدست که مده غیر مرا این ملک و دست
نکته لا یَنْبَغِي می‌خوان به جان سرّ من بَعْدِي ز بُخْلِ او مدان

(م: ۱ / ۲۶۱۸-۲۶۱۶؛ ۲۶۰۶ - ۲۶۰۴)

وَإِذْ كُنَّا نَبْنِئُ دَاوُدَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. أَلَمْ نَكُفِّ

بِرِّجْلِكَ هَذَا مُمْتَسِلًا بَارِدًا وَشَرَابًا.

[و از بنده ما ایوب یاد کن آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که: مرا شیطان به رنج و عذاب

افکنده است. پایت را بر زمین بکوب: این آبی است برای شست و شو و سرد برای آشامیدن.]

(آیات ۴۲ و ۴۱، سوره ص)

آن میوه یعقوبی و آن چشمه ایوبی از منظره پیدا شد هنگام نظر آمد

(ک: ۶۱۳/۲)

مرغ آبی غرق دریای عسل عین ایوبی شراب و مُغْتَسَلٌ

(م: ۱ / ۲۱۰۶؛ ۲۰۹۶)

هم خرّقه ایوبی ز آن پای همی کوبی هر کو شنود اُرْ كُضُّ او پای وفا کوبد

(ک: ۶۲۴/۲)

نمی‌بینی تو این زمزم فروتر می‌روی هر دم

اگر ایوبی و محرم بزیر پای جو دارو

(ک: ۲۱۶۰/۵)

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.

[گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل]. (آیه ۷۶، سوره ص)

عَلَّتْ ابْلِيسُ أَنَا خَيْرِي بُدَسْتُ	وین مرض در نفس هر مخلوق هست
(م: ۱ / ۳۲۲۹؛ 3216)	
گفت نار از خاک بی شک بهتر است	من ز نار و او ز خاک اکدر است
(م: ۱ / ۳۴۱۱؛ 3397)	
گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین	چون فزاید بر من آتش جبین
(م: ۱ / ۳۹۷۶؛ 3961)	
چونکه کرد ابلیس خوبا سروری	دید آدم را حقیر او از خری
که به از من سروری دیگر بود	تا که او مسجود چون من کس شود
(م: ۲ / ۷۵ - ۳۴۷۴؛ 03 - 3462)	
تو همان دیدی که در ابلیس لعین	گفت من از آتشم، آدم ز طین
(م: ۳ / ۲۳۰۰؛ 2299)	
زادمی که بود بی مثل و ندید	دیده ابلیس جز طینی ندید
(م: ۳ / ۲۷۶۰؛ 2759)	
آنک آدم را بدن دید او رمید	وانک نور مؤمن دید او خمید
آن دو دیده روشنان بودند ازین	وین دو را دیده ندیده غیر طین
(م: ۳ / ۳۲۰۰ - ۳۱۹۹؛ 99 - 3198)	
شاه دین را منگر ای نادان به طین	کین نظر کردست ابلیس لعین
(م: ۴ / ۸۲۴؛ 824)	
دید طین آدم و دینش ندید	این جهان دید آن جهان بینش ندید
(م: ۴ / ۱۶۱۷؛ 1617)	
من ز آتش زاده‌ام او از وَحَل	پیش آتش مر و حل را چه محل
(م: ۵ / ۱۹۲۵؛ 1925)	
گنج آدم چون به ویران بُد دفین	گشت طینش چشم‌بند آن لعین

او نظر می‌کرد در طین سُست سُست	جان همی‌گفتش که طینم سدّ تست
(م: ۵ / ۵۴ - ۳۴۵۳؛ 53 - 3452)	
علم بودش چون نبودش عشق دین	او ندید از آدم الا نقش طین
(م: ۶ / ۲۶۰؛ 260)	
لحم بیند فوق دُرّ شاهوار	پس ز طین بگریزد او ابلیس وار
کان بلیس از متن طین کور و کرس	گاو کی داند که در گیل گوهر است
(م: ۶ / ۴۱ - ۲۹۴۰؛ 33 - 2932)	
خواجه را از چشم ابلیس لعین	منگر و نسبت مکن او را به طین
(م: ۶ / ۳۱۹۷؛ 3188)	
سجده گاه لامکانی در کلان	مر بلیسان را ز تو ویران دکان
که چرا من خدمت این طین کنم	صورتی را من لقب چون دین کنم؟
(م: ۶ / ۴۶۰ - ۴۵۹۹؛ 87 - 4586)	

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.

[گفت: به عزّت تو سوگند که همگان را گمراه کنم.] [آیه ۸۲، سوره ص]

مرا چو گمراه کردی مُراد تو این بود چنان کنم که نبینی ز خلق یک محمود
(ک: ۲ / ۹۱۴)

سورة زُمَر

أَمَّنْ هُوَ فَاِنَّتْ اِنَاءَ الْيَلِّ سَاجِدًا وَ فَاِيْمًا يَخْدَرُ الْاٰخِرَةَ وَ يَزُجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَالَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ.

[آیا آن کس که در همهٔ ساعات شب به عبادت پرداخته، یا در سجود است یا در قیام، و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار است، با آن که چنین نیست یکسان است؟ بگو: آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرنند؟ تنها خردمندان پسند می‌پذیرند.] [آیه ۹، سوره زُمَر]

زان درس جماد علم آموخت تو مردم یَعْلَمُونَ نگشتی

(ک: ۶/۲۷۲۶)

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ
وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان بترسید. برای آنان که در حیات
این جهانی نیکی کرده‌اند، پاداش نیک است. و زمین خدا پهناور است. مزد صابران بی حساب و
کامل ادا می‌شود.] (آیه ۱۰، سورة زمر)

با وسعت آرض الله بر حبس چه چفسیدی

ز اندیشه گره کم زن تا شرح جنان بینی

(ک: ۵/۲۵۷۷)

صَحْنُ أَرْضِ اللَّهِ وَاسِعٌ آمَدَهُ هَرِ دَرِخْتِي أَز زَمِينِي سَر زَدَه

(م: ۵/۲۵۶۱؛ ۲۵۶۰)

بندۀ خود خواند احمد در رشاد جمله عالم را بخوان قُلْ يَا عِبَاد

(م: ۱/۲۵۰۷؛ ۲۴۹۶)

آنکه آرض الله واسع گفته‌اند عَرَصَه بِي دَان كَانِبِيَا دَر رَفْتَه‌اَنَد

(م: ۱/۳۱۹۵؛ ۳۱۸۲)

تو در جنگ آیی رَوْمٌ مِنْ بَه صَلِح خدای جهان را جهان تنگ نیست

(ک: ۱/۴۹۵)

وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ فَسِيح إِلَى رَبِّ رَوْفٍ بِالْوَفُودِ

يُنَادِي رَبَّنَا عُودُوا إِلَيْنَا أَجْبِيُونَا وَأُوفُوا بِالْعُقُودِ

(ک: ۷/۳۲۱۰)

أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نَوْرٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ
ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

[آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد،
همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد، که

در گمراهی آشکار هستند. [آیه ۲۲، سوره زمر]

که نور من شرح الله صدره شمعی است که در دو کون نگنجد فروغ انوارش
(ک: ۱۲۸۲/۳)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

[تو را به کسانی که سوای خدا هستند، می ترسانند. آیا خدا برای نگهداری بنده اش کافی نیست و هر کس را که خدا گمراه سازد هیچ راهنمایی نخواهد بود. [آیه ۳۶، سوره الزمر]

گفت آلیس الله بکاف عبده تا نگردد بنده هر سو حيله جو
الله يتوفى الأنفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها
الموت ويزيل الأخرى إلى أجل مسمى إن في ذلك لآياتٍ لقوم يتفكرون.

[خدا جانها را به هنگام مردنشان می گیرد، و نیز جان کسانی را که در خواب خود نمرده اند. جان هایی را که حکم مرگ بر آنها رانده شده نگه می دارد و دیگران را تا زمانی که معین است باز می فرستد. در این عبرت هاست برای آنهایی که می اندیشند. [آیه ۴۲، سوره زمر]

هر شبی از دام تن ارواح را می رهایی، می کنی الواح را
(م: ۱ / ۳۹۰؛ 388)

روح های منبسط را تن کند هر تنی را باز آستن کند
(م: ۱ / ۴۰۲؛ 399)

آن زمانی که در آیی تو ز خواب هوش و حس رفته را خواند شتاب
(م: ۳ / ۱۷۶۲؛ 1761)

باز آید جان هر یک در بدن همچو وقت صبح هوش آید به تن
(م: ۵ / ۱۷۷۴؛ 1774)

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الدُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

[بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید.

زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان. [آیه ۵۳، سورة زمر]

گلشن چو آدم مستضر هم نوحه گر هم منتظر

چون گفتشان لا تَقْنَطُوا ذوالامتنان ذوالامتنان

(ک: ۴ / ۱۷۹۴)

انبیا گفتند نومیدی بدست
از چنین مُحسن نشاید نا امید
فضل و رحمت های باری بی حدست
دست در فتراک این رحمت زنیذ

(م: ۳ / ۲۴ - ۲۹۲۳؛ ۲۳ - ۲۹۲۲)

ورکشد آن دیر، هان زنهار تو
وردِ خود کن دم به دم لا تَقْنَطُوا

(م: ۶ / ۱۹۲۰؛ ۱۹۱۵)

دایما خاقانِ ما کردست طو
گوشمان را می کشد لا تَقْنَطُوا

(م: ۶ / ۴۷۵۵؛ ۴۷۴۲)

بنده خود خواند احمد در رشاد
جمله عالم را بخوان قُلْ یا عباد

(م: ۱ / ۲۵۰۷؛ ۲۴۹۶)

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

[کلیدهای آسمانها و زمین نزد اوست و آنها که به آیات خدا کافر شده اند زیان دیدگان

هستند. [آیه ۶۳، سورة زمر]

جز مگر مفتاح خاص آید ز دوست
که مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ آن اوست

(م: ۶ / ۱۰۳؛ ۱۰۳)

... وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...

[... و آسمانها درهم پیچیده در ید قدرت اوست...] [آیه ۶۷، سورة زمر]

هر دمش لابه کند این آسمان
که فرو مگذارم ای حق یک زمان

اُسْتُنُّ مِنْ عَصْمَتٍ وَحِفْظٍ تَوَاسْتُ
جمله مَطْوِيَّ يَمِينِ آن دو دست

(م: ۴ / ۷۸ - ۱۱۷۷؛ ۷۸ - ۱۱۷۷)

وَسَبِقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ

خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

او آنان را که از پروردگارشان ترسیده‌اند گروه گروه به بهشت می‌برند. چون به بهشت برسند درهایش گشوده شود. و خازنان بهشت گویندشان: سلام بر شما، بهشتتان خوش باد، به درون بیایید، همواره در اینجا خواهید بود. [آیه ۷۳، سوره زمر]

در فتوح فُتِّحَتْ أَبْوَابُهَا گرددت دشوارها آسان بلی
(ک: ۶/۲۸۹۶)

آن دلی کو مَطَّلَعِ مهتابهاست بهر عارف فُتِّحَتْ أَبْوَابهاست
با تو دیوار است و با ایشان درست با تو سنگ و با عزیزان گوهر است
(م: ۲/۶۷-۱۶۶، ۶۶-۱۶۵)

سورة مؤمن

غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ...

[آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، سخت عقوبت...][آیه ۳، سوره مؤمن]

مشو نومید از ظلمی که کردی که دریای کرم توبه پذیرست
گناهت را کُتِبَتْ تسبیح و طاعات که در توبه پذیری بی نظیرست
(ک: ۱/۳۴۸)

يَوْمَهُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.
[آن روز که همگان آشکار شوند. هیچ چیز از آنها بر خدا پوشیده نماند. در آن روز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خدای یکتای قهار.][آیه ۱۶، سوره مؤمن]

پس لِمَنِ الْمُلْكُ برآید بچرخ کو ملکان خوش زرین قبا
کو اُمْرًا کو وُزرا کو مهان بهر بلاد الله حافظ کجا
اهل عِلْمٍ چون شد و اهل قَلَمٍ دیو نیایی توبه دیوان سرا
(ک: ۱/۲۵۲)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ.

[به سوی فرعون و هامان و قارون. و گفتند که او جادوگری دروغوست.][آیه ۲۴،

(سورة مؤمن)

جز سه کس که حَقْدِ ایشان چیره شد ساحرش گفتند و کاهن از جُحود

(م: ۴ / ۲۷۹۷؛ 2797)

و يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ.

[ای قوم من از آن روز که یکدیگر را به فریاد بخوانید بر شما بیمناکم.] (آیه ۳۲، سورة مؤمن)

بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد بر شما محتوم تا یوم التناد

(م: ۱ / ۳۵۹۶؛ 3582)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.

[ای قوم من، این زندگی دنیا اندک مایهٔ تعیشی است. آخرت سرای بقاست.] (آیه ۳۹،

(سورة مؤمن)

در زمان برجست کای خویشان وداع إِنَّمَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مَتَاعٌ

(م: ۶ / ۴۴۰۳؛ 4390)

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ.

[پروردگارتان گفت: بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم. آنهایی که از پرستش من سرکشی

می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند.] (آیه ۶۰، سورة مؤمن)

گفت حق گر فاسقی و اهل صنم چون مرا خوانی اجابتها کنم

(م: ۳ / ۷۵۶؛ 756)

نیک بنگر اندرین ای محتجب که دعا را بست حق بر استجب

(م: ۳ / ۲۳۰۵؛ 2304)

از پای درفتادم از شرم این کرم کان شه دُعَامِ گفت همو کرد مستجاب

(ک: ۱ / ۳۰۹؛ 309)

گفتی مرا که چونی در روی ما نظر کن گفتمی خوشی تویی مازین طعنه‌ها گذر کن

گستاخمان تو کردی گفتی تو روز اول حاجت بخواه از ما وز درد ما خبر کن

(ک: ۴ / ۲۰۳۰؛ 2030)

سورة فُصِّلَت

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

[آنان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته می‌کنند، پاداشی است تمام ناشدنی.] (آیه ۸،

سورة فُصِّلَت)

بیا بیا که هم اکنون به لطف کُنْ فَيَكُونُ بهشت در بگشاید که غَيْرُ مَمْنُون است

(ک: ۱/ ۴۸۵)

ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أَيْتِنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا

طَائِعِينَ.

[سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه

بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم.] (آیه ۱۱، سورة فُصِّلَت)

مدار این عجب از شهریار خوش پیوند که پاره پاره دُود از کفش شده است سما

(ک: ۱/ ۲۲۲)

از کف دریا بنگارد زمین دودِ سیه را بـنگارد سما

لقمه نان را مَدَدِ جان کند باد نَفَس را دهد این علم‌ها

(ک: ۱/ ۲۵۱)

به آسمان و زمین لطف ایتیا فرمود که آسمان و زمین مست آن مراعات است

(ک: ۱/ ۴۷۷)

کز یار دور ماند و گرفتار خار شد زین هر دو درد رست گُل از امر ایتیا

(ک: ۱/ ۱۹۸)

آسمان از دود عاشق ساخته است آفرین بر صاحب این دود باد

(ک: ۲/ ۸۲۶)

یک گوهری چو بیضه جوشید و گشت دریا کف کرد و کف زمین شد و ز دود او سما شد

(ک: ۲/ ۸۴۰)

بِکُنْمِ باغ و جَنَّتِي وَ دَوَائِي ز درد تو بکنم آسمان نو به از این از دخان تو

(ک: ۵/ ۲۲۵۹)

چندانکه خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدید را
می دان که دود گولخن هرگز نیاید بر سما
ور خود برآید بر سماکی تیره گردد آسمان
کز دود آورد آسمان چندان لطیفی و ضیا
(ک: ۱ / ۲۰)

إِنِّيَا كَزَهَا مِهَارِ عَاقِلَانِ إِنِّيَا طَوَّعَا بَهَارِ بِي دِلَانِ

(م: ۳ / ۴۴۷۳؛ ۴۴۷۲)

إِنِّيَا كَزَهَا مَقْلَدِ كَشْتِه رَا إِنِّيَا طَوَّعَا صَفَا بِسْرَشْتِه رَا

(م: ۳ / ۴۵۹۱؛ ۴۵۹۰)

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَّرُونَ.

[ما نیز بادی سخت و غران در روزهایی شوم بر سرشان فرستادیم تا در دنیا عذاب خواری را
به آنها بچشانیم. و عذاب آخرت خوارکننده تر است و کسی به یاریشان برنخیزد.] (آیه ۱۶،
سورة فضلت)

تَوَّعَا عَذَابُ الْخِزْيِ بِشَنُوَازِ نُبِي دَر چَنِین نَنگی، مَکن جَان رَا فَدَی

(م: ۵ / ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۱)

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ
أَبشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

[بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می آیند که
مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است.] (آیه ۳۰،
سورة فضلت)

خَفِيرِ إِزْجَعِي بَا او بَشِيرِ أَبشِرُوا بَر رِه سَلام شَاه مِي آرَند و جَان دَامَن كَشَانَسْتِي

(ک: ۵ / ۲۵۱۹)

لَا تَخَافُوا هَسْت نَزَلِ خَايْفَانِ هَسْت دَرخُورِازِ بَرَايِ خَايْفِ آن
هَر كِه تَرَسَد مَر و رَا اِيْمَن كَنند مَر دَل تَرَسَنده رَا سَاكَن كَنند

(م: ۱ / ۳۶-۳۵؛ ۱۴۳۵ - ۳۰ - ۱۴۲۹)

من بترسانم و قبیح یاوه را آنکه ترسد، من چه ترسانم و را
(م: ۳/ ۴۳۸۳؛ ۴۳۸۲)

عشق مهست جمله رو ماه حسد بزد بدو جز که ندای آبشروا نیست و را قرائتی
(ک: ۵/ ۲۴۶۸)

لا تخافوا از خدا نشنیده‌ای پس چه خود را ایمن و خوش دیده‌ای؟
(م: ۳/ ۳۰۴۷؛ ۳۰۳۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي
أَمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[کسانی که در آیات ما راه باطل پیش می‌گیرند، بر ما پوشیده نیستند. آیا آنکه به آتش
افکنده می‌شود بهتر است یا آنکه روز قیامت بی‌هیچ وحشتی می‌آید؟ هرچه می‌خواهید بکنید،
او به کارهایتان بیناست.] (آیه ۴۰، سوره فصلت)

این چنین رنجور را گفت، ای عمو حق تعالی اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ
(م: ۶/ ۱۳۳۰؛ ۱۳۲۶)

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ
أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

[زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا
برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی
نیست؟!] (آیه ۵۳، سوره فصلت)

سَنُرِيهِمْ شَدَّ وَ فِي أَنفُسِهِمْ هَم تَوَام خَوَانِ كَه ز آيَاتِ تَوَام
(ک: ۴/ ۱۶۸۳)

سورة شوری

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.

[آیا جز خدا را به دوستی گرفتند؟ دوست حقیقی خداست. و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هر کاری تواناست.] (آیه ۹، سورة شوری)

سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَيُّهَا يَوْمَ تُوخُوشُ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَيُّهَا دَمُ يُحْيِي الْمَوْتَى

(ک: ۱ / ۱۶۹)

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

[و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند و نماز می‌گذارند و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.] (آیه ۳۸، سورة شوری)

أَمْرُهُمْ شُورَى بَخْوَانِ انْدَرِ صُحُفٍ يَارَ رَا بَاشُ وَ مَكُوشُ اَز نَازُفُ

(م: ۶ / ۱۵۹۴؛ ۱۵۹۰)

أَمْرُهُمْ شُورَى بَرَا اِیْنِ بُوْدُ كُزُ تَشَاوِرُ سَهْوُ وَ كُزُ كَمْتَرُ رُوْدُ

(م: ۶ / ۲۶۱۹؛ ۲۶۱۲)

عَقْلَ رَا بَا عَقْلٍ يَارَى يَارِ كُنْ أَمْرُهُمْ شُورَى بَخْوَانِ وَ كَارِ كُنْ

(م: ۵ / ۱۶۷؛ ۱۶۷)

وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ...

[هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده، با او سخن گوید...] (آیه ۵۱، سورة شوری)

(سورة شوری)

بَانِگُ حَقِّ اِنْدَرِ حِجَابِ وَ بِي حِجَابِ اَنْ دَهْدُ كُو دَادِ مَرِيْمَ رَا زُ جِيْبِ

(م: ۱ / ۱۹۴۳؛ ۱۹۳۴)

سورة زُخْرُفِ

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.

[تا آن‌گاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو

چه همراه بدی بودی.] (آیه ۳۸، سورة زخرف)

آن نقش که مرد و زن ازو نوحه کنانند گَرِ بَيْتَسِ قَرِينِ بُوْد كُنُوْنَ نِعْمَ قَرِينِ شَد
(ک: ۶۴۴ / ۲)

بر توگر پیدا شدی زو عیب و شین زو رمیدی جانت بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ
(م: ۴ / ۱۳۳۵؛ ۱۳۳۵)

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

[فرعون در میان مردمش ندا داد که ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی بینید.] (آیه ۵۱، سوره زخرف)

گَر بـیابد آلتِ فِرْعَوْنِ او که به امر او همی رفت آب جو
(م: ۳ / ۱۰۵۴؛ ۱۰۵۴)

سورة دُخَانِ

كَمْ تَرَ كُوفًا مِن جَنَّاتٍ وَ عِیُونٍ.

[بعد از خود چه باغها و چشمه سارها برجای گذاشتند.] (آیه ۲۵، سوره دخان)

ای در غم بیهوده رو کم تَرَ کُوفَا برخوان وی حرص تو افزوده رو کم تَرَ کُوفَا برخوان
(ک: ۴ / ۱۸۷۲)

وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ.

[و ما بنی اسرائیل را از آن عذاب خوارکننده رهانیدیم.] (آیه ۳۰، سوره دخان)

بازت بخريد لطف نَجَّيْنَا تا لطف و عنایت خدا دیدی
(ک: ۶ / ۲۷۲۳)

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ. طَعَامٌ لِّلْآثِمِينَ.

[هر آینه درخت زَقُّوم. طعام گناهکاران است.] (آیات ۴۴ و ۴۳، سوره دخان)

چون ز دستت زخم بر مظلوم رُست آن درختی گشت ازو زَقُّوم رُست
(م: ۳ / ۳۴۷۲؛ ۳۴۷۱)

سورة جائیه

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَّهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ
عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...

[آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر
گوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند...][آیه ۲۳، سورة جائیه)

هست بر سمع و بصر مُهرِ خدا در حُجُبِ بس صورتست و بس صدا
(م: ۲ / ۶۸۱ ؛ 679)

بر دهان و بر دلش قفلست و بند تانالد با خدا وقت گزند
(م: ۳ / ۱۹۹ ؛ 199)

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند جز مر آنها را که از خود رسته‌اند
(م: ۳ / ۸۳۷ ؛ 837)

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ
عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَنبَغِينَ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوْنَا بِآيَاتِنَا
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

[وگفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست. می میریم و زنده می شویم و ما را جز دهر هلاک
نکند. آنان را بدان دانشی نیست و جز در پنداری نیستند. و چون آیات روشنگر ما بر آنها تلاوت
شود، حجتشان جز این نیست که می گویند: اگر راست می گویند، پدران ما را زنده کنید.][آیات ۲۵
و ۲۴، سورة جائیه)

حُجَّتَشِ اِیْنَسْتِ، گوید هر دمی گری بدی چیزی دگر من دیدمی
(م: ۵ / ۳۹۳۱ ؛ 3930)

سورة محمد

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ
بِالْهُم.

[خدا اعمال کسانی را که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند باطل ساخته است. خدا گناه کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و بدانچه بر محمد نازل شده - که آن حق است و از جانب پروردگارش - ایمان آورده‌اند، از آنها زدود و کارهایشان را به صلاح آورد.] (آیات ۲ و ۱، سوره محمد)

أُمَّةُ الْكُفْرَانِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ أُمَّةُ الْإِيمَانِ أَصْلَحَ بِالْهُمُ

(م: ۵/۹۹۶؛ ۹۹۶)

که اضل اعمالهم ای کافران جستن کامست از هر کام ران

(م: ۵/۹۹۹؛ ۹۹۹)

خوش کند دلشان که اصلح بالهم رد من بعد النوى انزالهم

(م: ۵/۱۰۰۵؛ ۱۰۰۵)

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُواهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ....

[چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید. و چون آنها را سخت فرو کوفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید....] (آیه ۴، سوره محمد)

گر دلش جویم خسیش افزون شود کافران را گفتم حق ضرب الرقاب

(ک: ۱/۳۰۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُنَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.] (آیه ۷، سوره محمد)

یاریت در تو فزاید نه اندرو گفتم حق ان تنصروا الله تنصروا

(م: ۵/۲۳۴۷؛ ۲۳۴۷)

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ
طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى....

[وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که در آن نه‌هایی است از

آب‌هایی تغییرناپذیر و نهرهایی از شیری که طعمش دگرگون نمی‌شود و نهرهایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می‌برند و نهرهایی از عسل مصفی.... [آیه ۱۵، سورة محمد]

رجم چو جوی شیر بین شهوت جوی انگبین

عُمر چو جوی آب دان شوق چو خمر احمری

در تو نهان چهار جو هیچ نبینی‌اش که کُو

همچو صفات و ذات هو، هست نهان و ظاهری

(ک: ۵ / ۲۴۶۴)

بل مکان و لا مکان در حکم او همچو در حکم بهشتی چارچو

(م: ۱ / ۱۵۹۲؛ ۱۵۸۳)

آب صبرت جوی آب خُلد شد جوی شیر خُلد مهر تُست و ود
ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و شوق تو جوی خمر بین

(م: ۳ / ۶۳ - ۳۴۶۲؛ ۶۲ - ۳۴۶۱)

بوکه از تأثیر جوی انگبین شهد گردد در تنم این زهرکین
یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر پرورش یابد دمی عقل اسیر
یا بودکز عکس آن جوهای خمر مست گردم، بو برم از ذوق امر
یا بودکز لطف آن جوهای آب تازگی یابد تن شوره خراب

(م: ۴ / ۲۰ - ۲۵۱۷؛ ۲۰ - ۲۵۱۷)

عرش معدن گاه داد و معدلت چار جو در زیر او پر مغفرت
جوی شیر و جوی شهد جاودان جوی خمر و دجله آب روان

(م: ۵ / ۲۹ - ۱۶۲۸؛ ۲۹ - ۱۶۲۸)

... كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ.

[... آیا بهشتیان همانند کسانی هستند که در آتش جاودانه‌اند و آنان را از آبی جوشان

می‌آشامند چنان‌که روده‌هایشان تکه تکه می‌شود؟] [آیه ۱۵، سورة محمد]

چون سُقُوا مَاءً حَمِيمًا قَطَّعَتْ جملة الأستار مِمَّا أَفْضَعَتْ

(م: ۱ / ۳۶۱۴؛ ۳۶۰۰)

گه ز عکس جوشش آب حمیم آب ظلم کرده خلقان را رمیم
(م: ۴ / ۲۵۲۵؛ 2525)

فاعلم أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...

[پس بدان که هیچ خدایی جز الله نیست...] (آیه ۱۹، سوره محمد)

لا اله كُفْتُ وِإِلَّا اللَّهُ كُفْتُ گوهر احمد رسول الله سُفْتُ
(م: ۱ / ۲۱۶۹؛ 2159)

تیغ لا در قتل غیرحق براند در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت
(م: ۵ / ۹۰-۵۸۹؛ 589 - 90)

تَا نَخْوَانِی لَا وِإِلَّا اللَّهُ رَا در نیابی منهج این راه را
(م: ۵ / ۱۲۴۱؛ 1241)

... أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ...

[... شما برتر هستید خدا با شماست...] (آیه ۳۵، سوره محمد)

حق معیت گفت و دل را مُهر کرد تا که عکس آید به گوش دل نه طرد
(م: ۶ / ۴۱۹۳؛ 4180)

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ
عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا
أَمْثَالَكُمْ.

[آگاه باشید که شما را دعوت می‌کنند تا در راه خدا انفاق کنید. بعضی از شما بخل می‌ورزند؛
و هر کس که بخل ورزد، در حق خود بخل ورزیده است. زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندانید.
و اگر روی برتابید، به جای شما مردمی دیگر آرد که هرگز همسان شما نباشند.] (آیه ۳۸،
سوره محمد)

مَا كَدَايَانِیْمِ وَاللَّهُ الْغَنِي از غنی دان آنچ بینی باگدای
(ک: ۶ / ۲۹۰۲؛ 2902)

سورة فتح

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا.

[ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ام.] [آیه ۱، سورة فتح]

زرین شده طغرای او ز انا فَتَحْنَا هَای او سر کرده صورت‌های او از بحر جان آبگون
(ک: ۴ / ۱۷۸۷)

مُطربا اسرار ما را باز گو قِصّه‌های جانفزا را باز گو
مخزن اِنَّا فَتَحْنَا برگشا سر جان مصطفی را باز گو
(ک: ۵ / ۲۲۲۷)

ای یوسف خوشنام ماخوش می‌روی بر بام ما

إِنَّا فَتَحْنَا الصَّلاَ باز ز بام از در در

(ک: ۱ / ۱۸)

قفل‌های ناگشاده مانده بود از کف اِنَّا فَتَحْنَا برگشود

(م: ۶ / ۱۶۶؛ ۱۶۶)

وقت واگشت حُدیبه به ذل دولت اِنَّا فَتَحْنَا زد دهل

(م: ۳ / ۴۵۰۳؛ ۴۵۰۲)

لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا.

[تا خداگناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از آن برای تو بیامرزد و نعمت خود را

بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید.] [آیه ۲، سورة فتح]

مغفور ما تَقَدَّمَ وَ هم ما تَأَخَّرَ است ایمن ز انقطاع و ز اعراض و ارتداد

(ک: ۷ / ۷)

وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ
عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

[و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند. برگردشان

بدی حلقه زند و خدا بر آنها خشم گرفت و لعنتشان کرد و جهنم را برایشان آماده کرده است و جهنم بدسرانجامی است. [آیه ۶، سوره فتح]

ظَانِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ رَا كَر نَبْرَم سر، بود عین خطا

(م: ۱ / ۳۰۵۰؛ 3037)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

[آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌هایشان است. و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است. و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد. [آیه ۱۰، سوره فتح]

چون یدالله فوق ایدیهم بود دست ما را دست خود فرمود آحد

(م: ۲ / ۱۹۲۰؛ 1918)

تایدالله فوق ایدیهم براند دست او را حق چو دست خویش خواند

(م: ۱ / ۲۹۸۵؛ 2972)

رویدالله فوق ایدیهم تو باش همچو دست حق گزافی رزق باش

(م: ۵ / ۲۷۹۶؛ 2795)

دست بر بالای دستت ای فتی در فن و در زور تا ذات خدا

منتهای دست‌ها دست خداست بحر بی شک منتهای سیل‌هاست

(م: ۴ / ۶۳ - ۳۱۶۲؛ 63 - 3162)

دست تو از اهل آن بیعت شود که یدالله فوق ایدیهم بود

(م: ۵ / ۷۴۰؛ 740)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

[بر کور حرجی نیست، و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست. و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، او را به بهشت‌هایی داخل می‌کند که در آن نهرها روان است. و هر که سر برتابد به عذابی دردآورش عذاب می‌کند. [آیه ۱۷، سوره فتح]

گر تو کوری، نیست بر اعمی حَرَج و ر نه رو، كالصَّبْرُ مَفْتاحُ الْفَرَجِ

(م: ۲ / ۷۰: 70)

گفت یزدان ما عَلَى الْأَعْمَى حَرَج کی نهد بر کس حَرَج رَبُّ الْفَرَجِ؟

(م: ۵ / ۲۹۷۱: 2970)

بار برگیرند چون آمد عَرَجُ گفت حق لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجُ

(م: ۳ / ۶۷۶: 676)

بهر نقصان بدن آمد فَرَجِ در نُبِی که ما عَلَى الْأَعْمَى حَرَجِ

(م: ۲ / ۱۵۴۴: 1541)

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...

[آن‌گاه که کافران تصمیم گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی سپارند، خدا نیز آرامش

خود را بر دل پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد...][آیه ۲۶، سوره فتح)

حمیتی بُد جاهلیت در دماغ بانگ شومی بر دمنشان کرد زاغ

(م: ۳ / ۳۹۵: 395)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...

[محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان

را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشان‌شان اثر

سجده‌ای است که بر چهره آنهاست. این است و صفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای

هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی

و ادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد...][آیه ۲۹، سوره فتح)

مُردن و زنده شدن هر دو وثاق خوش ماست

عجمی وار نترسیم، خوش و منقادیم

رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ آيِدْ هَمْچون آبيم

چو اَشِدَاءَ عَلَي الكُفْرُ بود، پولاديم

(ک: ۲۱ / ۷)

رو اَشِدَاءَ عَلَي الكُفْرَ باش خاك بر دلداري اغيار پاش

(م: ۱۲۵ / ۲؛ ۱۲۴)

كه اَشِدَاءَ عَلَي الكُفْرَ شد با ولي گُل، با عدو چون خار شد

(م: ۲۹۴۴ / ۵؛ ۲۹۴۳)

حق چو سيما را مُعْرِفِ خوانده است چشم عارف سوي سيما مانده است

(م: ۱۲۷۲ / ۱؛ ۱۲۶۷)

گفت حق سيماهُمُ فِي وَجْهِهِمْ زانكه غَمَازست سيما و مُنِّم

(م: ۲۵۷۲ / ۶؛ ۲۵۶۵)

برگها چون شاخ را بشكافتند تا به بالاي درخت اشتافتند

بازبان شَطَّاهُ شَكَرِ خِدا مى سرايد هر بَر و بَرگي جُدا

كه بُپَرورد اصل ما را ذوالعطا تا درخت استغلط آمد و استوي

(م: ۱ / ۵۰ - ۱۳۴۹؛ ۴۵ - ۱۳۴۴)

باز آن جان چونكه محوِ عشق گشت يُعْجِبُ الزَّرَاعُ آمِدْ بَعْدِ كِشْت

(م: ۳۱۸۱ / ۱؛ ۳۱۶۸)

گرچه پنهان بيخ هر بيخ آورست برگ سيماهُمُ وُجُوهُمُ اخضرست

(م: ۲۰۸۲ / ۵؛ ۲۰۸۲)

گفت سيماهم وُجُوهُ كَرْدگار كه بود غَمَاز باران سبزه زار

(م: ۲۷۳۱ / ۶؛ ۲۷۲۳)

سورة حُجرات

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

[هر آینه مؤمنان برادرانند. میان برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت آرد.] (آیه ۱۰، سورة حجرات)

اولاً اخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عنب در بوستان
وز دم المؤمنون إخوه به پند درشکستند و تن واحد شدند

(م: ۲ / ۲۸ - ۳۷۲۷؛ ۱۶ - ۳۷۱۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گمان فراوان بپرهیزید زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است و در کارهای پنهانی یکدیگر جستجو نکنید و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را بخورد، پس آن را ناخوش خواهید داشت و از خدا بترسید زیرا خدا توبه‌پذیر و مهربان است.] (آیه ۱۲، سورة حجرات)

بگذر از ظنّ خطای بدگمان
بدگمان بردیم و کن ما را حلال
گوشت تو خوردیم اندر قیل و قال

(م: ۵ / ۲۲۹۳؛ ۲۲۹۳)

چون ز غیبت و اکل لحم مردمان
شصت سالت سیرئی نامد از آن

(م: ۶ / ۴۳۱۲؛ ۴۲۹۹)

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ است ای وزیر
نیست استم راست، خاصه بر فقیر

(م: ۶ / ۲۵۷۶؛ ۲۵۶۹)

گوشت‌های بندگان حق خوری
غیبت ایشان کنی، کیفر بری

(م: ۳ / ۱۰۷؛ ۱۰۷)

۱. این بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۷ سطر ۲۲ آمده است.

سورة ق

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ.

[آری، ایشان سخن راستی را که بر آنها آمده بود دروغ شمردند. پس در کاری شوریده

افتادند.] (آیه ۵، سورة ق)

تَن مَبِينٍ وَ آَن مَكَن كَان بُكْمٌ وَ صُمٌّ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ

(م: ۶ / ۳۲۰۵؛ 3196)

وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا وَ أَنْبَتْنَا بِهِ جَبَاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ.

[و از آسمان، آبی پربرکت فرستادیم و بدان باغها و دانه‌های درو شدنی رویانیدیم.] (آیه ۹،

سورة ق)

پس بدان کاب مبارک ز آسمان وحی دل‌ها باشد و صدق بیان

(م: ۳ / ۴۳۱۸؛ 4317)

أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.

[آیا از آفرینش نخستین عاجز شده بودیم نه، آنها از آفرینش تازه در شکند.] (آیه ۱۵، سورة

ق)

غیب را ابرئ و آبی دیگرست آسمان و آفتابی دیگرست

ناید آن الاکه بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید

(م: ۱ / ۴۶-۴۵-۲۰۴۵؛ 36 - 2035)

أَيُّهَا الْعُشَّاقُ اقْبَالِي جَدِيدٍ از جهان کهنه نوگر رسید

(م: ۶ / ۱۰۹۸؛ 1095)

هر نفس نو می شود دنیا و ما بی خبر از نوشدن اندر بقا

(م: ۱ / ۱۱۴۹؛ 1144)

در نظرها چرخ بس کهنه و قدید پیش چشمش هر دمی خلق جدید

(م: ۶ / ۴۶۵۶؛ 4643)

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

[ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او

نزدیک‌تریم.] (آیه ۱۶، سورة ق)

نگر آخر دمی در نَحْنُ أَقْرَبُ نظر را تا نَجْبَانِدْ نَجْبِدْ

(ک: ۲ / ۶۶۵)

آنچه حق است أَقْرَبُ از حَبْلِ الْوَرِيدِ تو فکنده تیر فکرت را بَعِيدِ

(م: ۶ / ۲۳۵۸؛ ۲۳۵۳)

خفته می‌بیند عطش‌های شدید آب أَقْرَبُ مِنْهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

(م: ۴ / ۳۲۴۱؛ ۳۲۴۱)

داد خود از کس نخواهم جز مگر زان که او از من به من نزدیکتر

(م: ۱ / ۲۲۰۶؛ ۲۱۹۶)

ما ز خود سوی تو گردانیم سر چون توی از ما به ما نزدیکتر

(م: ۲ / ۲۴۵۳؛ ۲۴۴۸)

بگفت ای جان برو هر جاکه باشی که من نزدیک چون حَبْلِ الْوَرِيدِ

(ک: ۳ / ۱۵۰۹)

نزدیکتر است از تو با تو چه روی بیرون چون برف‌گدازان شو خودراتو ز خود می‌شو

(ک: ۵ / ۲۱۷۲)

خدا با تست حاضر نَحْنُ أَقْرَبُ در آن زلفی و بی آگه چو شانه

(ک: ۵ / ۲۳۴۶)

اگرچه از رگ گردن به بنده نزدیک است خدای دور بود از بر خدادوران

(ک: ۴ / ۲۰۷۳)

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

[تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.]

(آیه ۲۲، سورة ق)

نخوانده‌ای خَتَمَ اللَّهُ خدای مُهْر نهد هم او گشاید مُهْر و برد غطاها را

(ک: ۱ / ۲۳۳)

دو چشم بسته تو در خواب نقش‌ها بینی / دو چشم باز شود پرده آن تماشا را
(ک: ۱/۲۳۳)

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ.

[روزی که جهنم را می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: آیا هیچ زیادتی هست؟] [آیه ۳۰،

سوره ق)

چونک به تبریز چشم شمس حَقَم را بدید

گفت حَقَش پُر شدی گفت که هل مِنْ مَزِيد

(ک: ۲/۸۹۰)

ریختی خون جُنید و گفت اُخْ هَلْ مِنْ مَزِيد

بایزیدی بردمید از هر کجا می‌ریختی

(ک: ۶/۲۷۸۱)

گفته مستان ساقیا هَلْ مِنْ مَزِيد

ساقی از مستان گرو خواهد همی

(ک: ۶/۲۹۱۱)

جامه دِرْدَ ماه از این دستگاه / نعره زند چرخ که هَلْ مِنْ مَزِيد

جمله دنیا نمکستان شده است / تاکه یکی گردد پاک و پلید

(ک: ۷/۱۰)

بر چنین گُلزار دامن مکشید / جُزُو جُزُوَش نعره زن هَلْ مِنْ مَزِيد

(م: ۶/۴۶۶۱؛ ۴۶۴۸)

هم نگرده ساکن از چندین غذا / تاز حق آید مرو را این ندا

سیرگستی سیر گوید نه هنوز / اینت آتش، اینت تابش، اینت سوز

عالمی را لقمه کرد و درکشید / معده‌اش نعره زنان هَلْ مِنْ مَزِيد

(م: ۱/۸۵-۱۳۸۳؛ ۸۰ - ۱۳۷۸)

اَدْخُلُوها بِسَلَامٍ ذَلِكِ يَوْمِ الْاُخْلُوْدِ.

[گویند: در امان از هر عذابی به بهشت داخل شوید. این روز، روز جاودانی است.] [آیه ۳۴،

سوره ق)

سبزه دمیده ز آب بر دل و جان خراب صبح گشاده نقاب ذلک یوم الخلود

(ک: ۲/۸۸۷)

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ.

[پیش از آنها چه مردمی را که نیرومندتر بودند و در شهرها سیر و جستجو می کردند، به

هلاکت آورده ایم. آیا راه گریزی هست؟] (آیه ۳۶، سوره ق)

صد هزاران مرغ پرهاشان شکست و آن کمینگاه عوارض را نه بست

حال ایشان از نَبی خوان ای حریص نَقَّبُوا فیها بین هَلْ مِنْ مَحِیصٍ

(م: ۲/۵۲ - ۳۷۵۱؛ ۴۰ - ۳۷۳۹)

سورة ذاریات

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ.

[و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است.] (آیه ۷، سوره ذاریات)

جانم نشد زینها خنک یا ذالسماء و الجُبک

ای گلرخ و گلزار من ای روضه و ازهار من

(ک: ۴/۱۷۹۱)

روی زرد و پای سست و دل سبک کو غذای والسما ذات الجُبک

(م: ۲/۱۰۸۷؛ ۱۰۸۵)

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ.

[از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته اند.] (آیه ۹، سوره ذاریات)

هم عرب ما هم سبو ما هم مَلِکِ جمله ما يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ

(م: ۱/۲۹۱۵؛ ۲۹۰۲)

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

[اندکی از شب را می خوابیدند و به هنگام سحر استغفار می کردند.] (آیات ۱۸ و ۱۷، سوره

ذاریات)

شَوْ قَلِيلُ النَّوْمِ مِمَّا يَهْجَعُونَ باش در اسحار اَزِيسْتَغْفِرُونَ
(م: ۱/۳۱۹۲؛ 3179)

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

[او نیز در وجود خودتان آیانی بینید؟] (آیه ۲۱، سوره ذاریات)

گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین جمله ذریات را در خود ببین
(م: ۴/۸۰۹؛ 809)

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.

[او رزق شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.] (آیه ۲۲، سوره ذاریات)

چو فرموده است رزقت ز آسمان است زمین شوریدن ای فلاح تاکی
(ک: ۶/۲۶۵۴)

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ بَشْنِيْدَةٍ اندرین پستی چه بر چفسیده‌ای
(م: ۲/۱۹۵۸؛ 1956)

ای نموده تو مکان از لامکان فی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ کرده عیان
(م: ۲/۳۸۱۶؛ 3804)

گر نخواهد بی بدن جان تو زیست فی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ روزی کیست؟
(م: ۵/۱۷۴۲؛ 1742)

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ.

[و آسمان را به نیرو برافراشتیم و حقا که ما تواناییم.] (آیه ۴۷، سوره ذاریات)

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون آیت اِنَّا بَنَيْنَاهَا وَاِنَّا مُوسِعُونَ
(ک: ۴/۱۹۴۸)

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ.

[و زمین را گستردیم، و چه نیکو گسترندگانیم.] (آیه ۴۸، سوره ذاریات)

خُنْکِ آندم که فراش فرشنا اندرین مسجد

درین قندیل دل ریزد ز زیتون خدا روغن

(ک: ۴/۱۸۵۰)

ای که صبرت نیست از دنیایِ دون

صبر چون داری ز نِعَمِ آلهامهدون؟

(م: ۲/۳۰۸۲؛ ۳۰۷۴)

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

[و از هر چیز جفتی بیافریده‌ایم، باشد که عبرت گیرید.] (آیه ۴۹، سورة الذاریات)

حقّ زهر جنسی چو زوجین آفرید پس نتایج شد ز جمعیت پدید

(م: ۶/۵۲۶؛ ۵۲۳)

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ.

[بدین سان بر آنهایی که از این پیش بودند پیامبری مبعوث نشد جز آنکه گفتند: جادوگری

است، یا دیوانه‌ای است.] (آیه ۵۲، سورة ذاریات)

آن خسان که در کثری‌ها مانده‌اند انبیا را ساحر و کثر خوانده‌اند

(م: ۵/۱۹۸۲؛ ۱۹۸۲)

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

[جنّ و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ایم.] (آیه ۵۶، سورة ذاریات)

مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

(م: ۳/۲۹۸۹؛ ۲۹۸۸)

مَنْ از پی اینت نقش کردم تا کِلکِ مرا کنی تو تحسین

(ک: ۴/۱۹۳۲)

چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادتگاهِ گردنِ کشِ سَقَر

(م: ۳/۲۹۸۷؛ ۲۹۸۶)

بهر این آوردمان یزدان برون مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

(م: ۶/۲۵۰۷؛ ۲۵۰۱)

سورة طور

وَالطُّورِ. وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ. وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.

[قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده، در صفحه‌ای گشاده، و قسم به بیت المعمور.]
(آیات ۴ و ۳ و ۲ و ۱، سوره طور)
عجب تو بیت معموری که طوافانش املا کند

عجب تو رَقّ منشوری کز او نوشند شربت‌ها
(ک: ۱ / ۵۵)

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ.

[و قسم به دریای مالا مال.] (آیه ۶، سوره طور)

بحر که مسجور بُود تلخ بُود شور بود در دل ماهی روشش به بود از قند و عَسَل
(ک: ۳ / ۱۳۶۰)

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

[به پاداش کارهایی که کرده‌اید بخورید و بیاشامید. گوارایتان باد.] (آیه ۱۹، سوره طور)

ساقی جانفزای من بهر خدا ز کوثری در سر مست من فکن جام شراب آحمري
ای به زمین ز آسمان آمده چون فرشته‌ای وی ز خطاب اشربوا مغز مرا پیمبری
(ک: ۵ / ۲۴۹۰)

چون دعوت اشربوا پری دادت جولانگه عرصه هوا دیدی
(ک: ۶ / ۲۷۲۳)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ كُلٌّ آمِرٌ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ.

[کسانی که خود ایمان آوردند و فرزندان‌شان در ایمان، پیرویشان کردند. فرزندان‌شان را به
آنها ملحق می‌کنیم و از پاداش عملشان هیچ نمی‌کاهیم که هر کسی در گرو کار خویشتن است.]
(آیه ۲۱، سوره طور)

منتظر می‌باش آن میقات را صدق دان الحاق ذریات را
(م: ۵ / ۳۸۹۸؛ ۳۸۹۷)

اندر آن باغ او چو آمد پیش پیش دید در وی جمله فرزندان خویش
گفت از من کم شد از تو گم نشد بی دو چشم غیب کس مردم نشد
(م: ۳ / ۱۶-۳۴۱۵؛ ۱۵ - ۳۴۱۴)

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ.

[یا می‌گویند: شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.] (آیه ۳۰، سورة الطور)
هرگز شبی تا روز تو در توبه و در سوز تو نابوده مهر اندوز تو از خالق رَیْبَ الْمَنُونِ
(ک: ۴ / ۱۷۸۸)

چون درخت سدره بیخ آور شو از لای رَیْبَ فیه

تا نلرزد شاخ و برگت از دم رَیْبَ الْمَنُونِ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

عقل جزوی گاه چیز، گه نگون عقل کلی آمین از رَیْبَ الْمَنُونِ

(م: ۳ / ۱۱۴۵، ۱۱۴۵)

صحن خانه پر ز خون شد، زن نگون مُرد او و بُرد جان رَیْبَ الْمَنُونِ

(م: ۵ / ۱۳۸۹، ۱۳۸۹)

سورة نجم

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

[قسم به آن ستاره چون پنهان شد، که یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است و سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.] (آیات ۴ و ۳ و ۲ و ۱، سورة نجم)

از ستاره دیده تصریف هوا ناخوشت آید إِذَا النَّجْمِ هَوَىٰ

(م: ۶ / ۹۸، ۹۸)

گر نماید خواجه را ایندم غلط زاوَلِ وَالنَّجْمِ بَرِّخَوَانِ چَندِ خَطِّ

تاکه ما یَنْطِقُ مُحَمَّدٌ عَنِ هَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا بِوَحْيٍ إِحْتَوَىٰ

(م: ۶ / ۸۳-۸۲، ۷۰ - ۴۶۶۹)

آن شه و النَّجْمِ و سلطانِ عَبَسَ لَبِ گزید، آن سَرْدِ دَمِ رَاگفت بس

(م: ۴ / ۲۰۸۲، ۲۰۸۲)

زانکه ما یَنْطِقُ رسولٌ بالهویٰ کی هوا زاید ز معصوم خدا
(م: ۶/ ۱۶۰۶؛ ۱۶۰۲)

ثُمَّ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ.

[سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد.] (آیه ۸، سوره نجم)

ای عشق با توستم وز باده تو مستم وز تو بلند و پستم وقت دَنَىٰ تَدَلَّىٰ
(ک: ۱۸۵/۱)

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.

[تابه قدر دو کمان، یا نزدیک تر و خدا به بنده خود هرچه باید وحی کند وحی کرد.] (آیات

۱۰ و ۹، سوره نجم)

ای قَابِ قَوْسِ مرتبت و آن دولت با مکرمت

کس نیست شاهها محرمت در قرب او ادنی بیا

(ک: ۱۶/۱)

چو بر براق سفر کرد در شب معراج بیافت مرتبه قَابِ قَوْسِ أَوْ أَدْنَىٰ

(ک: ۲۱۴/۱)

ز جان و تن برهیدی بجذبۀ جانان ز قاب و قوس گذشتی بجذب او ادنی

(ک: ۲۱۷/۱)

کسی که شب به خرابات قَابِ قَوْسَيْنِ است درون دیده پرنور او خمار لقاست

ابیتِ عِنْدَ رَبِّی نام آن خرابات است نشان یَطْعَمُ و یَسْقَى هم از پیمبر ماست

(ک: ۴۸۹/۱)

آوانِ قَابِ قَوْسَيْنِ است و ادنی حدیث خرکمان گویم زهی رو

(ک: ۲۱۸۳/۵)

ای شاه شمس مفخر تبریز بی نظیر در قَابِ قَوْسِ قُرب و در ادنی چگونه ای

(ک: ۲۹۸۷/۶)

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ.

[که آرامگاه بهشت نزد آن درخت است.] (آیه ۱۵، سوره نجم)

آن جان جان افزاست این یا جنۃ المأوی است این

ساقی خوب ماست این، یا باده جانی است این

(ک: ۴ / ۱۷۹۲)

شوره‌ام را سبزه‌ای پیدا شود خار زارم جَنَّتِ مأوی شود

(م: ۴ / ۲۵۲۱؛ ۲۵۲۱)

چون نخواهی من کفیلیم مر ترا جَنَّتِ المأوی و دیدارِ خدا

(م: ۶ / ۳۳۴؛ ۳۳۴)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ.

[چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.] (آیه ۱۷، سوره نجم)

چو در ما زاغ بگریزی شود زاغ تو شهبازی

که اکسیر است شادی ساز او را کآن دهانستی

(ک: ۵ / ۲۵۱۹)

آفتابا زکوة نور تو است آنچه این آفتاب کرد ابلاغ
صد هزار آفتاب دید احمد چون ترا دیده بود او ما زاغ

(ک: ۳ / ۱۳۰۰)

از دو عالم دو دیده بر دوزم این من از مصطفی بیاموزم
سرّ ما زاغ و ما طغی را من جز از او از کجا بیاموزم

(ک: ۴ / ۱۷۵۸)

چون کرد بر عالم‌گذر سلطان ما زاغ البصر نقشی بدید آخر که او بر نقش‌ها عاشق نشد

(ک: ۲ / ۵۲۳)

ز آن محمّد شافع هر داغ بود که ز جز شه چشم او ما زاغ بود

(م: ۶ / ۲۸۶۹؛ ۲۸۶۱)

عقل کل را گفت ما زاغ البصر عقل جزوی می‌کند هر سو نظر
آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم و دل بر بست روز امتحان

(م: ۱ / ۳۹۶۴؛ ۳۹۴۶)

چشم ما زاغش شده پر زخم زاغ چشم نیک از چشم بد با درد و داغ
(م: ۴ / ۲۶۴۰؛ 2640)

چشم ظاهر ضابط حلیه بشر چشم سر حیران ما زاغ البصر
(م: ۵ / ۳۶۰۵؛ 3604)

... إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.

[... و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست.] (آیه ۲۸، سوره نجم)

ظَنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ خَوَاندهای وز چنان برقی ز شرقی ماندهای
(م: ۶ / ۴۱۱۸؛ 4105)

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.

[و اینکه: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست.] (آیه ۳۹، سوره نجم)

چون نکرد آن کار مزدش هست لا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
(م: ۴ / ۲۵۴۵؛ 2545)

قدر همت باشد آن جهد و دعا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
(م: ۴ / ۲۹۱۲؛ 2912)

باز آمد او به هوش اندر دعا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
(م: ۴ / ۳۵۰۳؛ 3503)

قبله از دل ساخت آمد در دعا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
(م: ۶ / ۱۹۸۹؛ 1984)

وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى.

[و پایان راه همه، پروردگار توست.] (آیه ۴۲، سوره نجم)

دست شد بالای دست این تا کجا تا به یزدان که الیه المنتهی
(م: ۳ / ۹۶۷؛ دفتر سوم - 967)

سورة قَمَرٌ

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ آتَشَقَّ الْقَمَرُ.

[قیامت نزدیک شد و ماه دوپاره گردید.] [آیه ۱، سورة قمر]

آفتاب آمد که انشق القمر بشنو این فرمان اعلیٰ روز شد

(ک: ۲/ ۸۱۶)

دست من بنمود برگردون هنر مقرر بر خوان که انشق القمر

(م: ۲/ ۱۹۲۲؛ ۱۹۲۰)

خامش کن و کوتاه کن نظاره آن ماه کن آن مه که چون بر ماه زد از نورش انشق القمر

(ک: ۳/ ۱۱۷۲)

سایه خواب آرد ترا همچون سمر چون بر آید شمس انشق القمر

(م: ۱/ ۱۱۸؛ ۱۱۸)

گر ترا اشکال آید در نظر پس تو شک داری در انشق القمر

(م: ۱/ ۱۰۸۲؛ ۱۰۷۷)

زور جان کوه کن شق حجر زور جان جان در انشق القمر

(م: ۱/ ۱۴۸۴؛ ۱۴۷۸)

کافران دیدند احمد را بشر چون ندیدند از وی انشق القمر؟

(م: ۲/ ۱۶۰۹؛ ۱۶۰۶)

از قرح در پیش مه بستی کمر زان همی رنجی ز و انشق القمر

(م: ۶/ ۹۶؛ ۹۶)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ.

[ما بر آنها در روزی نحس و طولانی بادی سخت فرستادیم.] [آیه ۱۹، سورة قمر]

همچنین این باد را یزدان ما کرده بُد بر عاد همچون اژدها

(م: ۱/ ۳۳۵۰؛ ۳۳۳۶)

عاد را تو باد دادی در جهان درفکندی در عذاب و اندهان

(م: ۲/ ۲۶۶۹؛ ۲۶۶۲)

کیست کو نشنید احوال ثمود و آنکه صرصر عادیان را می ربود

(م: ۳/ ۲۸۲۳؛ ۲۸۲۲)

برگروه عاد صرصر می‌کند	باز بر هوش مُعطر می‌کند
(م: ۴ / ۱۳۳ ؛ ۱۳۳)	
باد را دیدی که با عادن چه کرد	آب را دیدی که در طوفان چه کرد
(م: ۴ / ۷۸۴ ؛ ۷۸۴)	
هم نگر سازید بهر قوم عاد	زود خیزی تیزرو، یعنی که باد
(م: ۶ / ۲۱۷۲ ؛ ۲۱۶۷)	
همچو عادش بر برد باد و کُشد	نه سلیمان است تا تختش کُشد
(م: ۶ / ۶۸۷ ؛ ۴۶۷۴)	
عاد را آن باد ز استکبار بود	یار خود پنداشتند، اغیار بود
چون بگردانید ناگه پوستین	خردشان بشکست آن بئس آلقرین
(م: ۶ / ۹۱ - ۹۰ ؛ ۴۶۹۰ - ۷۸ - ۴۶۷۷)	

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ.

[اما بر آنها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند آن علف‌های خشک آغل گوسفند شدند.] (آیه ۳۱، سوره قمر)

هم نگر سازید از بهر تمود	صیحه‌یی که جانیشان را در رُبود
(م: ۶ / ۲۱۷۱ ؛ ۲۱۶۶)	

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ.

[در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا.] (آیه ۵۵، سوره قمر)

جان برهد ز کُندها زین همه تخته بندها	مَقْعَدِ صِدْقٍ برود صادق حق گذار من
(ک: ۴ / ۱۸۳۵)	
پاسبان در تو ماه برین بام فلک	تو که در مَقْعَدِ صدقی چو شه اندر وطنی
(ک: ۶ / ۲۸۸۹)	
خیز بر آسمان برآ، با ملکان شو آشنا	مَقْعَدِ صِدْقٍ اندر آ خدمت آن ستانه کن
(ک: ۴ / ۱۸۲۱)	
مَقْعَدِ صدقی که صدیقان درو	جمله سرسینند و شاد و تازه رو
(م: ۴ / ۱۷۶۹ ؛ ۱۷۶۹)	

و آن عظیمُ الْخُلُقِ او کان صفدرست	بى تَغْيِيرِ مَقْعَدِ صِدْقِ اندرست
مَقْعَدِ صِدْقِي، نه ايوانِ دروغ	بادهِ خاصِي، نه مستِيّ ز دروغ
مَقْعَدِ صِدْقِ و جليش حق شده	رسته زين آب و گِلِ آتشکده
بعد از آن قُوتِ نماند، افتاد پيش	مَقْعَدِ صِدْقِ او ز صِدْقِ عشقِ خویش
(م: ۴ / ۳۷۸۷؛ 3787)	(م: ۵ / ۷۰-۱۷۶۹؛ 70 - 1769)
(م: ۵ / ۳۸۲۱؛ 3820)	

سورة رَحْمَن

الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ.

[خدای رحمان، قرآن را تعليم داد.] (آیات ۲ و ۱، سورة رَحْمَن)

ملك بخشد مالک الملک از کرم	عِلْمٌ بخشد عِلْمَ الْقُرْآنِ بلى
مصطفایی کو که جسمش جان بود	تا که رَحْمَنُ عِلْمَ الْقُرْآنِ بود
(ک: ۶ / ۲۸۹۶)	(م: ۳ / ۵۹۳؛ 593)

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ.

[و گیاه و درخت سجده اش می کنند.] (آیه ۶، سورة رَحْمَن)

خوشه ها از سُست پایي رو نهاده بر زمین	غوره اش شیرین شد آخر از خطابِ يَسْجُدَانِ
(ک: ۴ / ۱۹۴۰)	

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ.

[آسمان را برافراخت و ترازو را بر نهاد.] (آیه ۷، سورة رَحْمَن)

حق تعالی داد میزان را زبان	هین ز قران سورة رَحْمَنِ بخوان
(م: ۵ / ۱۴۰۰؛ 1400)	

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ.

[آدمی را از گل خشک شده‌ای چون سفال بیافرید.] (آیه ۱۴، سوره رَحْمَن)
 یک قطره از آن بحر جدا شد که جدا نیست کادم ز تک صَلَّصَل فَخَّار برآمد
 (ک: ۲ / ۶۳۹)

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ.

[و جن را از شعله‌ای بی دود بیافرید.] (آیه ۱۵، سوره رَحْمَن)
 آنکه ز نار زاده بد همچو بلیس نار شد و آنکه ز نور زاده بُد هم سوی نور می‌رود
 (ک: ۲ / ۵۵۲)
 جتنی از نار است، کی ماند به نار؟ از بُخارست ابرو نَبُود چون بخار
 (م: ۵ / ۳۹۸۲؛ ۳۹۸۱)

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ.

[دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند، میانشان حجابی است تا به هم در نشوند.] (آیات ۲۰ و ۱۹، سوره رَحْمَن)

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان در میانشان بَرزَخ لَا يَبْغِيَانِ
 (م: ۱ / ۲۹۸؛ ۲۹۷)

بحر را نیمیش شیرین چون شکر طعم شیرین رنگ روشن چون قمر
 نیم دیگر تلخ همچون زهر مار طعم تلخ و رنگ مُظلم همچو قار
 هر دو بر هم می‌زنند از تحت و اوج بر مثال آب دریا موج موج
 (م: ۱ / ۸۸-۸۷؛ ۲۵۸۶؛ ۷۶ - ۲۵۷۴)

بحرِ تن ز بحرِ دل بر هم زنان در میانشان بَرزَخ لَا يَبْغِيَانِ
 (م: ۲ / ۱۳۷۴؛ ۱۳۷۱)

بحرِ جانِ افزا و بحرِ پُر حَرَج در میانِ هر دو بحر این لب مَرَج
 (م: ۶ / ۳۲۹۵؛ ۴۲۸۲)

اهل نار و خلد را بین هم دکان در میانشان بَرزَخ لَا يَبْغِيَانِ
 (م: ۱ / ۴۵۸۲؛ ۲۵۷۰)

این زمین و این زمان بیضه است و مرغی کندروست
 مُظْلِم و اشکسته پر باشد حقیر و مُسْتَهان
 کفر و ایمان دان در این بیضه سپید و زرده را
 واصل و فارق میانشان برزخ لا یَبْعیان
 بیضه را چون زیر پَرّ خویش پرورد از کرم
 کفر و دین فانی شد و شد مرغ وحدت پریشان
 (ک: ۴ / ۱۹۴۰)

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.

[هرکس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر روز در کاری است.]
 (آیه ۲۹، سورة رَحْمَن)

كُلُّ إِصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ كُلُّ شَيْءٍ عَن مُرَادٍ لَا يَحِيدُ
 (م: ۳ / ۱۶۴۱؛ ۱۶۴۰)

بهر این فرمود رَحْمَن ای پسر كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ای پسر
 (م: ۱ / ۱۸۳۰؛ ۱۸۲۱)

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بخوان مرو را بی کار و بی فعلی مدان
 (م: ۱ / ۳۰۸۴؛ ۳۰۷۱)

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا
 لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ.

[ای گروه جتیان و آدمیان، اگر می توانید که از کناره های آسمانها و زمین بیرون روید،
 بیرون روید. ولی بیرون نتوانید رفت مگر با داشتن قدرتی.] (آیه ۳۳، سورة رَحْمَن)

هر دو در زندان این نادانیند که پری و آدمی زندانیند
 تَسْتَطِيعُوا تَنْفُذُوا را باز دان مَعْشَرَ الْجِنِّ سورة رَحْمَن بخوان
 (م: ۱ / ۳۳-۳۲؛ ۱۹۳۲-۲۴؛ ۱۹۲۳)

لَيْسَ لِجِنَّ وَلَا لِإِنْسٍ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ حَبْسِ أَقْطَارِ الزَّمَنِ
 لَا نَفُوذَ إِلَّا بِسُلْطَانِ الْهُدَى مِنْ تَجَاوِيفِ السَّمَوَاتِ الْعُلَى
 (م: ۶ / ۳۰-۲۹؛ ۲۲۹-۲۲۸؛ ۲۲۹-۲۲۸)

می زن آن حلقه در و برباب بیست از سوی بام فلکتان راه نیست
(م: ۴ / ۳۳۲۸؛ ۳۳۲۸)

در نُبی ان اسْتَطَعْتُمْ فَنُفِدُوا این سخن با جن و انس آمد ز هو
(م: ۶ / ۴۵۲۶؛ ۴۵۱۳)

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالتَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ.

[کافران را به نشان صورتشان می شناسند و از موی جلو سر و پاهایشان می گیرند.] (آیه ۴۱،

سوره رحمن)

حق چو سیما را معرف خوانده است چشم عارف سوی سیما مانده است
(م: ۱ / ۱۲۷۲؛ ۱۲۶۷)

سورة واقعه

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ.

[آنها که سبقت بسته بودند و اینک پیش افتاده اند.] (آیه ۱۰، سوره واقعه)

مُثْقَلَانِ خَاكٍ بَرِّ جَا مَانَدَنَد سَابِقُونَ السَّابِقُونَ در رانددند
(م: ۵ / ۳۷۴۰؛ ۳۷۳۹)

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ.

[با قدح ها و ابریق ها و جام هایی از شرابی که در جوی ها جاری است.] (آیه ۱۸، سوره واقعه)
نوشد لب صدیقش ز اکواب و اباریقش در خم تقی یابی آن باده نابی را
(ک: ۱ / ۷۸)

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ.

[اما اصحاب سعادت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟] (آیه ۲۷، سوره واقعه)

پایه ای چند ار بر آیی باشی اصحاب الیمین و رسی بر بام خود السابِقُونَ السَّابِقُونَ
(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ.

[و این سوگندی است - اگر بدانید - بزرگ.] [آیه ۷۶، سوره واقعه]

به جان تو که سوگند عظیم است که جانم بی تو در بند عظیم است
(ک: ۱ / ۳۴۴)

لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.

[که جز پاکان دست بر آن نزنند.] [آیه ۷۹، سوره واقعه]

جد طلب آسیب او ای ذوفنون لا يَمْسُ ذَاكَ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
(م: ۵ / ۳۷۹ ؛ ۳۷۹)

تاز چونی غسل ناری تو تمام هین برین مصحف منه کف ای غلام
(م: ۶ / ۱۱۹۹ ؛ ۱۱۹۵)

و نَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ.

[ما از شما به او نزدیکتریم ولی شما نمی بینید.] [آیه ۸۵، سوره واقعه]

در نگر در شرح دل در اندرون تا نیاید طعنه لا تُبْصِرُونَ
(م: ۵ / ۱۰۷۲ ؛ ۱۰۷۲)

سورة حدید

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

[اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.] [آیه ۳، سوره حدید]

در تو نهان چهار جو هیچ نبینیش که کو

همچو صفات و ذات هو هست نهان و ظاهری

(ک: ۵ / ۲۴۶۴)

هم طلب از توست و هم آن نیکوی ما کیم؟ اول توی، آخر توی

(م: ۶ / ۱۴۴۳ ؛ ۱۴۳۹)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجِعُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَ

اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. هرچه را در زمین فرو رود و هرچه را از زمین بیرون آید و هرچه را از آسمان فرو آید و هرچه را بر آسمان بالا رود، می‌داند و هر جا که باشید همراه شماست و به هر کاری که می‌کنید بیناست.] (آیه ۴، سوره حدید)

وَ هُوَ مَعَكُمْ يَعْنِي بِا تَسْتِ دَرِيْنِ جُسْتِنِ

آنکه که تو می‌جویی هم در طلب او را جو

(ک: ۵/۲۱۷۲)

إِنَّ الْمُصْذِقِينَ وَالْمُصْذِقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ.

[خدا به مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده‌ای که به خدا قرض الحسنه می‌دهند، دوچندان پاداش می‌دهد؛ و نیز آنها را اجری نیکوست.] (آیه ۱۸، سوره حدید)

چه پادشاست که از خاک پادشا سازد ز بهر یک دو گدا خویشان گدا سازد
به آقرضوا الله کدیه کند چو مسکینان که تا ترا بدهد ملک و متکا سازد
(ک: ۲/۹۰۹)

بگیر کیسه پر زر به آقرضوا الله آی قراضه قرض دهی صد هزارکان گیری
(ک: ۶/۳۰۵۷)

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ
وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرِيهِ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ...

[بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی و افزون‌جویی در اموال و اولاد. همانند بارانی به وقت است که رویدنی هایش کافران را به شگفت افکند. سپس پژمرده می‌شود و بینی که زردگشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است...] (آیه ۲۰، سوره حدید)

حُطامِ خَوَانِدِ خِدا اَیْنِ حَشِیْشِ دُنْیَا رَا

دَرِیْنِ حَشِیْشِ چَوِ حِیَوَانِ چِه ژَاژِ مِیِ خَائِیْدِ

(ک: ۲/ ۹۴۵)

سَابِقُوا اِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...

[برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان بر یکدیگر پیشی بگیرید...] (آیه ۲۱، سورة حدید)
صَدَقَ جَانِ دَادِنِ بُوْدِ هَیْنِ سَابِقُوا اَزْ نُسْبِیِ بَرِ خَوَانِ رَجَالٌ صَدَقُوا

(م: ۵/ ۳۸۲۲؛ 3821)

لِکَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَافَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْتُكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

[تا بر آنچه از دستتان می رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می آید شادمانی نکنید. و

خدا هیچ متکبر خود ستاینده ای را دوست ندارد.] (آیه ۲۳، سورة حدید)

اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من هستم

بِرَأْسِ سِرِّ سِرِّ جَوْدِ مَنْ كِه لَا تَأْسُوا نَمُوْدِسْتُمْ

(ک: ۳/ ۱۴۲۰)

قَالَ لَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَافَاتِكُمْ اِذْ بَدِئْتُ بِدَرْ خُرُوقٍ لِحِجَابِ

(ک: ۱/ ۳۲۰)

گفت لَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَافَاتِكُمْ اِنْ اَتَى السَّرْحَانَ وَ اَرْدَى شَاتِكُمْ

(م: ۳/ ۳۲۶۵؛ 3264)

اسیر درد و حسرت را بده پیغام لَا تَأْسُوا قَتُولِ عَشْقِ حَسَنَتِ رَا اَزِیْنِ مَقْتَلِ بَه قَاتِلِ كَشِ

(ک: ۳/ ۱۲۲۳)

شاهِ لَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَافَاتِكُمْ كِی شُوْدِ اَزِ قَدْرَتِشِ مَطْلُوبِ كَمِ؟

(م: ۶/ ۵۵۹؛ 556)

نیستم او میدوار از هیچ سُو وَ اَنْ كَرَمِ مِیِ كَوِیْدِمِ لَا تَأْسُوا

(م: ۶/ ۴۷۵۴؛ 4741)

... وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...

[... و شما را نوری عطا کند که در روشنایی آن راه بجویید...] (آیه ۲۸، سورة حدید)

من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم پیش و پس
(م: ۱ / ۳۳؛ 33)

سورة مُجَادِلَه

اِتَّخَذُوا اٰيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.

[از سوگندهایشان سپری ساخته‌اند. و از راه خدا رویگردان شده‌اند. پس برای آنهاست عذابی خوارکننده.] (آیه ۱۶، سورة مجادله)

هر منافق مُصْحَفی زیر بغل سوی پیغمبر بیاورد از دغل
بهر سوگندان که آیمان جُنَّتی است ز آنکه سوگند آن کژان را ستی است
(م: ۲ / ۸۰-۸۱؛ ۲۸۷۹؛ 72 - 2871)

چون خدا سوگند را خواند سپر کی نهد اسپر ز کف پیکارگر؟
(م: ۲ / ۲۸۹۴؛ 2886)

سورة حَشْرِ

هُوَ الَّذِي اَخْرَجَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ يَخْرُجُوْا وَظَنُّوا اَنْهُمْ مَا نَعْتُهُمْ خُصُوْنُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَاَتٰهُمْ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوْا وَقَدَفَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ يُجْرِبُوْنَ بِيُوْتَهُمْ بِاَيْدِيْهِمْ وَاَيْدِي الْمُوْمِنِيْنَ فَاَعْتَبِرُوْا يَا اُولِي الْاَبْصٰرِ.

[اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه‌هایشان بیرون راند و شما نمی‌پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می‌پنداشتند حصارهاشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی‌کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان‌که خانه‌های خود را به‌دست خود و به‌دست مؤمنان خراب می‌کردند. پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.] (آیه ۲، سورة حشر)

ندای فَاَعْتَبِرُوا بشنوید اولوالابصار نه کودکید سر آستین چه می‌خایید
(ک: ۲ / ۹۴۵)

نیشته است خدا گرد چهره دلدار خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار
(ک: ۱۱۳۶/۳)

لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٍّ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بَأْنَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

[آنان همگی با شما به جنگ نیبوندند مگر در قریه‌هایی که با رویشان باشد، یا از پس دیوار،
آنها سخت با یکدیگر دشمنند. تو یکدل می‌پنداریشان و حال آنکه دل‌هایشان از هم جداست، که
مردمی بی‌خردند.] (آیه ۱۴، سورة حشر)

گفت حق ز اهل نفاق ناسدید باسُهُمْ ما بینهُم بأس شدید

(م: ۴۰۰۳/۳؛ 4002)

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ.

[همانند شیطان که به آدمی گفت: کافر شو. چون کافر شد، گفت: من از تو بی‌زام. من از خدا،
آن پروردگار جهانیان می‌ترسم.] (آیه ۱۶، سورة حشر)

تا تو بودی آدمی دیواز پیت می‌روید و می‌چشانید اومیت
چون شدی در خوی دیوی استوار می‌گریزد از تو دیوای نابکار
آنگه اندر دافعت آویختند چون چنین گشتی همه بگریختند

(م: ۱۸۶/۱ - ۸۵ - ۱۸۸۴؛ 77 - 76 - 1875)

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ.

[اهل آتش و اهل بهشت با هم برابر نیستند. اهل بهشت خود کامیافتگانند.] (آیه ۲۰، سورة
حشر)

چون گنی از خلد در دوزخ قرار غافل از لا یستوی اصحاب نار

(م: ۳۳۳/۲؛ 332)

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...

[اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده
می‌دید...] (آیه ۲۱، سورة حشر)

که لو آنز لنا کتاباً للجبل لَأَنْصَدَعُ ثُمَّ انْقَطَعَ ثُمَّ ارْتَحَلَ
(م: ۲ / ۵۱۱ ؛ ۵۰۹)

سورة ممتحنه

قَدْ يَتَسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.
[همچنان که آن کافرانی که اینک درگورند از آخرت نومیدند.] (آیه ۱۳، سورة ممتحنه)
تا چنان نومید شد جانشان ز نور که روان کافران ز اهل قبور
(م: ۳ / ۴۳۹ ؛ ۴۳۸)

سورة صف

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
[خدا را تسبیح گویند هرچه در آسمانها و در زمین است، و اوست پیروزمند و حکیم.]
(آیه ۱، سورة صف)

سبح لله هست اشتابشان تنقیه تن می کنند از بهر جان
(م: ۵ / ۳۸۶ ؛ ۳۸۵)

وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ
مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا
سِحْرٌ مُّبِينٌ.

[و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از
من بوده است تصدیق می کنم. و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است، بشارتتان
می دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند: این جادویی است آشکار.] (آیه ۶،
سورة صف)

خاموش باش اگرچه به بشرای احمدی همچون مسیح ناطق طفل گواره ایم
(ک: ۴ / ۱۷۰۹)

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

[می خواهند نور خدا را به دهانهایشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده نور خویش است، اگرچه کافران را ناخوش آید.] (آیه ۸، سورة صف)

هر آنکه پُف کند او بر چراغ موهبتم بسوزد آن سرو ریشش چو هیزم موقود
(ک: ۲/ ۹۱۴)

شمع حق را پُف کنی تو ای عجوز هم تو سوزی هم سرت ای گنده پوز
(م: ۶/ ۲۰۸۳؛ ۲۰۷۸)

سورة جُمُعَة

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

[مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی کنند مثل آن خر است که کتاب هایی را حمل می کند. بدمثلی است مثل مردمی که آیات خدا را دروغ می شمرده اند. و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.] (آیه ۵، سورة جمعه)

گفت ایزد یحْمِلُ اسْفَارَهُ بار باشد علم کان نبود ز هو
(م: ۱/ ۳۴۶۲؛ ۳۴۴۸)

سالها گوید خدا آن نان خواه همچو خر مُصْحَف کشد از بهر کاه
(م: ۲/ ۵۰۲؛ ۵۰۰)

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

[بگو: ای قوم یهود، هرگاه می پندارید که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر، پس تمنا می مرگ کنید اگر راست می گوئید.] (آیه ۶، سورة جمعه)

در نُبی فرمود کای قوم یهود صادقان را مرگ باشد گنج و سود
همچنانکه آرزوی سود هست آرزوی مرگ بردن زان بهست

ای جهودان بهر ناموس کسان بگذرانید این تَمَنَّى بر زبان
(م: ۱ / ۸۵-۳۹۸۳؛ 70 - 3968)

چون تَمَتُّوا مَوْتَ گفتم ای صادقین صادقم، جان را برافشانم برین
(م: ۳ / ۳۹۳۸؛ 3937)

فَإِذَا فُضِّبَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَاتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...

[و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید رزق خدا را طلب کنید...] (آیه ۱۰، سوره جمعه)

وَ أَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ است امر تا نباید غصب کردن همچو نمر
(م: ۵ / ۲۳۸۴؛ 2384)

سورة مُنَافِقُونَ

... وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

[... عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است. ولی منافقان نمی دانند.] (آیه ۸، سوره منافقون)

عزّت آن اوست و آن بندگان ز آدم و ابلیس برمی خوان نشانش
(م: ۳ / ۱۰۸۰؛ 1080)

سورة تَغَايُنِ

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[اوست که شما را بیافرید. بعضی از شما کافر، و بعضی مؤمنند. و کارهایی را که می کنید می بیند.] (آیه ۲، سوره تغابن)

گفت یزدانت فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ باز مِنْكُمْ كَافِرٌ گبر کهن
(م: ۲ / ۶۰۸؛ 606)

رَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَسُبُّعَنَّا ثُمَّ لَنَنْبَأَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ

عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

[کافران پنداشتند که آنها را زنده نمی‌کنند. بگو: آری به پروردگارم سوگند که شما را زنده می‌کنند تا به کارهایی که کرده‌اید آگاه سازند. و این بر خدا آسان است.] [آیه ۷، سورة تغابن]
 کوه را که کند اندر نظر مرد قضا کاه را کوه کند ذاک عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
 (ک: ۳ / ۱۰۹۰)

سورة تحریم

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ
 عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا.

[شاید اگر شما را طلاق گوید پروردگارش به جای شما زنانی بهتر از شما پیش بدهد. زنانی مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه‌کننده، اهل عبادت و روزه گرفتن، خواه شوهر کرده، خواه باکره.] [آیه ۵، سورة تحریم]

حوریان بین نوریان بین زیر این ازرق تتق

مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ

چون طلاق تن بدادی حور بینی صف زده

مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ

(ک: ۱ / ۳۸۶)

حَبَدًا أَرْوَاحِ إِخْوَانِ ثِقَاتٍ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ

(م: ۵ / ۳۴۹؛ 349)

... عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ
 رَبَّنَا انْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ أَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[... باشد که پروردگارتان گناهانتان را محو کند و شما را به بهشت‌هایی داخل کند که در آن نهرها جاری است. در آن روز، خدا پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده‌اند فرو نگذارد، و

نورشان پیشاپیش و سمت راستشان در حرکت باشد. می‌گویند: ای پروردگار ما، نور ما را برای ما به کمال رسان و ما را بیمارز، که تو بر هر کاری توانا هستی. [آیه ۸، سوره تحریم]

يَوْمَ لَا يُخْزِي النَّبِيَّ رَاسِت دَان نَوْر يَسْعَى بَيْنَ اَيْدِيهِمْ بِخَوَان

(م: ۴ / ۶۱۱ ؛ 611)

سورة مُلْك

الَّذِي خَلَقَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ
هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ.

[آنکه هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید. در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی. پس بار دیگر نظر کن، آیا در آسمان شکافی می‌بینی؟] (آیه ۳، سوره ملک)

چون شکافم آسمان را در ظهور چون بگویم هل ترى فيها فطور

(م: ۱ / ۳۶۴۳؛ 3629)

اندرین گردون مکرر کن نظر ز آنکه حق فرمود ثم ارجع بصر
یک نظر قانع مشو زین سقف نور بارها بنگر، ترى هل من فطور

(م: ۲ / ۵۵ - ۲۹۵۴؛ 47 - 2946)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ
السَّعِيرِ.

[ما آسمان فروردین را به چراغ‌هایی بیاراستیم و آن چراغ‌ها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجه آتش سوزان آماده کرده‌ایم.] (آیه ۵، سوره ملک)

همچو ستاره سوی شیطان کفر نلفظ زنایم و شرار آمدیم

(ک: ۴ / ۱۷۷۳)

بجه بجه چو شهاب از برای کشتن دیو چو زاختری بجهی قلب آسمان باشی

(ک: ۶ / ۳۰۹۰)

برای پاسبانی را بکوب آن طبل جانی را برای دیورانی را شهب انداز شیطان شو

(ک: ۵ / ۲۱۶۴)

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

[آیا آنکه آفریده نمی داند؟ حال آنکه او باریک بین و آگاه است.] (آیه ۱۴، سورة ملك)
گفت الا يعلم هواك من خلق إن في نجاواك صدقاً أم ملقى

(م: ۳ / ۴۷۹ ؛ 479)

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

[آیا آن کس که نگونسار بر روی افتاده راه می رود، هدایت یافته تر است یا آن که بر پای ایستاده و بر راه راست می رود؟] (آیه ۲۲، سورة ملك)

بعد از آن يَمْشِي سَوِيًّا مُسْتَقِيمٍ نى عَلَىٰ وَجْهِهِ مُكِبًّا أَوْ سَقِيمٍ

(م: ۳ / ۱۵۱۵ ؛ 1514)

در روش يَمْشِي مُكِبًّا خود چرا چون همی شاید شدن در استوا

(م: ۶ / ۲۶۱۷ ؛ 2610)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ.

[بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟] (آیه ۳۰،

سورة ملك)

مقرئى مى خواند از روی کتاب	مَاؤُكُمْ غَوْرًا ز چشمه بندم آب
آب را در غورها پنهان کنم	چشمه ها را خشک و خشکستان کنم
آب را در چشمه که آرد دگر	جز من بی مثل و با فضل و خطر

(م: ۲ / ۳۸-۳۶-۳۵ ؛ 1633)

فایده دیگر که هر خشتی کزین	بِرَكَّتُمْ، آیم سويِ ماءٍ مَعِينٍ
----------------------------	------------------------------------

(م: ۲ / ۱۲۰۹ ؛ 1206)

گیل برآرند اول از قعر زمین	تابه آخر برکشی ماءٍ مَعِينٍ
----------------------------	-----------------------------

(م: ۲ / ۱۸۳۳ ؛ 1831)

یاگواه و حجتی بنما که این	جنس آبست و از آن ماءٍ مَعِينٍ
---------------------------	-------------------------------

(م: ۲ / ۳۶۰۷ ؛ 3595)

چاره نبود هم جهان را از چمین	لیک نبود آن چمین ماءٍ مَعِينٍ
------------------------------	-------------------------------

(م: ۴ / ۱۱۹ ؛ 119)

نیست آتش، هست آن ماءِ مَعین و آن دگر از مکر آبِ آتشین
(م: ۵ / ۴۵۳ ؛ 453)

هر شمالی را یمینی او دهد بحر را ماءِ مَعینی او دهد
(م: ۵ / ۲۱۵۹ ؛ 2159)

سورة قَلَم

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ.

[نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.] (آیه ۱، سورة قلم)

گر چو نونی در رکوع و چون قلم اندر سجود

پس تو چون نون و قلم پیوند با ما یَسْطُرُونَ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

تا مُشْرِفِ گردی از نون والقلم تا بکار در تو تخم آن ذوالکرم

(م: ۵ / ۱۹۶۴ ؛ 1964)

فَسْتَبْصِرْ وَ يُبْصِرُونَ... وَ ذُو لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ.

[زودا که تو ببینی و آنها نیز ببینند... دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند.] (آیات ۹ و ۵،

سورة قلم)

چشم شوخ سَوْفَ يُبْصِرْ باش پیش از يُبْصِرُونَ

چون مداهن نرمسازی چیست پیش يُدْهِنُونَ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

سَسِئِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ.

[زودا که بر بینی اش داغ گذاریم.] (آیه ۱۶، سورة قلم)

سَرِّ دل تو جز وَلَا تا نبود که بی گمان بر سر بینیت کند سِرِّ دلت علامتی

(ک: ۵ / ۲۴۷۶)

گفت یزدان زان کسِ مکتومِ او شَلَّه یی سازیم بر خُرْطُومِ او

(م: ۶ / ۱۴۳۲ ؛ 1428)

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ.

[پس شب هنگام که به خواب بودند آفتی از آسمان آمد.] (آیه ۱۹، سورة قلم)

بنگر آن باغ سیه گشته زطاف طائفٌ مکر ایشان باغ ایشان سوخته هُم نائمون

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ.

[و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را با چشمان خود به سر در آورند و

می گویند که او دیوانه است.] (آیه ۵۱، سورة قلم)

پر طاووست مبین و پای بین تاکه سوء العین نگشاید کمین
که بلغزد کوه از چشم بدان یزلقونک از نُبی برخوان بدان

(م: ۵/ ۵۰۰-۴۹۹؛ 500 - 499)

تا بیامد آیت و آگاه کرد کان ز چشم بد رسیدت وز نبرد

(م: ۵/ ۵۰۳؛ 503)

سورة حاقه

وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَّخْلٍ خَاوِيَةٍ.

[و اما قوم عاد با وزش باد صرصر به هلاکت رسیدند. آن عذاب را هفت شب و هشت روز

پی در پی بر آنان بگماشت. آن قوم را چون تنه های پوسیده خرما می دیدی که افتاده اند و

مرده اند.] (آیات ۶ و ۷، سورة حاقه)

بر مثال دایره تعویذ هود کاندر آن صرصر امان آل بود
هشت روزی اندرین خط تن زنید وز برون مُثله تماشا می کنید

(م: ۶/ ۳۱-۳۰؛ 18 - 4817)

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذِكْرًا وَ تَعْيِبَهَا أُذُنًا وَاعِيَةً.

تا آن را مایه اندرزتان گردانیم و گوش نگه دارنده اندرز آن را فراگیرد. [آیه ۱۲، سوره حاقه]
گرچه ناصح را بود صد داعیه پسند را اذنی بیاید و اعیه
(م: ۵ / ۱۵۳۱؛ ۱۵۳۱)

وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً.

[و فرشتگان در اطراف آسمان باشند. و در آن روز هشت تن از آنها عرش پروردگارت را
بر فراز سرشان حمل می کنند.] [آیه ۱۷، سوره حاقه]

روز محشر هشت بینی حاملانش هم تو باشی افضل هشت آن زمانش
(م: ۵ / ۱۵۷۳؛ ۱۵۷۳)

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأْتُ كِتَابِيه... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ
فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيه.

[اما هرکس نامه اعمالش را به دست راستش دهند، می گوید: نامه مرا بگیرید و بخوانید... اما
آن کس که نامه اعمالش را به دست چپش دهند می گوید: ای کاش نامه مرا به دست من نداده
بودند.] [آیات ۲۵ و ۱۹، سوره حاقه]

آنچنانکه جان بپرد سوی طین در گفش بنهند نامه بخل و جود
نامه پرد تا یسار و تا یمین فسق و تقوی آنچه دی خو کرده بود
(م: ۵ / ۸۲ - ۱۷۸۱؛ ۸۲ - ۱۷۸۱)

ور بُد او دی خام و زشت و در ضلال چون عزانامه سیه یابد شمال
(م: ۵ / ۱۷۸۵؛ ۱۷۸۵)

آنچنان نامه پلید پر و بال در یمین نماید در آید در شمال
خود همینجا نامه خود را ببین دست چپ را شاید آن یاد در یمین
(م: ۵ / ۵۵ - ۲۱۵۴؛ ۵۵ - ۲۱۵۴)

تو روا داری که این نامه مهین بگذرد از چپ در آید در یمین
اینچنین نامه که پر ظلم و جفاست کی بود خود درخور اندر دست راست
(م: ۵ / ۶۲ - ۲۱۶۱؛ ۶۲ - ۲۱۶۱)

نامه پر ظلم و فسق و کفر و کین لایقست - انصاف ده - اندر یمین
(م: ۵ / ۲۲۰۵؛ ۲۲۰۵)

چشم گردان سوی راست و سوی چپ

زانکه نبود بخت نامه راست زپ

(م: ۵ / ۱۸۰۵؛ ۱۸۰۵)

کتاب جس بدست چپ کتاب عقل دست راست

ترا نامه به چپ دادند که بیرون ز آستانستی

(ک: ۵ / ۲۵۱۹)

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ. وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ.

[پس سوگند به آنچه می بینید، و آنچه نمی بینید.] (آیات ۳۹ و ۳۸، سوره حاقه)

پس لا تُبْصِرُونَ تَبْصِرُونَ ست بَصْرٌ جُسْتَن ز الهام بَصِيرِیست

(ک: ۱ / ۳۴۸)

سورة معارج

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ

سَنَةٍ.

[از جانب خدا که صاحب آسمانهاست. در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است،

فرشتگان و روح بدان جا فراروند.] (آیات ۴ و ۳، سوره معارج)

نردبان حاصل کنید از ذی المعارج برروید

تَعْرُجُ الرُّوحِ إِلَيْهِ وَالْمَلَائِكُ اجْمَعُونَ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

تَعْرُجُ الرُّوحِ إِلَيْهِ وَالْمَلِكُ مِنْ عَرُوجِ الرُّوحِ يَهْتَرُ الْفَلَكُ

(م: ۱ / ۳۴۵۴؛ ۳۴۴۰)

گرچه زاهد را بود روزی شگرف کی بود یک روز او خمسين ألف

قدر هر روزی ز عمر مرد کار باشد از سال جهان پنجه هزار

(م: ۵ / ۸۲ - ۲۱۸۱؛ ۸۲ - ۲۱۸۱ - ۸۲)

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.

[آنانکه به نماز مداومت می‌ورزند.] (آیه ۲۳، سوره معارج)

پنج وقت آمد نماز و رهنمون عاشقان را فی صلاةٍ دائمون

(م: ۶ / ۲۶۷۶؛ ۲۶۶۹)

سورة نُوح

وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا
وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا.

[و من هر بار که دعوتشان کردم تا تو آنها را ببامرزی. انگشت‌ها در گوش‌های خود کردند و
جامه در سر کشیدند و پای فشردند و هرچه بیشتر سرکشی کردند.] (آیه ۷، سوره نوح)

گران گوش‌های و انگه تو بگوش اندر کنی پنبه

چنانکه گفت و استعشوا بیچی سر به پیراهن

(ک: ۴ / ۱۸۴۷)

نوح را گفتند امت کو ثواب گفت او ز آنسوی و استعشوا ثیاب
رو و سرد در جامه‌ها پیچیده‌اید لاجرم با دیده و نادیده‌اید

(م: ۱۱ / ۱ - ۱۱۰؛ ۱۴۱۰ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۴)

مِمَّا خَطَبْنَا تَيْمًا أَغْرَقُوا فَأَوْضَعُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا. وَقَالَ نُوحٌ
رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.

[به کیفر گناهانشان غرقه شدند و به آتش رفتند و جز خدا برای خود یاری نیافتند. و نوح

گفت: ای پروردگار من، بر روی زمین هیچ یک از کافران را مگذار.] (آیات ۲۶ و ۲۵، سوره نوح)

صد هزاران را میان آب دریا سوختی صد هزاران را میان آتشی تر داشتی

(ک: ۶ / ۲۷۹۳)

چو لا تُعافِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا دعای نوح نبی است و او مجاب دعاست

(ک: ۱ / ۴۸۳)

سورة جن

لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.

[تا بدانکه آنها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آنچه در نزد آنهاست احاطه

دارد و همه چیز را به عدد شمار کرده است.] (آیه ۲۸، سورة جن)

أَيُّنَمَا قَدَّ هَبِطَا أَوْ صَعِدَا قَدْ تَوَلَّاهُ وَأَحْصَى عَدَدًا

(م: ۳ / ۴۸۱ ؛ ۴۸۱)

سورة مزمل

يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلِ. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.

[ای جامه بر خود پیچیده، شب را زنده بدار، مگر اندکی را.] (آیات ۲ و ۱، سورة مزمل)

خدای گفت قُم اللَّيْلَ وازگزاف نگفت ز شب روی است فرو قد زهره و فرقد

(ک: ۲ / ۹۴۷)

خواند مزمل نبی را زین سبب که برون آ از گلیم ای بوالهرب

(م: ۴ / ۱۴۵۳ ؛ ۱۴۵۳)

هین قُم اللَّيْلَ که شمعی ای همام شمع اندر شب بود اندر قیام

(م: ۴ / ۱۴۵۶ ؛ ۱۴۵۶)

چونکه چشمش را گشاید امر قُم پس بخندد چون سحر بار دُوم

(م: ۵ / ۱۲۸۲ ؛ ۱۲۸۲)

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا.

[اگر کافر باشید، در روزی که کودکان را پیر می‌گرداند چگونه درامان مانید؟] (آیه ۱۷،

سورة مزمل)

نه کودکان به قیامت سپید مو خیزند قیامت تو سیه موی کرد پیران را

(ک: ۱ / ۲۲۱)

... فَأَقْرُوا مَا تَبَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ

مَا تَقَدَّمُوا لِإِنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[... پس هرچه میسر شود از آن بخوانید. نماز بگزارید و زکات بدهید و به خدا قرض الحسنه دهید. و هر خیری را که برای خود پیشاپیش بفرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت. و آن پاداش بهتر است و پاداشی بزرگتر است. و از خدا آمرزش خواهید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.] (آیه ۲۰، سوره مزمل)

گر به مثال آفرضوا قرض دهی قراضه‌ای نیم قراضه قلب را گنج کنی و کان کنی (ک: ۵/۲۴۶۵)

آفرضوا الله قرض ده زین برگ تن تا بروید در عوض در دل چمن (م: ۵/۱۴۶، ۱۴۶)

سورة مدثر

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

[ای جامه در سر کشیده.] (آیه ۱، سوره مدثر)

چنین خلعت بدش در بر که نامش کرد مدثر

شعارش صورت نیر دثارش سیرت احسن

(ک: ۴/۱۸۵۲)

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ. فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ.

[برای پروردگارت صابر باش. و آن‌گاه که در صور دمیده شود.] (آیات ۷ و ۸، سوره مدثر)

هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح هین که شد روز قیامت بزن آن ناقورم

(ک: ۴/۱۶۲۹)

... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ

مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ.

[... خدا این چنین هرکس را که بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را که بخواهد راه می‌نماید. و

شمار سپاهیان پروردگارت را جز او نداند. و این سخن جز اندرزی از برای مردم نیست. [آیه ۳۱، سورة مُدَّثِر]

اینّت لشکرهای حق بی حدّ و مَرّ در نُبّی این گفت ذِکْری لِبَشَرٍ
چشم بندی بُد عجب بر دیده‌ها بندشان می کرد یَهْدی مَن یَشا

(م: ۳ / ۱۹۹۱؛ ۱۹۹۰)

إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكُبَرِ.

[که این یکی از حادثه‌های بزرگ است. (آیه ۳۵، سورة مُدَّثِر)]

مونس احمد مرسل به جهان کیست بگو

شمس تبریز شهنشاه که إِحْدَى الْكُبَرِ است

(ک: ۱ / ۴۰۹)

كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.

[مانند گورخران رمیده. که از شیر می‌گریزند. (آیات ۵۱ و ۵۰، سورة مُدَّثِر)]

پس چه عزّت باشدت ای نادره چون شدی تو حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَه

(م: ۱ / ۳۳۲۷؛ ۳۳۱۴)

سورة قِيَمَةِ

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ.

[آری، ما قادر هستیم که سرانگشت‌هایش را برابر کنیم. (آیه ۴، سورة القیمة)]

ولی زان زلف شان زنده گردد بخوان قرآن نُسَوِّيَ تا بَنَانَه

(ک: ۵ / ۲۳۴۶)

فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ. وَ حَسَفَ الْقَمَرُ. وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

[روزی که چشم‌ها خیره شود، و ماه تیره شود، و آفتاب و ماه در یک جای گرد آیند.]

(آیات ۹ و ۸ و ۷، سوره قیامت)

در قیامت شمس و مه معزول شد چشم در اصل ضیا مشغول شد

(م: ۵ / ۶۹۶؛ ۶۹۶)

گویم ای خورشید مقرون شو به ماه هر دو را سازم چو دو ابر سیاه

(م: ۲ / ۱۶۳۳؛ ۱۶۳۰)

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ. كَلَّا لَا وَزَرَ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ.

[انسان در آن روز می‌گوید: راه‌گریز کجاست؟ هرگز، پناهگاهی نیست. قرارگاه همه در

این روز نزد پروردگار توست.] (آیات ۱۲ و ۱۱ و ۱۰، سوره قیامت)

بانگ می‌آید ز غیرت بر شجر چشمشان بستیم کلاً لا وزر

(م: ۳ / ۲۰۱۹؛ ۲۰۱۸)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتِهِ.

[سپس بیان آن بر عهده ماست.] (آیه ۱۹، سوره قیامت)

إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتِهِ تَوْمِيًا فِي مِيَانِ مَا چو در خانه دید تنگ بکند مرد جامه‌ها

(ک: ۱ / ۲۴۳)

وَالنَّفَّثَاتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ.

[و ساق‌های پا درهم پیچیده شوند.] (آیه ۲۹، سوره قیامت)

چار کس بردند تا سوی وثاق ساق می‌مالید او بر پشت ساق

(م: ۳ / ۳۳۸۱؛ ۳۳۸۰)

سورة دهر

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّدْكُورًا.

[هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی درخور ذکر نبود.] (آیه ۱، سوره دهر)

ای عشق خندان همچو گل وی خوش نظر چون عقل کُل

خورشید را درکش بجل ای شهسوار هل آتی

(ک: ۱ / ۷)

جملة عالم خود عرض بودند تا اندرین معنی بیامد هل آتی
(م: ۲/ ۹۷۸؛ ۹۷۶)

چند صنعت رفت ای انکار، تا آب و گیل انکار زاد از هل آتی
(م: ۴/ ۹۰۰؛ ۹۰۰)

یک زمان در چشم ما آید تا خنده‌ها بینید اندر هل آتی
(م: ۴/ ۳۵۳۹؛ ۳۵۳۹)

سمعاً و طاعه ای ندا هر دم دو صد جانت فدا

یک بار دیگر بانگ زن تا بر پرم بر هل آتی
(ک: ۱۷/ ۱)

چون بخوانی والضحی خورشید بین

کان زر بین چون بخوانی لم یکن
(ک: ۴/ ۲۰۱۰)

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا.

[نیکان از جام‌هایی می نوشند که آمیخته به کافور است.] (آیه ۵، سورة دهر)

ایجان مست مجلس ابرار یشربون برگربه اسیر هوا ریشخند کن
(ک: ۴/ ۲۰۴۴)

این چه کژ طبعی بود که صد هزاران غم خوریم

جمع مستان را بخوان تا باده‌ها با هم خوریم

باده‌ای کابراژ را دادند اندر یشربون

با جنید و بایزید و شبلی و ادهم خوریم

(ک: ۳/ ۱۵۹۷)

چونکه بی این شرب کم داری سکون چون ز ابراری جدا وز یشربون؟
(م: ۴/ ۳۲۱۴؛ ۳۲۱۴)

حق ندارد خاصگان را در کُمون از من احرار جز در یشربون
(م: ۶/ ۳۹۳۵؛ ۳۹۲۲)

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا.

[در آنجا جامی بنوشانندشان که آمیخته با زنجبیل باشد، از چشمه‌ای که آن را سلسبیل می‌گویند.] (آیات ۱۸ و ۱۷، سوره دهر)

همچو چشمه سلسبیل و زنجبیل هست در حکم بهشتی جلیل
چار جوی جنت اندر حکم ماست این نه زور ما ز فرمان خداست
(م: ۱ / ۴ - ۳۵۷۵؛ ۶۰ - ۳۵۵۹)

غَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَّيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا.

[بر تنشان جامه‌هایی است از سندس سبز و استبرق، و به دستبندهایی از سیم زینت شده‌اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.] (آیه ۲۱، سوره دهر)

سَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ خوردند و نام و ننگ گم کردند

چو آمد نامه ساقی چه نام آورد مستان را

(ک: ۱ / ۶۲)

تَا سَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ آید خطاب تشنه باش الله اعلم بالصواب

(م: ۳ / ۳۲۲۰؛ ۳۲۱۹)

سَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ برخوان و می نوش که هر دم عیش دیگر می توان کرد

وَاگر ساغر نداری می بیاور دهان را همچو ساغر می توان کرد

(ک: ۲ / ۶۶۰)

سَقَّاهُمْ می دهد ساغر پیایی به تو ای ساقی ابرار از این سو

(ک: ۵ / ۲۱۸۴)

وگر چو شیشه شکستی ز سنگ صوم و جهاد

می حلال سقاهم بکش ز ساغر عید

(ک: ۲ / ۹۲۵)

گلو چه حاجت؟ می نوش بی گلو و دهان رحیق غیب که طعم سقاهمو دارد

(ک: ۲ / ۹۴۶)

پرورش جان به سَقَاهُمْ بود	از می و از ساغر پروردگار
(ک: ۱۱۶۵/۳)	
هلا ساقی بیا ساغر مراده	زرم بستان می چون زر مراده
سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ رطلی شگرف است	نهان از مؤمن و کافر مراده
(ک: ۲۳۳۷/۵)	
پاینده شوی از آن سَقَاهُمْ	بی مرگ و فنا و انتقالی
(ک: ۲۷۲۸/۶)	
فقیر و عارف و درویش و آنکهی هشیار	مجاز بود چنین نامها تو پنداری
سماع و شرب سَقَاهُمْ نه کار درویش است	زیان و سود و کم و بیش کار بازاری
(ک: ۳۰۶۷/۶)	

از سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ بین جمله ابرار مست

وز جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست

(ک: ۳۹۸/۱)

بشنو ز بهار نو سَقَاهُمْ در جام کن آن شراب اَحْمَر

(ک: ۱۰۵۶/۲)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا.

[ماقرآن را به تو نازل کردیم، نازل کردنی نیکو.] (آیه ۲۳، سوره دهر)

نَحْنُ نَزَّلْنَا بخوان و شکر کن کافتابی کرد از بالا نزول

آفتابی نی که سوزد روی را آفتابی نی که افتد در نزول

(ک: ۱۷/۷)

سورة نبأ

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

[آیا ما زمین را بستری نساختم؟ و کوهها را میخهایی؟] (آیات ۷ و ۶، سوره نبأ)

چون دُرّ سخنها سفت والارض مهّاد آگفت ای میخ زمین گشته وز شهر دل آواره
(ک: ۲۳۰۶/۵)

زد عکس صبورى تو برکوه تسکین زمین و متکا شد
(ک: ۷۰۵/۲)

بهر طفلان حق زمین را مهّد خواند شیر در گهواره بر طفلان فشاند
(م: ۶/۶؛ ۴۷۶۹؛ ۴۷۵۶)

... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا.

[... روزی که آدمی هرچه را پیشاپیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش من

خاک می‌بودم.] (آیه ۴۰، سوره نبا)

پس چو کافر دید کو در داد و جود کمتر و بی‌مایه‌تر از خاک بود
از وجود او گُل و میوه نرُست جز فساد جمله پاکی‌ها نَجُست
گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب حسرتاً یا لَیْتَنِي كُنْتُ تُرَاب
کاش از خاکی سفر نگزیدمی همچو خاکی دانه‌ای می‌چیدمی
(م: ۲/۱۰-۱۸۰۷؛ ۱۸۰۵ - ۱۸۰۵)

با فراق کافران را نیست تاب می‌گُود یا لیتنی کنتُ تراب
(م: ۳/۴۰۸؛ ۴۰۸)

سورة نازعات

وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا.

[سوگند به فرشتگانی که جانها را به قوّت می‌گیرند و سوگند به فرشتگانی که جانها را

به آسانی می‌گیرند.] (آیات ۲ و ۱، سوره نازعات)

بی‌عدد پیش جنازه می‌دود خواهی تو

صبر تو و النازعات و شکر تو و النّاشطات

(ک: ۳۸۵/۱)

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ بِالشَّاهِرَةِ.

[جز این نیست که تنها یک بانگ برمی آید و آنها خود را در آن صحرا خواهند یافت.]

(آیات ۱۴ و ۱۳، سورة نازعات)

صَدِّقُوهُمْ هُمْ بُدُورٌ زَاهِرَةٌ قَبْلَ أَنْ يَلْفُوكُمْ بِالشَّاهِرَةِ

(م: ۳ / ۲۸۳۷؛ ۲۸۳۶)

يَا رَبِّ إِنَّمِمْ نُورَنَا فِي الشَّاهِرَةِ وَ إِنَّا جِنَا مِنْ مُفْضِحَاتِ قَاهِرَةِ

(م: ۶ / ۲۹۰۰؛ ۲۸۹۲)

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْعَلِيِّ.

[وگفت: من پروردگار برتر شما هستم.] (آیه ۲۴، سورة نازعات)

من که فرعونم ز خلق ای وای من زخم طاس آن ربی الاعلای من

(م: ۱ / ۲۴۶۵؛ ۲۴۵۵)

بود انا الحق در لب منصور نور بود انا الله در لب فرعون زور

(م: ۲ / ۳۰۶؛ ۳۰۵)

آن انا بی وقت گفتن لعنت است آن انا در وقت گفتن رحمت است

آن انا منصور رحمت شد یقین آن انا فرعون لعنت شد بین

(م: ۲ / ۲۵۲۸؛ ۲۵۲۳)

داد مر فرعون را صد ملک و مال تا بکرد او دعوی عز و جلال

(م: ۳ / ۲۰۰؛ ۲۰۰)

که بدعوی الهی شد دلیر ازدهاگشت و نمی شد هیچ سیر

(م: ۳ / ۱۵۵۷؛ ۵۶ - ۱۵۵۵)

زلت آدم ز ایشکم بود و باه وان ابلیس از تکبر بود و جاه

(م: ۵ / ۵۲۰؛ ۵۲۰)

آن دغلكاری و دزدی های او وان چو فرعونان انا و انای او

(م: ۵ / ۱۸۰۹؛ ۱۸۰۹)

گفت فرعونى انا الحق گشت پست گفتم منصورى انا الحق و برست

آن انا را لعنة الله در عقب وین انا را رحمة الله ای محب

(م: ۵ / ۳۶-۳۵؛ ۲۰۳۵ - ۲۰۳۶)

توانا ربُّ همی گویی به عام غافل از ماهیت این هر دو نام
(م: ۵ / ۴۱۳۰؛ ۴۱۲۸)

سورة عَبَسَ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى.

[روی را ترش کرد و سر برگردانید. چون آن نابینا به نزدش آمد.] (آیات ۲ و ۱، سورة عبس)
چونکه رسول از فنق گشت ملول و شد ترش

ناصر ایزدی ورا کرد عتاب در عَبَس
(ک: ۳ / ۱۲۰۵)

بنگر در مصطفی چونکه ترش شد دمی
کرد عتابش عَبَس خواند مر او را ترش
(ک: ۳ / ۱۲۷۴)

چون دَوایت می فزاید دَرَد پس
قصه با طالب بگو بر خوان عَبَس
چونکه اعمی طالبِ حق آمدست
بهر فقر او را نشاید سینه خست
(م: ۲ / ۶۹-۲۰۶۸؛ ۶۸ - ۲۰۶۷)

آن فقیرانِ لطیفِ خوش نَفَس
کز پی تعظیمشان آمد عَبَس
(م: ۲ / ۳۵۰۸؛ ۳۴۹۶)

أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى.

[اما آن که او توانگرست. تو روی خود بدو می کنی.] (آیات ۶ و ۵، سورة عبس)

تو حریمی بر رشادِ مهتران
تا بیاموزند عام از سروران
(م: ۲ / ۲۰۷۰؛ ۲۰۶۹)

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ.

[روزی که آدمی از برادرش می‌گریزد.] (آیه ۳۴، سورة عبس)

گفت این دم با قیامت شد شبیه تا برادر شد یفرُّ مِنْ أَخِيهِ

(م: ۳ / ۶۱۳ / ۶۱۳)

چون یفرُّ الْمَرْءُ آمد مِنْ أَخِيهِ يهرب المولود يَوْمًا مِنْ أَبِيهِ

(م: ۵ / ۱۵۰۰ / ۱۵۰۰)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ. ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ.

[چهره‌هایی در آن روز درخشانند. خندانند و شادانند.] (آیات ۳۹ و ۳۸، سورة عبس)

يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ بود چنان ناعمة لَسَعِيهَا راضية بود چنین

(ک: ۴ / ۱۸۳۹)

سورة تکویر

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ... وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ.

[چون خورشید بی فروغ شود و چون ستارگان فرو ریزند... و چون روها با تنها قرین

گردند.] (آیات ۷ و ۲ و ۱، سورة تکویر)

منکری این راکه شمس کُوِّرَتْ شمس پیش تست اعلیٰ مرتبت

(م: ۶ / ۹۷ / ۹۷)

رحمت او سابق است از قهر او سابقی خواهی برو سابق بجو

تارسی اندر نفوس زُوِّجَتْ کای شه مسحور اینک مخرجت

با وجود زال نماید انحلال در شبیکه و در بر آن پر دلال

(م: ۴ / ۷ - ۳۲۰۵ / ۷ - ۳۲۰۵)

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ.

[و سوگند به شب چون تاریک شود.] (آیه ۱۷، سورة تکویر)

اعدات آفتابا، می دان یقین خفاشند هم‌ننگ جمله مرغان هم حبس لیل عَسْعَسَ

(ک: ۳ / ۱۲۱۱)

سورة مُطَفِّفِينَ

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ.

[از شرابی خالص که بر سر آن مهر نهاده‌اند سیراب می‌شوند.] (آیه ۲۵، سورة مطففین)

در ده ز جام باده یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ

کاندیشه را نَبَرْد جز عشرت جدید

(ک: ۲ / ۸۷۹)

تن و دلی که بنوشید ازین رحیق حلال

بر آتش غم هجران حرام گشت حرام

(ک: ۴ / ۱۷۳۴)

ز یُسْقَوْنَ رَحِيقاً نَوش می‌کن

وَ خَلَّ ذَالَّتْ حَدِثِ یا کلیمی

(ک: ۷ / ۳۳)

خِنَامُهُ مِسْكِ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ.

[مهر آن از مشک است و پیشدستی‌کنندگان در آن بر یکدیگر پیشدستی می‌کنند.] (آیه ۲۶،

سورة مطففین)

پر ز حیات جام او مُشْک و عبر خِتام او

دیو و پری غلام او چستی و انتشار من

(ک: ۴ / ۱۸۳۵)

آن شرابِ حق خِتامش مُشْک ناب

باده را ختمش بود گند و عذاب

(م: ۱ / ۳۲۴؛ ۳۲۳)

وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.

[آمیزه آن تسنیم است: چشمه‌ای است که مقربان خدا از آن می‌آشامند.] (آیات ۲۸ و ۲۷،

سورة مطففین)

چون رهاکردی هوا از بیم حق

در رسد سغراق از تسنیم حق

(م: ۶ / ۳۵۱۰؛ ۳۵۰۱)

سورة انشِقَاقِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ.

[چون آسمان شکافته شود.] (آیه ۱، سورة انشقاق)

السَّمَاءُ انشَقَّتْ آخِرَ از چه بود از یکی چشمی که خاکتیی گشود

(م: ۲ / ۱۶۱۸؛ ۱۶۱۵)

سرا چبُود فلک را برشکافم ز بی صبری قیامت را نپایم

(ک: ۳ / ۱۵۲۴)

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

[ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی؛ پس پاداش آن را خواهی دید.]

(آیه ۶، سورة انشقاق)

راست کنی وعده خود دست نداری زکشش

تا همه را رقص‌کنان جانب میدان نبری

(ک: ۵ / ۲۴۵۵)

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ.

[پس به شفق سوگند می‌خورم.] (آیه ۱۶، سورة انشقاق)

آن قسم بر جسم احمد راند حق آنچه فرموده است کلاً والشَّقِيقِ

(م: ۶ / ۱۵۰۳؛ ۱۴۹۹)

سورة بروج

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ...

[قسم به آسمانها که دارنده برج‌هاست...] (آیه ۱، سورة بروج)

گر خبر خواهی ازین دیگر خروج سوره برخوان والسماء ذات البروج

(م: ۱ / ۷۴۶؛ ۷۴۱)

یا مراد من برآید زین خروج یا ز بُرجی دیگر از ذات البروج

(م: ۶ / ۴۲۱۸؛ ۴۲۰۵)

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ.

[بلی این قرآن مجید است. در لوح محفوظ.] (آیات ۲۲ و ۲۱، سورة بروج)

- لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظست؟ محفوظ از خطا
(م: ۴ / ۱۸۵۱؛ ۱۸۵۱)
- لوح حافظ باشی اندر دور و گشت لوح محفوظ اوست کو زین درگذشت
(م: ۴ / ۱۹۶۳؛ ۱۹۶۳)
- لوح محفوظ از نظرشان دور شد لوح ایشان ساحر و مسحور شد
(م: ۶ / ۳۰۱۳؛ ۳۰۱۳)

سورة طارق

إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا خَافِظٌ.

[هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهبانی است.] (آیه ۴، سورة طارق)

- منتصب بر هر طویله رایضی جز به دستوری نیاید رافضی
(م: ۳ / ۲۰۷۹؛ ۲۰۷۹)

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ.

[روزی که رازها آشکار می شود.] (آیه ۹، سورة طارق)

- تُبْلَى السَّرَائِرُ است و قیامت میان باغ دلها همی نمایند آن دلبران چین
(ک: ۴ / ۲۰۴۶؛ ۲۰۴۶)
- يَوْمَ تُبْلَى و السَّرَائِرُ كُفُّهَا بَانَ مِنْكُمْ كَامِنٌ لَا يُشِئْتَهُنَّ
(م: ۱ / ۳۶۱۳؛ ۳۵۹۹)
- روز محشر هر نهان پیدا شود هم ز خود هر مجرمی رسوا شود
(م: ۵ / ۲۲۱۱؛ ۲۲۱۱)

سورة اَعْلَى

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.

انام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن. [آیه ۱، سورة اعلیٰ]
 بانگ تسبیح بشنو از بالا پس تو هم سبِّحْ اسْمَهُ الْأَعْلَى
 (ک: ۱/۲۴۷)

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ.

[و آنکه چراگاه‌ها را رویانید. (آیه ۴، سورة اعلیٰ)]
 گل و سنبل چَرَد دلت چون یافت مرغزاری که أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ
 (ک: ۱/۲۴۷)

گوسفندان حواست را بران در چرا از أَخْرَجَ المرعى چران
 (م: ۲/۳۲۵۱؛ 3243)

سَتُنْفِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ.

[زودا که برای تو بخوانیم، مباد که فراموش کنی. (آیه ۶، سورة اعلیٰ)]
 نفس آهوان او چو رسید روح را سوی مرغزار هُدَىٰ
 تشنه را کی بود فراموشی چون سَتُنْفِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ
 (ک: ۱/۲۴۷)

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ.

[مگر آنچه خدا بخواهد. اوست که آشکارا و نهان را می‌داند. (آیه ۷، سورة اعلیٰ)]
 يَعْلَمُ الْجَهْرَ نقش این آهوست نافع مشکین او و مَا يَخْفَىٰ
 (ک: ۱/۲۴۷)

آن مثل آوردن آن حضرتست که به علم سرّ و جهر او آیتست
 (م: ۳/۲۷۸۷؛ 2786)

و يُبَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ.

[و درکار تو آسانی پدید آوردیم. (آیه ۸، سورة اعلیٰ)]
 تا میسر کرد یُسْرَى را برو تاز عُسْرَى او بگردانید رو
 (م: ۲/۲۳۰۱؛ 2296)

سورة غاشية

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ.

[و در آن روز چهره‌هایی تازه باشند، از کار خویشتن خشنود.] (آیات ۹ و ۸، سورة غاشیه)
يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ ضَاحِكَةٌ بُود چنان نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ بُود چنين

(ک: ۴ / ۱۸۳۹)

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ.

[و در آن چشمه‌سارها روان باشد.] (آیه ۱۲، سورة غاشیه)

وارهيده از جهان عاريه ساکن گلزار و عين جاريه

(م: ۴ / ۱۷۶۷؛ ۱۷۶۷)

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.

[آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟] (آیه ۱۷، سورة غاشیه)

مستند نه از ساغر بنگر به شتر بنگر برخوان أَفَلَا يَنْظُرُ معنیش بر این پی نی
از ابجد اندیشه یا رب تو بشو لَوْحَم در مکتب درویشان خود ابجد و حطی نی

(ک: ۵ / ۲۵۷۸)

سورة فجر

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِمرِضَادٍ.

[زیرا پروردگارت به کمینگاه است.] (آیه ۱۴، سورة فجر)

زانکه بر مرصاد حق و اندر کمین می‌دهد پاداش پیش از یوم دین

(م: ۶ / ۴۵۴۲؛ ۴۵۲۹)

وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.

[و امر پروردگار تو فرارسد و فرشتگان صف در صف.] (آیه ۲۲، سورة فجر)

جاء ربك والملائك چون رسید هر محال اکنون شود امکان بلی

(ک: ۶ / ۲۸۹۶)

خود مالایک نیز ناهمتا بُدند زین سبب بر آسمان صف صف شدند

(م: ۴/ ۲۰۱۶؛ ۲۰۱۶)

إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي. وَأَدْخُلِي جَنَّتِي.

[خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد، و در زمرة بندگان من داخل شو و

به بهشت من در آی.]. (آیات ۳۰ و ۲۹ و ۲۸، سورة فجر)

چرا ز صید نپرد به سوی سلطان باز چو بشنود خبر اِرْجَعِي ز طبل و دوال

(ک: ۳/ ۱۳۵۳)

أَدْخُلِي تَوْفِي عِبَادِي يَافْتِي أَدْخُلِي فِي جَنَّتِي دَرِبَافْتِي

(م: ۴/ ۳۴۱۸؛ ۳۴۱۸)

اِرْجَعِي بَشْنُود نَور آفَتَاب سَوِي اَصْل خَوِيْش بَاز اَمَد شَتَاب

(م: ۵/ ۱۲۶۲؛ ۱۲۶۲)

بِي حَسِّ و بِي كُوش و بِي فِكْرَت شَوِيْد تَا خَطَاب اِرْجَعِي رَا بَشْنُوِيْد

(م: ۱/ ۵۷۲؛ ۵۶۸)

أَذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُرَ أَوْ بَاشِ نِيْسْت اِرْجَعِي بَر پَای هَر قَلَّاش نِيْسْت

(م: ۴/ ۳۰۷۲؛ ۳۰۷۲)

نَدَاي اِرْجَعِي آخِر شَنِِيْدِي اَز اَن سَلْطَان و شَاهَنْشَاه شِيْرِيْن

(ک: ۴/ ۱۸۹۸)

خَفِيْر اِرْجَعِي بَا اَوْ بَشِيْر اَبْشِيْرُو بَر رَه سَلَام شَاه مِي آرَنْد و جَان دَاْمَنْ كَشَانَسْتِي

(ک: ۵/ ۲۵۱۹)

زِيْرَا رَجُوع ضَدَّ قَدُومِ اسْت و عَكْسِ اَوْسْت فَرْمَان اِرْجَعِي رَا مَنِيُوش سَرَسَرِي

(ک: ۶/ ۲۹۷۶)

نَاْمَه رَسِيْد ز اَن جِهَان بَهْر مَرَاجَعْت بَرْم عَزْم رَجُوع مِي كَنْم رَخْت بَه چِرْخ مِي بَرْم

كُفْتَم كِه اِرْجَعِي شَنُو بَاز بَه شَهْر خَوِيْش رُو كُفْتَم تَا بِيَاْمَدَم دَلْشَدَه و مَسَاْفَرْم

(ک: ۷/ ۱۸)

ندای ارجعی بشنو به آب زندگی بگرو

در آدر آب و خوش میرو به آب و گل چه می پایی

(ک: ۲۴۹۸ / ۵)

طبل باز من ندای ارجعی حق گواه من به رغم مدعی

(م: ۲ / ۱۱۷۲؛ 1169)

روی نفس مُطمئنه در جسد زخم ناخن هایِ فکرت می کشد

(م: ۵ / ۵۵۷؛ 557)

سورة بَلَد

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
كَبَدٍ. أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَفْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ.

[قسم به این شهر. و تو در این شهر سکنا گرفته ای و قسم به پدر و فرزندان که پدید آورد که
آدمی را در رنج و محنت بیافریده ایم. آیا می پندارد که کسی بر او چیره نگردد؟] (آیات ۵ و ۴ و ۳ و ۲
و ۱، سورة بَلَد)

آنکه گشادی نمود نفس ترا تنگی است

گفت خدا نفس را بسته امش فی کبد

(ک: ۲ / ۸۹۳)

عاشق رنجست نادان تا ابد

خیز، لا أُقْسِمُ بِخَوَانِ تَا فِي كَبَدٍ

(م: ۱ / ۱۷۱۸؛ 1709)

سورة شَمْس

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.

[پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید.] (آیه ۱۳، سورة شمس)
 ناقه صالح چو جسم صالحان شد کمینی در هلاک طالحان
 تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد ناقه الله و سقیها چه کرد
 (م: ۱ / ۲۴-۲۵۲۳؛ 13 - 2512)

سورة لیل

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى.

[سوگند به شب آن‌گاه که جهان را در خود فرو پوشد.] (آیه ۱، سورة لیل)
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ اِیٰ خِوَابِ بَرِّ حَاشَا تا از دل بیداران صد تحفه بری امشب
 (ک: ۱ / ۲۹۱)
 بِأَسَازِ وَاللَّيْلِ اسْتِ سَتَّارِ اِو وَاَنْ تَنْ خَاكِي زَنْگَارِ اِو
 (م: ۲ / ۳۰۰؛ 299)

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى.

[که: حاصل کوشش‌های شما متفاوت است.] (آیه ۴، سورة لیل)
 سَعْيِكُمْ شَتَّىٰ، تَنَاقُضٌ اِنْدَرِيْد رُوْزِ مِي دُوْزِيْد، شَبِّ بَرِّ مِي دَرِيْد
 (م: ۵ / ۲۵۶؛ 256)

سورة ضحی

وَالضُّحَىٰ. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.

[سوگند به آغاز روز و سوگند به شب چون آرام و در خود شود که پروردگارت تو را ترک
 نکرده و بر تو خشم نگرفته است.] (آیات ۳ و ۲ و ۱، سورة ضحی)
 بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست شعشعه این خیال ز آن‌رخ چون والضحاست
 (ک: ۱ / ۴۶۳)

زآن سبب فرمود یزدان والضُّحی	والضُّحی نور ضمیر مصطفی
دیگر گیرد، سخت گیرد رحمتش	یک دمت غایب ندارد حضرتش
وَر تو خواهی شرح این وصل و ولا	از سر اندیشه میخوان والضُّحی
نیم زکار تو فارغ همیشه درکارم	که لحظه لحظه ترا من عزیزتر دارم
بذات پاک من و آفتاب سلطنتم	که من ترا نگذارم به لطف بردارم
آفتاب ترا شوم ذره	معنی والضُّحی بیاموزم
چون بخوانی والضُّحی خورشید بین	کان زرین چون بخوانی لَمْ یکن
بانگ می آمد که ای طالب بیا	جوڈ محتاج گدایان چون گدا

أَلَمْ یَجِدْکَ یتیمًا فَاوَى.

[آیا تورا یتیم نیافت و پناهت داد؟] (آیه ۶، سوره ضحی)

مر یتیمی را که سر مه حق کشد	گردد او دُر یتیم بارشد
-----------------------------	------------------------

(م: ۶ / ۲۸۷۲؛ ۲۸۶۴)

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر.

[وگدا را مران.] (آیه ۱۰، سوره ضحی)

پس ازین فرمود حق در والضُّحی	بانگ کم زن ای محمد بر گدا
------------------------------	---------------------------

(م: ۱ / ۲۷۵۹؛ ۲۷۴۷)

سورة انشراح

أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.

[آیا سینہات را برایت نگشودیم؟] [آیة ۱، سورة انشراح]

ره رو بهل افسانه تا محرم و بیگانه
هر کو سوی شمس الدین از صدق نهدگامی
از نور آلم تشرح بی شرح تو دریابد
گر پاش فرو ماند از عشق دو پر یابد
(ک: ۲/ ۵۹۸)

وام دار شرح ایمنم نک گرو
ور شتابست ز آلم تشرح شنو
(م: ۳/ ۲۳۵۷؛ ۲۳۵۶)

تا دلش را شرح آن سازد ضیا
پس آلم تشرح بفرماید خدا
(م: ۵/ ۱۰۶۶؛ ۱۰۶۶)

که آلم تشرح نه شرح هست باز
چون شدی تو شرح جو و کذیه ساز؟
(م: ۵/ ۱۰۷۱؛ ۱۰۷۱)

در نگر در شرح دل در اندرون
تا نیاید طعنه لا تبصرون
(م: ۵/ ۱۰۷۲؛ ۱۰۷۲)

از آلم تشرح دو چشمش سُر مه یافت
دید آنچه جبرئیل آن برنافت
(م: ۶/ ۲۸۷۱؛ ۲۸۶۳)

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.

[و بار گرانت را از پشت برداشتیم؟] [آیة ۲، سورة انشراح]

هیچ وازر ووزر غیر برنداشت
من نیم وازر، خدایم برفراشت
(م: ۶/ ۲۸۷۱؛ ۲۸۶۳)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

[پس، از پی دشواری آسانی است.] [آیة ۵، سورة انشراح]

چو گذشت رنج و نقصان همه باغ گشت رقصان
که ز بعد عُسْر یُسْرًا بگشاد فضل باری
(ک: ۶/ ۲۸۴۹)

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

[هر آینه از پی دشواری آسانی است.] [آیة ۶، سورة انشراح]

یُسْر با عُسْرست، هین آیس مباحش راه داری زین ممت اندر معاش
(م: ۵ / ۳۶۱ ؛ ۳۶۱)

از سوادِ شب بُرون آرد نهار وز کفِ مُعَسِر برویاند یسار
(م: ۶ / ۲۲۸۹ ؛ ۲۲۸۴)

فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ. وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ.

[چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش. و به پروردگارت مشتاق شو.] (آیات ۷ و ۸،

سورة انشراح)

خامش که بگفت حاجتی نیست چون جذب فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ آمد
خود گفتم بنده جذب حق است کز بنده به بنده أَقْرَبْ آمد
(ک: ۲ / ۷۰۶)

هله صدر و بدر عالم منشین مخسب امشب

که براق بر در آمد فَاِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ

سوی بحر رو چو ماهی که بیافت در شاهی

چو بگوید او چه خواهی تو بگو اِلَيْكَ اَرْغَبْ

(ک: ۱ / ۳۰۱)

سورة تین

وَ طُورِ سِينِينَ.

[سوگند به طور مبارک.] (آیه ۲، سورة تین)

برون در همه را چون سگان کُوبِ نشان

که در شرف سر کوی تو طور سینین است

(ک: ۱ / ۴۷۹)

ز اِشْكَسْتِ تَجَلَّى فَضْلٍ دَارِدِ میان کوهها آن طور سینین

(ک: ۴ / ۱۹۱۱)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.

[آن‌گاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم.] (آیه ۵، سورة تین)

می‌دهد رنگ احسن التَّقْوِيم را تا به اسفل می‌برد این نیم را

(م: ۱ / ۳۵۳۶؛ ۳۵۲۲)

باز گونه رفت خواهی همچین سوی دوزخ اسفل اندر سافلین

(م: ۴ / ۱۲۷۶؛ ۱۲۷۶)

لاجرم اسفل بود از سافلین تَرکِ او کن لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ

(م: ۴ / ۱۵۲۶؛ ۱۵۲۶)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

[مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌پایان دارند.] (آیه ۶،

سورة تین)

رو يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ تو باش همچو دست حق گزافی رزق باش

(م: ۵ / ۲۷۹۶؛ ۲۷۹۵)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ.

[آیا خدا داورترین داوران نیست؟] (آیه ۸، سورة تین)

چونکه حاکم این کند اندر گزین چون کند حکم اَحْكَمِ این حاکمین

(م: ۶ / ۴۲۷؛ ۴۲۴)

سورة علق

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

[بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.] (آیه ۱، سورة علق)

خمش به سورة اِقْرَأْ بسی عمل کردی ز قشر حرف گذر کن کنون که والتیننی

(ک: ۶ / ۳۰۶۳)

نفسی فلک نیاید دو هزار درگشاید چو امید خاص اِقْرَأْ بدعاگشاید آن لب

(ک: ۱ / ۳۰۱)

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.

[خدایی که به وسیله قلم آموزش داد.] (آیه ۴، سوره علق)

چون عَلَّمَ بِالْقَلَمِ رهم داد بس تَخْتَهُ نانبشته خوانم
(ک: ۳/۱۵۶۶)

اهل تن را جمله عَلَّمَ بِالْقَلَمِ واسطه افراشت در بذلِ کرم
(م: ۳/۵۹۴؛ 594)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.

[به آدمی آنچه را که نمی دانست بیاموخت.] (آیه ۵، سوره علق)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ حَمِ طغرایِ ماست عِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ مقصدهایِ ماست
(م: ۵/۲۵۸۸؛ 2587)

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتَّعَنَى.

[حقا که آدمی نافرمانی می کند. هرگاه که خویشتن را بی نیاز بیند.] (آیات ۷ و ۶، سوره علق)

زین سبب بد کاهل محنت شا کردند اهل نعمت طاغی اند و ما کردند
(م: ۳/۳۰۱۲؛ 3011)

زانک انسان در غنا طاغی شود همچو پیل خواب بین یاغی شود
(م: ۳/۴۲۰۲؛ 4201)

چونک مستغنی شد او طاغی شود خر چو بار انداخت اسکیزه زند
(م: ۴/۳۶۲۶؛ 3626)

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ.

[حقا که اگر باز نایستد موی پیش سرش را می گیریم و می کشیم.] (آیه ۱۵، سوره علق)

در چنان روی خبیث عاصیه گفت یزدان نَسْفَعُنْ بِالنَّاصِيَةِ
(م: ۳/۶۰۴؛ 604)

أَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا يَشْتَهَى قَدْ رَدَى كَلًّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
(م: ۱/۱۰۰؛ 100)

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.

[نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.] (آیه ۱۹، سورة علق)

ز آنکه شاگرد را زیادت وعده است آنچنانکه قربِ مزدِ سجده است
گفت و اشجُدْ و اقْتَرِبْ یزدان ما فُربِ جان شد سجده ابدانِ ما

(م: ۴ / ۱۱ - ۱۰ / ۱۱ - ۱۱)

ور رهی خواهی ازین سِجِنِ خَرِبِ سرمکش از دوست و آسجُدْ و اقْتَرِبِ

(م: ۱ / ۳۶۲۱؛ 3607)

سجده آمد کندنِ خشتِ لَزِبِ موجب قُربی که و آسجُدْ و اقْتَرِبِ

(م: ۲ / ۱۲۱۲؛ 1209)

پس بنه بر جای هر دم را عوض تا ز و آسجُدْ و اقْتَرِبِ یابی غرض

(م: ۳ / ۱۲۷؛ 127)

سورة قَدْر

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

[ما در شب قدرش نازل کردیم.] (آیه ۱، سورة قدر)

توليلة القبری برو تا لیلۃ القدری شوی

چون قدر مَرّ ارواح را کاشانه شو کاشانه شو

(ک: ۵ / ۲۱۳۱)

سورة بینه

جَزَاءَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا....

[پاداششان در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است جاوید که در آن نهرها جاری است. تا

ابد در آنجایند....] (آیه ۸، سورة بینه)

نیم آن شاه که از تخت به تابوت روم خالدين اَبداً شد رقم منشورم

(ک: ۴ / ۱۶۲۹)

سورة زلزال

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا.

[آن‌گاه که زمین لرزانده شود به سخت‌ترین لرزه‌هایش.] (آیه ۱، سورة زلزال)

در زُلْزِلَتِ الْأَرْضِ خداگفت زمین را امروزکنم زنده هر آن مرده که داری
(ک: ۲۶/۷)

یوم دین که زُلْزِلَتِ زِلْزَالَهَا این زمین باشد گواهِ حالها
کُو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا در سخن آید زمین و خارها

(م: ۱ / ۹۰-۳۲۸۹؛ ۷۷ - 3276)

کُه تُحَدِّثُ خَالَهَا وَ أَخْبَارَهَا تُظْهِرُ الْأَرْضُ لَنَا أَسْرَارَهَا

(م: ۴ / ۲۴۲۲؛ 2422)

ای خرد برکش تو پَرّ و بالها سوره برخوان زُلْزِلَتِ زِلْزَالَهَا

(م: ۴ / ۲۴۲۰؛ 2420)

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.

[در این روز زمین خبرهای خویش را حکایت می‌کند.] (آیه ۴، سورة زلزال)

کُو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا در سخن آید زمین و خارها

(م: ۱ / ۳۲۹۰؛ 3277)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

[پس هرکس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند. و هرکس به وزن ذره‌ای بدی

کرده باشد آن را می‌بیند.] (آیات ۸ و ۷، سورة زلزال)

ذَرَّةٌ زَلَّةٌ بِي نَكَائِتٍ نَيْسَتْ چونکه مِثْقَالَ ذَرَّةٍ يَرَهُ است
چشم بگشا اگر عَمَائِتٍ نَيْسَتْ ذَرَّةٌ خَيْرٍ بِي كَشَادِي نَيْسَتْ

(ک: ۱ / ۴۹۹)

توبه کن مردانه سر آور به ره که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالٍ يَرَهُ

(م: ۶ / ۴۳۴؛ 431)

ذره‌یی گر جهد تو افزون بود در ترازوی خدا موزون بود
 (م: ۵ / ۳۱۴۶ ؛ ۳۱۴۵)

عفو کن تا عفو یابی در جزا می شکافد موقدر اندر سزا
 (م: ۵ / ۳۵۵۳ ؛ ۳۵۵۲)

سورة عاديات

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا. فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا.

[سوگند به اسبان دونده‌ای که نفس نفس می زنند، سوگند به اسبانی که به سم از سنگ آتش می جهانند.] (آیات ۲ و ۱، سورة عاديات)

لشکر و العاديات دست به یغما زدند ز آتش و الموريات نفس بافغان رسید
 (ک: ۲ / ۸۲۹)

مطربا این پرده زن کز رهنان فریاد و داد

خاصه این رهن که ما را اینچنین بر باد داد

قدجة و المورياتش نیست إلا سوز صبر

ضیحه و العادياتش نیست جز جان‌های راد

(ک: ۲ / ۷۳۴)

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَى الْقَبْرِ. وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ.

[آیا نمی دانند که چون آنچه در گورهاست زنده گردد، و آنچه در دلها نهان است آشکار

شود.] (آیات ۱۰ و ۹، سورة عاديات)

جامه سیه کرد کفر نور محمد رسید طبل بقا کوفتند ملک مخلص رسید

بُعِثَ ما في القبور حُصِّلَ ما في الصدور آمد آواز صور روح به مقصد رسید

(ک: ۲ / ۸۸۲)

سورة قارعه

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ.

[او کوهها چون پشم زده شده.] (آیه ۵، سورة قارعه)

خورشید و ماه از وی خجل گوهر نثار سنگ دل

کز بیم او پشمین شود هر لحظه کوه آهنین

(ک: ۴ / ۱۷۹۳)

برگشاید بی حجابی پرّ و بال

نیست گشته این زمین سرد و گرم

جز خدای واحدی و دود

(م: ۲ / ۴۷ - ۱۰۴۵؛ ۴۵ - ۱۰۴۳)

باش تا روزی که آن فکر و خیال

کوهها بینی شده چون پشم نرم

نه سما بینی، نه اختر، نه وجود

چون قیامت کوهها را برکند

پس قیامت این گرم کی می کند

(م: ۲ / ۱۳۴۱؛ ۱۳۳۸)

چرخ را گویم فرو در پیش چشم

(م: ۲ / ۱۶۳۲؛ ۱۶۲۹)

کوه را گویم سبک شو همچو پشم

کوه گردد گاه ریگ و گاه پشم

(م: ۶ / ۲۳۹۸؛ ۲۳۹۳)

چون بتابد تَفّ آن خورشیدِ خشم

وَ اَمَّا مَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ. فَامُّهُ هَاوِيَةٌ.

[و اما هر که کفه ترازویش سبک باشد، جایگاهش در هاویه است.] (آیات ۹ و ۸، سورة قارعه)

هاویه آمد مرورا زاویه

اصلها مرفرها را در پیست

(م: ۱ / ۸۳ - ۸۸۲؛ ۸۷۷ - ۸۷۷)

آنکه بودست اُمُّه الّهاویه

مادر فرزند جویان و یست

سورة تکاثر

الْهَكْمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

[به غفلت کشید شما را نازش بد بسیاری مال و فرزند تا به گورها رسیدید.] (آیات ۲ و ۱،

سورة تکاثر)

در آمد عقل در میدان سَرِ انگشت در دندان

که بر سرمست و با حیران چه بر خوانیم اَلْهَكْمُ

رسید از باده خانه پُر به زیر مشک می اشتر

رهاکن خواب و خَرَّ اُخْرَکَه قُمْ قُمْ بانگ زد قُمْ قُمْ

(ک: ۳ / ۱۴۴۱)

اندر اَلْهَيْكَم بَجو این را کنون از پس کَلَّا پس لَو تَعْلَمُونَ

(م: ۳ / ۴۱۲۳؛ 4122)

ثُمَّ لَتَرَوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ.

[سپس به چشم یقینش خواهید دید.] (آیه ۷، سورة تکاثر)

نقش و قشِرِ علم را بگذاشتند رایتِ عینِ الیقین افراشتند

(م: ۱ / ۳۵۰۷؛ 3493)

سورة عَصْر

وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

[سوگند به این زمان، که آدمی در خسران است.] (آیات ۲ و ۱، سورة عصر)

خاموش کن ای خاسِرِ انسانِ لَفِي خُسْرٍ از گلشن دیدار به گفتار رسیده

(ک: ۵ / ۲۳۳۳)

سخت تر افشرده ام در شَرِّ قَدَم که لَفِي خُسْرَم ز قهت دم به دم

(م: ۶ / ۷۷۳؛ 770)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

[مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و

یکدیگر را به صبر سفارش کردند.] (آیه ۳، سورة عصر)

صَبْرًا بِحَقِّ قَرِينٍ كَرِدَ اِي فُلَانٍ اَخِرٍ وَالْعَصْرَ رَا اَكْغَه بِخَوَانِ
(م: ۳ / ۱۸۵۴؛ ۱۸۵۳)

سورة هُمَزَه

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ.

[وای بر هر غیبت کننده عیبجویی. آن که مالی گرد کرد و حساب آن نگه داشت.] (آیات ۲ و

۱، سورة هُمَزَه)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ بَهْرَ زَبَانٍ بَدُ بُوَد هَمَّازٌ رَا لَمَّازٌ رَا جَزَ چاشنی نبود دوا

(ک: ۲۷ / ۱)

قَلْبِ مِياوَرُ بَدَانِكِ غَرَّه كَنِی مِشْتَرِی تَرَسَ زَ وِیْلٌ لِّكُلِّ جَمْعٍ زَ مَالًا وَعَدَدٌ

(ک: ۲ / ۸۹۳)

سورة فِیل

وَ اَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا اَبَابِیلَ. تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُوْلٍ.

[و بر سر آنها پرندهگانی فوج فرستاد تا آنها را با سجیل سنگباران کردند و آنان را چون

گاه پس مانده در آخور ساخت.] (آیات ۵ و ۴ و ۳، سورة فِیل)

اِی اَبَابِیلِ هِیْنِ كِه بَر كَعْبِه لَشْكَرِ وَ پِیْلِ بِی كِرَانِ اَمَدِ

(ک: ۲ / ۸۹۴)

هَمْچُو اَبَابِیلِ سُوِی پِیْلِ گَبْرِ سَنْگِ زَنْنَانِیْمِ وَ دِمارِ اَمَدِیْمِ

(ک: ۴ / ۱۷۷۳)

بَدَانِ كَاصْحَابِ تَنْ اِصْحَابِ فِیْلَنْدِ بِه كَعْبِه كِی تَوَانِی بَر رَسِیْدَنْ

اَبابِیْلِی شُو وَ اَز پِیْلِ مَگْرِیْزِ اَبابِیْلِی اَسْت دَل دَر دَانِه چِیْدَنْ

دَل دِلْهَاسْتِ شَمْسِ الدِّیْنِ تَبْرِیْزِ نَتَانْدِ شَمْسِ رَا خَفَّاشِ دِیْدَنْ

(ک: ۴ / ۱۹۰۴)

گر تو پیلی خصم تو از تو رمید	نک جزا طیراً ابایلت رسید
در ضعیفی تو مرا با بیل گیر	هر یکی خصم مرا چون پیل گیر
قدر فُندق افکنم بُندق حریق	بُندقم در فعل صد چون منجیق
قوّت حق بود مرابیل را	ور نه مرغی چون کُشد مر پیل را
لشگری را مرغکی چندی شکست	تا بدانی کان صلابت از حَقست
گر ترا وسواس آید زین قبیل	رَو بخوان تو سورة اصحابِ فیل
پیل خود چه بُود که سه مرغِ پَران	کوفتند آن پیلکان را آستخوان
أضعفِ مرغان ابایلت و او	پیل را بدرید و نپذیرد رَفو
و آنچه آن باییل با آن پیل کرد	و آنچه پشه کَلّه نمرود خورد

(م: ۱ / ۱۳۱۹؛ ۱۳۱۴)

(م: ۲ / ۵۰-۳۴۹؛ ۴۹ - ۳۴۸)

(م: ۲ / ۴۶-۳۴۴؛ ۳۴ - ۳۴۳۲)

(م: ۳ / ۲۰-۲۸۱۹؛ ۱۹ - ۲۸۱۸)

(م: ۴ / ۷۸۶؛ ۷۸۶)

سورة کوثر

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحِرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.

[ماکوثر را به تو عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن که بدخواه تو

خود ابتر است.] (آیات ۳ و ۲ و ۱، سورة کوثر)

به باطن همچو عقل کُل به ظاهر همچو تنگ کُل

دمی الهام امرِ قُل دمی تشریفِ أَعْطَيْنَا

(ک: ۱ / ۵۴)

نه تو أَعْطَيْنَاكَ کُوثَرَ خوانده‌ای پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای

(م: ۵ / ۱۲۳۲؛ ۱۲۳۲)

اینک غزلی دیگر الخمس مع الخمسین زآن پیش که برخوانم که شائتک الایتر
 (ک: ۱۱۷۳ / ۳)
 اتر بود عدویش و آن منصبش بماند در دیده کی بماندگر درفتد در و خش
 (ک: ۱۲۱۱ / ۳)

سورة کافرون

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.

[شما را دین خود، و مرا دین خود.] (آیه ۶، سورة کافرون)

این ترا و آن مرا، بردیم سود هین، لکم دین و لی دین ای جهود
 (م: ۱۰۵۵ / ۶ / ۱۰۵۲)
 هر که را فرج و گلو آیین و خوست آن لکم دین و لی دین بهر اوست
 (م: ۳۹۴۱ / ۵ / ۳۹۴۰)

سورة نصر

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.

[چون یاری خدا و پیروزی فراز آید.] (آیه ۱، سورة نصر)

مر ضعیفان را تو بی خصمی مدان از بُنی ذأ جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ خِوَان
 (م: ۱۳۱۸ / ۱ / ۱۳۱۳)
 عارفاگر کاهلی آمد قران کاهلان جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ آمَد ابشروا جَاءَ البشیر
 (ک: ۱۰۶۹ / ۳)

سورة مَسَدُ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ.

[دست‌های ابولهب بریده باد و هلاک بر او باد.] (آیه ۱، سورة مَسَد)

تاقیامت تُف بَرُو بارد زَرَب همچو تَبَّتْ بَر روانِ بولهب
(م: ۶ / ۲۱۰۵؛ 2100)

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ.

[و زنش هیزم کش است.] (آیه ۴، سورة مَسَد)

هیزم دوزخ تنست و کم کُنْش و ر بروید هیزمی، رو بر کُنْش
ورنه حَمَّالِ حَطَبِ باشی حَطَب در دو عالم همچو جفت بولهب
(م: ۵ / ۹۹-۱۰۹۸؛ 99 - 1098)

دید بر پُشتِ عیالِ بولهب تنگی هیزم، گفت حَمَّالَةُ حَطَب
(م: ۳ / ۱۶۶۵؛ 1664)

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ.

[و برگردن ریسمانی از لیف خرما دارد.] (آیه ۵، سورة مَسَد)

آن هنر فی جیدنا حَبْلٌ مَسَدٌ روز مُردن نیست زان فنا مدد
(م: ۶ / ۲۹۲۰؛ 2912)

فارغ و دلخوش بدم سرخوش و سرکش بدم بولهب غم ببست گردن من در مَسَد
(ک: ۲ / ۸۹۷)

شرابش ده بخوابانش، برون بر از گلستانش

که تا در گردن او فردا ز غم حَبْلٌ مَسَدِ بیند
(ک: ۲ / ۵۸۲)

فی جیدها ببست خدا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ زیرا نداشت گوش به پیغام مُستبین
(ک: ۴ / ۲۰۴۶)

پیش از آن کایام پیری در رسد گردنت بندد به حَبْلٌ مِّن مَّسَدِ
(م: ۲ / ۱۲۲۳؛ 1220)

گفت هر گاهی که خواهی می رسد بی ز چاه و بی ز حَبْلٌ مِّن مَّسَدِ
(م: ۲ / ۳۸۱۱؛ 3799)

دیدنِ آن بند احمد را رسد	بر گلوی بسته حَبْلٍ مِنْ مَسَدِ (م: ۳ / ۱۶۶۴؛ ۱۶۶۳)
گوش دار اکنون که عاشق می رسد	بسته عشقِ او را بِحَبْلٍ مِنْ مَسَدِ (م: ۳ / ۴۶۱۶؛ ۴۶۱۵)
می کشدشان سوی نیک و سوی بد	گفت حق فی جیدها حَبْلُ الْمَسَدِ (م: ۴ / ۱۱۱۹؛ ۱۱۱۹)
بُشْکُلِ این حَبْلِ که حرص است و حَسَدِ	یاد کن فی جیدها حَبْلِ مَسَدِ (م: ۵ / ۷۶۴؛ ۷۶۴)
از بولهب و جُفتی او، چونکه ببرییم	بینیم ز خود حبل مَسَدِ را سکلیده (ک: ۷ / ۲۶)

سورةِ اِخْلَاصِ

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ. اللهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

[بگو: اوست خدای یکتا، خدایی که در حاجت به او روکنند، نه زاده است و نه زاده شده، و نه هیچ کس همتای اوست.] (سورةِ اِخْلَاصِ)

مرگ ما هست عروسی ابد	سرّ آن هست هُوَ اللهُ أَحَدُ (ک: ۲ / ۸۳۳)
روکزین جو برنیایی تا ابد	لَمْ يَكُنْ حَقًّا لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (م: ۶ / ۶۲۹؛ ۶۲۶)
حقّ ذاتِ پاکِ اللهُ الصَّمَدِ	که بُودِ بِهِ مَارِ بَدِ از یارِ بَدِ (م: ۵ / ۲۶۳۵؛ ۲۶۳۴)
باز باش ای بابِ رحمتِ تا ابد	بارگاهِ مَالَهُ كُفُوًا أَحَدُ (م: ۱ / ۳۷۷۹؛ ۳۷۶۵)
وهم مخلوقست و مولود آمدست	حقِ نزیاییده‌ست، او لَمْ يُولَدْ (م: ۱ / ۲۷۷۰؛ ۲۷۵۸)

لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلِّدْ او را لایق است	والد و مولود را او خالق است
(م: ۲ / ۱۷۴۷؛ ۱۷۴۵)	
لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلِّدْ او از قِدَم	نه پدر دارد، نه فرزند و نه عم
(م: ۳ / ۱۳۲۰؛ ۱۳۱۹)	
غرقه نوری که او لَمْ یولدست	لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلِّدْ آن ایزدست
(م: ۳ / ۱۴۳۶؛ ۱۴۳۵)	
جمله می‌گویند اندر چین به جد	بهر شاه خویشان که لَمْ يَلِدْ
(م: ۶ / ۴۱۵۸؛ ۴۱۴۵)	
شاه ما خود هیچ فرزندی نژاد	بلکه سوي خویش زن را ره نداد
(م: ۶ / ۴۱۵۹؛ ۴۱۴۶)	

سورة فلق

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ.

[بگو: به پروردگار صبحگاه پناه می‌برم.] (آیه ۱، سورة فلق)

سرم در چرخ کی گنجد که سربخشیده فضلست

دلم شادست و می‌گوید: غم رب الفلق دارم

(ک: ۳ / ۱۴۲۵)

مرده باید بود پیش حکم حق

تا نیاید زخم از رَبِّ الْفَلَقِ

(م: ۱ / ۹۱۶؛ ۹۱۱)

چونکه پَرِّید از دهانش حمد حق

مرغِ جَنَّتِ ساختش رَبُّ الْفَلَقِ

(م: ۳ / ۳۴۵۹؛ ۳۴۵۸)

فسون قُلْ أَعُوذُ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ

چرا در عشق یکدیگر نخوانیم

(ک: ۳ / ۱۵۳۵)

چون در افکندت درین آلوده رود

دم‌به‌دم می‌خوان و می‌دم قُلْ أَعُوذُ

تارهی زین جادوی و زین قَلَقِ اِسْتَعَاذْتَ خَوَاهِ از رَبِّ اَلْفَلَقِ
(م: ۴ / ۹۲ - ۳۱۹۱؛ 92 - 3191)

وَمِنْ سِرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ.

[وا از سِرِّ جادوگرانی که در گره‌ها افسون می‌دمند.] (آیه ۴، سوره فلق)

قُلْ اَعُوذُتْ خَوَانِدْ بَايِدْ كَايْ اَحَدُ هَمِيْنْ زَنْفَاثَاتُ افْغَانْ وَزْ عُقَدُ
مِي دَمَنْدْ اَنْدَرْگِرِهْ اَنْ سَاْحِرَاتْ الْغِيَاثُ الْمَسْتَعَاثُ از بَرْدِ و مَاتْ
(م: ۵ / ۴۳ - ۱۰۴۲؛ 43 - 1042)

دَرْ دَرُوْنِ سَمِيْنِهْ نَفَاثَاتُ اَوْسْتْ عُقْدَه‌هَآيْ سِحْرُ رَا اَثْبَاتُ اَوْسْتْ
(م: ۴ / ۳۱۹۵؛ 3194)

فهرست‌ها

● فهرست ابیات مثنوی

● فهرست کلیات شمس

فهرست ابیات مثنوی

آدم اَنِبْتُهُمْ بِاَسْمَا دَرَسِ گُو / ۷	آ
آدمی بر خنگ کَرَمنا سوار / ۱۰۱	آب بهر این ببارید از سماک / ۶۹
آرد سازد ریگ را بهر خلیل / ۱۴۹	آب صبرت جوی آب خلد شد / ۱۷۷
آشنایی گیر شبها تا به روز / ۹۵	آب را در چشمه که آرد دگر / ۲۱۱
آن انا را لَعْنَةُ اللَّهِ در عقب / ۲۲۵	آب را در غورها پنهان کنم / ۲۱۱
آن ادب کردن بود یعنی مکن / ۶۵	آب و گل چون از دم عیسی چرید / ۳۲
آن انا منصور رحمت شد یقین / ۲۲۵	آتش او را سبز و خرم می‌کند / ۱۳۸
آن انا بی وقت گفتن لعنت است / ۲۲۵	آتش آن را رام چون خلخال شد / ۷۸،
آن بلیس از خمر خوردن دور بود / ۸	۱۱۹
آن بلیس از جان از آن سر بُرده بود / ۸	آتش ابراهیم را نبود زیان / ۱۱۹
آن پناهم من که مخلصهات بوذ / ۱۰۹	آتش ابراهیم را نه قلعه بود / ۱۱۸
آن پسر را کش خضر ببرد حلق / ۱۰۶	آتش ابراهیم را دندان نزد / ۱۱۸
آن تو افکندی چو بر دست تو بود / ۶۹	آتِنَا فِی دَارِ دُنْیَانَا حَسَنٌ / ۲۲
آن جنوداً لَمْ تَرَوْهَا صَفِ زده / ۷۳، ۷۲	آدمی منکر ز تسبیح جماد / ۹۹
آنچنانکه جان بپرد سوی طین / ۲۱۴	آدمی را او به خویش آسما نمود / ۶
آنچنان نامه پلید پر و بال / ۲۱۴	آدم خاکی ز حق آموخت علم / ۶
آنچه حق آموخت مر زنبور را / ۹۷	آدمی کو عَلَّمَ اَلْاَسْمَا بَکَّسْت / ۶

- آنچه بر فرعون زد آن بحر کین / ۷۸، ۱۴۰
 آنچه طورش برنتابد ذره‌یی / ۶۲، ۱۲۷
 آن چنانکه یوسف از زندانیی / ۸۶
 آنچنان دل‌ها که بُدشان ما و من / ۱۲
 آنچه حق است اَقْرَب از حَبِل الوریّد /
 ۱۸۵
 آن خسان که در کژی‌ها مانده‌اند / ۱۸۹
 آن سنا برقی که بر ارواح تافت / ۱۲۸
 آن شیاطین بر عنان آسمان / ۱۵۸
 آن شه وَالنَّجْم و سلطان عَبَس / ۱۹۱
 آن شراب حق ختامش مشک ناب / ۲۲۸
 آن عزیز مصر می‌دیدمی به خواب / ۸۷
 آن غریب از ذوق آواز غریب / ۲۱
 آن فزونی با خضر آمد شقاق / ۱۰۶
 آن فقیرانِ لطیف خوش نفس / ۲۲۶
 آن قسم بر جسم احمد راند حق / ۲۲۹
 آنک آدم را بدن دید او رمید / ۱۶۳
 آنک آن اصحاب‌کَهِف از نقل و نقل / ۱۰۵
 آنکه بودست اُمّةُ الْهَآوِیَهِ / ۲۴۴
 آنکه او از مخزن هفت آسمان / ۱۹۳
 آنکه کالانعام بد بل هم اضل / ۶۷
 آنکه فرزندان خاص آدمند / ۵۶
 آنکه یک دم کمّ دمی کامل بود / ۴۹
 آنکه معرض را زر قارون کند / ۱۳۹
 آنکه گوید راز قالت نَمَلَةٌ / ۱۳۴
 آنکه مردن پیش چشمش تَهْلُکَه‌ست /
 ۲۲
 آنکه بستد پیرهن را می‌شتافت / ۸۸
 آنکه گستاخ آمدند اندر زمین / ۴۵
 آنکه اَرْضُ الله واسع گفته‌اند / ۱۶۵
 آنکه آدم را بَدَن دید، او رمید / ۸
 آن کسی کش مثل خود پنداشتی / ۱۲۳
 آن گُرّه بابات را بوده عدی / ۸
 آنکه اندر دافعت آویختند / ۲۰۵
 آن دو، دیده روشنان بودند ازین / ۸،
 ۱۶۳
 آن دلِ قاسی که سنگش خواندند / ۱۳
 آن دغلکاری و دزدی‌های او / ۲۲۵
 آن دلی کو مَطَّلَع مهتابهاست / ۱۶۸
 آن زمانی که در آیی تو ز خواب / ۱۶۶
 آن زمان کاین جان حیوانی نماند / ۵۳
 آن ملایک جمله عقل و جان بدند / ۸
 آن مثل آوردن آن حضرتست / ۲۳۱
 آنهمه تعظیم و تفخیم و وداد / ۱۳
 آن هنر فی جیدنا حبلُ مَسَد / ۲۴۹
 آهن آنرا رام شد، چون موم شد / ۱۴۹
 آهن اندر دست تو چون موم شود / ۱۴۹
 آهن از داوود مومی می‌شود / ۱۴۹
 آیت اَنسوکم ذِکْری بخوان / ۱۲۵

- الف**
- از حق ان الظَّنَّ لا یغنی رسید / ۷۷
- از خلیلی لا اُحِبُّ الْاَافِلین / ۴۹
- از درخت انی انا الله می شنید / ۱۱۲
- از دهانت نطق فهمت را برد / ۱۲۶
- از زنان مصر یوسف شد سحر / ۸۵
- از ستاره دیده تصریف هوا / ۱۹۱
- از سعادت چون بر آن جان برزدند / ۸
- از سوادِ شب برون آرد نهار / ۲۳۸
- از قُرَح در پیش مه بستی کمر / ۱۹۵
- از کُهی که یافت ز آن می خوش لبی / ۱۴۹
- از منافق عذر رد آمد نه خوب / ۳۶
- از نبی برخوان که شیطانان انس / ۵۲
- از نُبی بشنو که شیطان در وعید / ۲۷
- از وجود او گل و میوه نرُست / ۲۲۴
- از وفای حق تو بسته دیده‌ای / ۱۸
- اژدها و مار اندر دست تو / ۱۱۴
- اسپرت باشم گه تیر خدنگ / ۷۲
- اُسْتُن من عصمت و حفظ تو است / ۱۶۷
- اُسْجُدُوا الْاَدَمَ ندا آمد همی / ۸
- اسم هر چیزی تو از دانا شنو / ۶
- اسم هر چیزی چنان کان چیز هست / ۶
- اضعِفِ مرغان ابابیلست و او / ۲۴۷
- اُطْلَبُوا الْارْزاقَ فی اسبابها / ۲۲
- اَقْرَضُوا الله قرض ده زین برگ تن / ۲۱۸
- اِثْتیا کَرِهًا مَقْلَدَ گشته را / ۱۷۱
- اِثْتیا کَرِهًا مِهار عاقلان / ۱۷۱
- ابر موسی پَر رحمت برگشاد / ۱۰
- اجعل الخضر لأمری سببا / ۱۰۵
- اختیار آن را نکو باشد که او / ۳۴
- اخسئوا آید جواب آن دعا / ۱۲۴
- اخسئوا بر زشت آواز آمدست / ۱۲۴
- اُدْخِلُوا الْاِیْنیاتِ مِنْ اَبْوابها / ۲۲
- اُدْخلی تو فی عبادی یافتی / ۲۳۳
- اذکروا الله شاه ما دستور داد / ۱۴۶
- اذکروا الله کار هر او باش نیست / ۱۴۶،
- ۲۳۳
- اِرْجعی بشنود نور آفتاب / ۲۳۳
- ز آسمان چل ساله کاسه و خوان رسید / ۱۰
- از اَلْم نشرح دو چشمش سُرمه یافت / ۲۳۷
- از برای چاره این خوفها / ۲
- از بهشت انداختش بر روی خاک / ۵۶، ۹
- از پدر آموز ای روشن جبین / ۵۶
- از پدر چون خواستندش دادران / ۸۳
- از پی مردم ربایی هر دو هست / ۶۵
- از چنین محسن نشاید ناامید / ۱۶۷
- از حدوِثِ آسمان بی عُمْد / ۸۹

- الْحَدَّرَ اى مرگ بنیان بارعُوا / ۳۵
 الخبيثاتُ الخبيثين حکمتست / ۱۲۵
 الخبيثاتُ الخبيثين را بخوان / ۱۲۵
 السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آخر از چه بود / ۲۲۹
 أُمَّةُ الْكُفْرَانِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ / ۱۷۶
 امر حق آمد به شهرستان و ده / ۱۳۲
 امر حق بشنو که گفتست اُنظروا / ۱۴۳
 امر شاوِرْهُمْ پيمبر را رسيد / ۳۶
 امر غُضُّوا غَضَّةَ أَبْصَارِكُمْ / ۱۲۶
 آمُرْهُمْ شورى بخوان اندر صُحُفٍ / ۱۷۳
 آمُرْهُمْ شورى برای اين بود / ۱۷۳، ۳۶
 إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِنَّمُ است اى وزير / ۱۸۳
 انبيا را گفته قومى راه گم / ۱۵۴
 انبيا گفتند فال زشت و بد / ۱۵۵
 انبيا گفتند نوميدى بَدَسْتٍ / ۱۶۷
 انت مولى القومِ مَنْ لا يَشْتَهَى / ۲۴۰
 اندر آ اسرار ابراهيم بين / ۱۱۸
 اندر آن باغ او چو آمد پيش پيش / ۱۹۰
 اندر آن صفها ز اندازه برون / ۱۶۱
 اندر آلْهَيْكَمِ بجو اين را کنون / ۲۴۵
 اندرين گردون مکرر کن نظر / ۲۱۰
 اندرين وادى مرو بى اين دليل / ۴۸
 اندک اندک مى ستانند آن جمال / ۱۵۷
 انصتوا بپذير تا بر جان تو / ۶۸
 انصتوا را گوش کن، خاموش باش / ۶۸
- انصتوا يعنى که آتب را به لاغ / ۶۸
 انْفَقُوا گفتست پس كسى بكن / ۲۶
 او به تسبيح از تن ماهى بجست / ۱۶۰
 او حملناهم بود فى البرّ و بس / ۱۰۰
 او زنا كرد و جزا صد چوب بود / ۱۲۵
 اَوْلًا اخوان شدند آن دشمنان / ۱۸۳
 اول و آخر نشانش كس نداد / ۱۰۷
 اوليا اصحاب كهفند اى عنود / ۱۰۴
 او نظر مى کرد در طين سُست سُست /
 ۱۶۴
- إِهْبِطُوا افگند جان را در بدن / ۹
 إِهْبِطُوا افگند جان را در حضيض / ۹
 إِهْدِنَا كَفْتَى صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ / ۲
 اهل تن را جمله عَلَّمَ بالقلم / ۲۴۰
 اهل نار و خلد را بين هم دکان / ۱۹۸
 اى جهودان بهر ناموس كسان / ۲۰۸
 اى خداوند اين خُم و كوزه مرا / ۷۶
 اى خرد برکش تو پَرّ و بالها / ۲۴۲
 اى كه صبرت نيست از دنياى دون / ۱۸۹
 اى لَعْمُرُكَ مر ترا حق عمر خواند / ۹۷
 اى معاف يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ / ۳۰
 ايمنى امت موسى شود / ۷۸
 اين ترا و آن مرا برديم سود / ۲۴۸
 اينت لشكرهاى حق بى حدّ و مرّ / ۲۱۹
 اين چنين رنجور را گفت، اى عمو / ۱۷۲

- ۱۸۲
 باز آید جانِ هر یک در بدن / ۱۶۶
 باز از یادش رود توبه و انین / ۷۰
 باز اندر خاطرش این فکر جست / ۸۲
 باز باش ای باب رحمت تا ابد / ۲۵۰
 با زبان شَطَّاهُ شکر خدا / ۱۸۲
 با زبان گرچه که تهمت می‌نهند / ۱۵۷
 باز عیسی چون شفاعت کرد حق / ۴۴
 باز کافر خورد شربت از صدید / ۹۱
 باز کرد از رَطَب و یابس حق نورد / ۱۰۲
 باز گفתי جان ما در قبض کن / ۱۵
 باز گونه رفت خواهی همچین / ۲۳۹
 باز واللَّیل است ستاریّ او / ۲۳۵
 باز وحی آمد که در آتش فکن / ۱۳۷
 باش تا روزی که آن فکر و خیال / ۲۴۴
 با فراقت کافران را نیست تاب / ۲۲۴
 باقیات الصالحات آمد کریم / ۱۰۵
 بانگ حق اندر حجاب و بی حجاب / ۱۷۳
 بانگ می‌آید ز غیرت بر شجر / ۲۲۰
 با وجود زال ناید انحلال / ۲۲۷
 با هوا و آرزو کم باش دوست / ۱۶۱
 بحث املاک زمین با کبریا / ۵
 بحر تلخ و بحر شیرین در جهان / ۱۹۸
 بحرِ تن ز بحرِ دل برهم زنان / ۱۹۸
 بحرِ جان افزا و بحرِ پُر حَرَج / ۱۹۸
- اینچنین نامه که پر ظلم و جفاست / ۲۱۴
 این زمان پیدا شده بر این گروه / ۳۵
 این زمین را اگر نبودی چشم جان / ۱۴۰
 این سخن پایان ندارد موسیا / ۹۴
 این سگان کز تند ز امرِ آنصتوا / ۶۸
 این قرائت خوان که تخفیف کُذِبْ / ۸۹
 این قران احمد است و دور او / ۳۴
 این که کز مناست و بالا می‌رود / ۱۰۰
 اینما قد هَبِطَا أَوْ صَعِدَا / ۲۱۷
 این مثال آورد قارون از لجاج / ۱۴۰
 ای نموده تو مکان از لامکان / ۱۸۸
 این نفس جان دامنم بر تافتست / ۸۸
 اینهمه انکار و کفران زادشان / ۱۳
- ب**
 با تائی گشت موجود از خدا / ۵۸
 با تو دیوار است و با ایشان درست / ۱۶۸
 با خلیل آتش گُل و ریحان و ورد / ۱۱۹
 باد حَمَّال سلیمانی شود / ۱۵۰
 باد را دیدی که با عادان چه کرد / ۱۹۶
 باد قهرست و بلای شمع کش / ۸۰
 بار برگیرند چون آمد عَرَج / ۱۸۱
 باز آمد او به هوش اندر دعا / ۱۹۴
 باز آن ابلیس بحث آغاز کرد / ۵۵
 باز آن جان چونکه محو عشق گشت /

- بحر را گویم که هین پرنار شو / ۱۱۹
 بحر را نیمیش شیرین چون شکر / ۱۹۸
 بد عُمَر را نام اینجا بُت پرست / ۶۵
 بدگمان بردیم و کن ما را حلال / ۱۸۳
 بر برون که چو زد نور صمد / ۶۲
 بر تو خندید آنکه گفتت این دواست / ۵۵
 بر تو گر پیدا شدی زو عیب و شین / ۱۷۴
 برجهید آن کشته ز آسبیش زجا / ۱۲
 بر چنین گلزار دامن مکشید / ۱۸۶
 بر دروغان جمع می آید دروغ / ۱۲۶
 بر دهان و بر دلش قفلست و بند / ۱۷۵
 بر سر ملک جمالش داد حق / ۸۳
 بر فلک پرهاست ز اشجار وفا / ۹۱
 برق را خُو یَخْطُفُ الأَبْصار دان / ۴
 بر گروه عاد صرصر می کند / ۱۹۶
 برگها چون شاخ را بشکافتند / ۱۸۲
 بر مثال دایره تعویذ هود / ۲۱۳
 بُسْکُلُ این حبلی که حرص است و حسد /
 ۲۵۰
 بس که کردید از جفا بر جای من / ۵۹
 بعد از آن بر رو بر آن امرود بُن / ۱۵
 بعد از آن قُوت نماند، افتاد پیش / ۱۹۷
 بعد از آن گفتش بدان در مملکه / ۲۲
 بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد / ۱۵۶،
 ۱۶۹
- بعد از آن یمشی سویاً مُستقیم / ۲۱۱
 بکشمش یا خود دهم او را عذاب / ۱۳۴
 بگذر از ظنّ خطای بدگمان / ۱۸۳
 بگذران از جان ما سوء الفضا / ۲۸
 بل مکان و لامکان در حکم او / ۱۷۷
 بندگی او به از سلطانی است / ۵۴
 بنده خود خواند احمد در رشاد / ۱۶۵،
 ۱۶۷
 بالبشر کو عَلَمَ الأَسْمَا بگ است / ۶
 بود انا الحق در لب منصور نور / ۲۲۵
 بود در انجیل نام مصطفی / ۶۴
 بو دوی چشم باشد نور ساز / ۸۸
 بو که از تأثیر جوی انگبین / ۱۷۷
 بوی پیغمبر برد آن شیر نر / ۸۸
 بهر این آوردمان یزدان برون / ۱۸۹
 بهر این فرمود با آن اسپه او / ۱۴
 بهر این فرمود حق عَزَّ وَ جَلَّ / ۴۵
 بهر این فرمود رَحْمَن ای پسر / ۱۹۹
 بهر این لفظ آلت مُستبین / ۶۵
 بهر این مؤمن همی گوید ز بیم / ۲
 بهر سوگندان که ایمان جُنَّتی است / ۲۰۴
 بهر طفلان حق زمین را مهّد خواند / ۲۲۴
 بهر نقصان بدن آمد فَرَج / ۱۸۱
 بی حس و بی گوش و بی فکرت شوید /
 ۲۳۳

- بی ز تغییری که لا شرقیة / ۱۲۷
 بی ز دستی دستها بافد همی / ۲۸
 بی سبب مر بحر را بشکافتند / ۷۸
 بین ایدی خَلْفهم سَدّاً مَباش / ۱۵۴
 بین ایدی سَدّ و سوی خَلْف سد / ۱۵۴
- پ**
- پاره پاره کرد ساعدهای خویش / ۸۵
 پاسبان من عنایات و یست / ۱۱۵
 پای خود واپس کشیده می گرفت / ۷۲
 پَرزنان آمین ز رَجع سرنگون / ۱۹
 پَر طاووست مبین و پای بین / ۲۱۳
 پرورد در آتش ابراهیم را / ۱۱۸
 پس ازین فرمود حق در وَالصّحی / ۲۳۶
 پس بخوان قاموا کُسالی از نُبی / ۴۰
 پس بدان کاب مبارک ز آسمان / ۱۸۴
 پس بشر فرمود خود را مثلکم / ۱۰۸
 پس بود ظلمات بعضی فوق بعض / ۱۲۸
 پس بنه بر جای هر دم را عوض / ۲۴۱
 پس بنی آدم مکرم کی بدی / ۱۰۰
 پس چرا شش روز آن را آفرید / ۱۲۳
 پس چرا شش روز آن را درکشید / ۵۸
 پس چو کافر دید کو در داد و جود / ۲۲۴
 پس چه عزت باشدت ای نادره / ۲۱۹
 پس خضر کشتی برای این شکست / ۱۰۷
- پس ره پند و نصیحت بسته شد / ۱۴۵
 پس ز پس می بیند او تا اصل اصل / ۱۵۸
 پنج وقت آمد نماز و رهنمون / ۲۱۶
 پیش آب و پس هم آب با مدد / ۱۵۴
 پیش از آن کایام پیری در رسد / ۲۴۹
 پیش ازیشان ما همه یکسان بُدیم / ۲۳
 پیش او بررُست از روی زمین / ۱۰۹
 پیش او گوساله بریان آوری / ۸۲
 پیش بی حد هرچه محدودست، لاست /
 ۱۴۱
 پیش بینا شد خموشی نفع تو / ۶۸
 پیش بینایان خبر گفتن خطاست / ۶۸
 پیش تو که بس گرانست و جماد / ۱۴۹
 پیش تو گرد آوریم اجزاش را / ۲۵
 پیش چوگانهای حکم کن فکان / ۱۴
 پیک اگرچه در زمین چابک تکیست /
 ۱۰۰
 پیل خود چه بود که سه مرغ پران / ۲۴۷
 پس جزای آنکه دید او را معین / ۸۶
 پس ره پند و نصیحت بسته شد / ۳۹
 پس زیادت‌ها درونِ نقص هاست / ۳۷
 پس عدم کردم عدم چون ارغنون / ۱۹
 پس قیامت نقد حال تو بود / ۹۳
 پس کُلوا از بهر دام شهوتست / ۵۷
 پس لَهُ الخلق و له الامرش بدان / ۵۸

- پس همه دانسته‌اند آن را یقین / ۵۹
 پس یقین شد که تُعَزُّ مَنْ تَشَأُ / ۲۹
- ت**
- تا ابد هرچه بُود او پیش پیش / ۶
 تا إليه یصعدُ أطیابِ الکَلِیمِ / ۱۵۲
 تا ببینی جامِعِیمَ را تمام / ۲۶
 تا بر آن اَمّت ز حکم مرگ و درد / ۲۳۵
 تا بگفتی جبرئیلش هین مکن / ۱۵
 تا بگوید چون ز چاه آبی به بام / ۸۴
 تا به ظاهر مثلکم باشد بشر / ۱۰۸
 تا به نام احمد از یَسْتَفْتِحُونَ / ۱۳
 تا به هم در مرجها بازی کنیم / ۸۳
 تا بیامد آیت و آگاه کرد / ۲۱۳
 تا تو بستیزی، ستیزند ای حرون / ۱۴۵
 تا تو بودی آدمی دیو از پیت / ۲۰۵
 تاج کزمناسست بر فرق سرت / ۱۰۰
 تا چنان نومید شد جانشان ز نور / ۲۰۶
 تا حلیمی زمین شد جمله قهر / ۱۴۰
 تا خوشت ناید مُقالِ آن امین / ۴۹
 تا دلش را شرح آن سازد ضیا / ۲۳۷
 تا رسی اندر نفوس زوَجّت / ۲۲۷
 تا رهی زین جادوی و زین قلق / ۲۵۲
 تا ز چونی غسل ناری تو تمام / ۲۰۱
 تا ز راه خاتم پیغامبران / ۱۵۷
- تا ز زخم لَحْتِ گاوی خوش شوم / ۱۲
 تا ز زخم لَحْتِ یابم من حیات / ۱۲
 تا سَقَاهُم رَبِّهم آید خطاب / ۲۲۲
 تا سلیمان گفت کان هدهد اگر / ۱۳۴
 تا سه شب خامش کن از نیک و بدت / ۳۱
 تا قیامت تُف بَرُو بارد ز رب / ۲۴۹
 تا که خوفت زاید از ذات الشَّمال / ۱۰۴
 تا که ما یَنطِقُ محمّد عن هوی / ۱۹۱
 تا که یهَلک من هَلک عن بَیتِنه / ۷۱
 تا مشرّف گردی از نون والقلم / ۲۱۲
 تا نخوانی لا و الاّ الله را / ۱۷۸
 تا نزاید بختِ تو فرزند نو / ۹۷
 تا نفختُ فیه من روحی ترا / ۹۶
 تا هم ایشان از خسیسی خاستند / ۱۱
 تا همه زان خوش علف فربه شوند / ۹۴
 تخت دل معمور شد پاک از هوا / ۱۱۱
 ترک آن کن که درازست آن سخن / ۱۵
 تَعْرُجُ الرّوح الیه و الملک / ۲۱۵
 تفرقه در روح حیوانی بود / ۵۱
 تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / ۱۰۲
 تن مبین و آن مکن کان بکُم و صُم / ۴۵،
 ۱۸۴
 تو انا ربُّ همی گویی به عام / ۲۲۶
 تو بفرمودی که حق را یاد کن / ۱۴۶
 تو بگویی فال بد چون می‌زنی؟ / ۱۵۵

- تو بمانی با فغان اندر لَحَد / ۱۲۰
 توبه کن مردانه سر آور به ره / ۲۴۲
 تو حریمی بر رشاد مهتران / ۲۲۶
 تو خلیل وقتی ای خورشید هاش / ۲۶
 تو دو قله نیستی یک قلّه‌ای / ۱۳۲
 تو روا داری که این نامه مهین / ۲۱۴
 تو ز اَوْفُوا بِالْعُقُودِش دست شو / ۴۱، ۴۴
 تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت / ۶۹
 تو ز کَرَمنا بنی آدم شهی / ۱۰۱
 تو عذابُ الْحَزْزِ بشنو از نُبی / ۱۷۱
 تو کم از مرغی مباش اندر نشید / ۱۵۴
 تو همان دیدی که ابلیس لعین / ۱۶۳، ۵۴
 تو همی گیری پناه از من به حق / ۱۰۹
 تیره کردی، زنگ دادی در نهاد / ۴۲
 تیغ لا در قتل غیر حق براند / ۱۷۸
- ج**
- جادوان فرعون را گفتند بیست / ۱۳۱
 جادوی‌ها را همه یک لقمه کرد / ۶۱
 جاده باشد بحر ز اسرائیلیان / ۷۸
 جان بده از بهر این جام ای پسر / ۱۴۳
 جان داوود از شعاعش گرم شد / ۱۴۹
 جان فدای تو کنم در انتهایش / ۷۲
 جانهای خلق پیش از دست و پا / ۸
 جاهدوا فینا بگفت آن شهریار / ۱۴۳
- جَانَهُمْ بَعْدَ التَّشَكِّکِ نَصْرُنَا / ۸۹
 جبرئیلی را بر اُستن بسته‌ای / ۸۲
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد / ۶۳
 جد طلب آسیب او ای ذوفنون / ۲۰۱
 جذبِ یک راهه صراطِ الْمُسْتَقِیم / ۲
 جز سه کس که حَقِّدِ ایشان چیره شد / ۱۶۹
 جُز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای / ۳۰
 جز مگر مفتاح خاص آید ز دوست / ۱۶۷
 جز نَفَخْتُ کَانَ ز وهاب آمدست / ۹۶
 جمله اجزا در تحَرَّک در سکون / ۱۹
 جَنِّی از نار است، کی ماند به نار / ۱۹۸
 جمله دانایان همین گفته همین / ۱۲۱
 جمله عالم خود عرض بودند تا / ۲۲۱
 جمله عالم خود مسیح آمدند / ۹۹
 جمله کف‌ها در دعا افراخته / ۶۲
 جمله می‌گویند اندر چین به جد / ۲۵۱
 جنتان و انستان و اهل کار / ۱۰۲
 جوشش و افزونی زر در زکات / ۱۴۲
 جوی شیر و جوی شهد جاودان / ۱۷۷
- چ**
- چار جوی جنت اندر حکم ماست / ۲۲۲
 چار کس بردند تا سوی وثاق / ۲۲۰
 چار وصف تن چو مرغان خلیل / ۲۶
 چاره نَبُود هم جهان را از چمین / ۲۱۱

- چاه شد بر وی بدان بانگ جلیل / ۱۱۹
چشم بندی بُد عجب بر دیده‌ها / ۱۵۲،
۲۱۹
چشم ظاهر ضابطِ حلیهٔ بشر / ۱۹۴
چشم ما زاغش شده پر زخم زاغ / ۱۹۴
چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند / ۳، ۱۷۵
چند دعوی و دم و باد و بروت / ۱۴۲
چند صنعت رفت ای انکار تا / ۲۲۱
چون بیازی عقل در عشق صمد / ۵۴
چون بتابد تَف آن خورشید خشم / ۶۲،
۲۴۴
چون برآمد موسی از اقصای دشت / ۶۲
چون بگردانید ناگه پوستین / ۱۹۶
چون به آخر فرد خواهم ماندن / ۱۱۱
چون به امر اِهْبَطُوا بندی شدند / ۸
چون به مرغان فرستادست حق / ۱۳۴
چون پی یسکن الیهاش آفرید / ۶۷
چون تَمَنَّا موت گفت ای صادقین / ۱۳،
۲۰۸
چون توگوشی او زبان نی جنس تو / ۶۸
چون حقت داد آن ریاضت شکرکن / ۱۵
چون خدا سوگند را خواند سپر / ۲۰۴
چون خدا فرمود ره را راه من / ۵۳
چون خَلَقْنَاكُمْ شنودی مین تُراب / ۱۲۲،
۱۵۲
- چون خلیل از آسمانِ هفتمین / ۴۹
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای / ۱۱۹
چون در افکندت درین آلوده رود / ۲۵۱
چون در آن خم افتد و گویش قُم / ۱۷
چون دل آن شاه زیشان خون بود / ۷۱
چون دوایت می فزاید درد پس / ۲۲۶
چون رفیقی و سوسهٔ بدخواه را / ۱۴
چون رهاکردی هوا از بیم حق / ۲۲۸
چون ز دستت زخم بر مظلوم رُست / ۱۷۴
چون ز عطر و حی کز گشتند و گم / ۱۵۴
چون ز غیبت و اکل لَحْم مردمان / ۱۸۳
چون زمین دانیش دانا وقت حَسف / ۱۴۰
چون سفیهان راست این کار و کیا / ۳۵
چون سَقُوا مَاءً حَمِيمًا قَطَّعَتْ / ۱۷۷
چون سلیمان از خدا بشّاش بود / ۱۳۳
چون سلیمان باش بی‌وسواس و ریو /
۱۵۰
چون سلیمان شوکه تا دیوان تو / ۱۵۰
چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت /
۱۳۴
چون شد آدم مَظْهَر و حی و ودا / ۶
چون شدی بیخود هر آنچه تو کنی / ۷۰
چون شدی در خوی دیوی استوار / ۲۰۵
چون شکافم آسمان را در ظهور / ۲۱۰
چون شکستی سر رود آبش به اصل /

- ۱۵۸
چون شما بسته همین خواب و خورید /
۱۲۹
چون شما تاریک بودم در نهاد / ۱۰۸
چون عبادت بود مقصود از بشر / ۱۸۹
چون عتاب اِهْبَطُوا انگیختند / ۹
چون عصا شد آلت جنگ و نفیر / ۱۱۷
چون عصای موسی اینجا مار شد / ۱۱۴
چون قریش از گفت او حاضر شدند / ۷۲
چون قیامت کوهها را بر کند / ۲۴۴
چون کتاب الله بیامد هم بر آن / ۴۶، ۱۳۲
چونک مستغنی شد او طاغی شود / ۲۴۰
چون کنی از خلد در دوزخ قرار / ۲۰۵
چونکه اسماعیل در جویش فتاد / ۱۵۹
چونکه اعمی طالب حق آمدست / ۲۲۶
چونکه اَوْحَى الرَّبُّ إِلَى النَّحْلِ آمدست /
۹۷
چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد /
۱۳۶
چونکه بی این شُرب کم داری سکون / ۲۲۱
چونکه پَرِّید از دهانش حمد حق / ۲۵۱
چونکه چشمش راگشاید امر قُم / ۲۱۷
چونکه حاکم این کند اندر گزین / ۲۳۹
چونکه حیران گشتی و گیج و فنا / ۲
چونکه در عهد خدا کردی وفا / ۹
چونکه درمانی به غرقاب فنا / ۵۶
چونکه سَدِّ پیش و سَدِّ پس نماند / ۱۵۴
چون سفیهان راست این کار و کیا / ۳۴
چونکه کرد ابلیس خوبا سروری / ۱۶۳
چونکه موصوفی به او صاف جلیل / ۱۱۹
چون مبدل می کند او سیئات / ۱۳۰
چون محمد پاک شد زین نار و دود / ۱۴
چون مرا سوی اجل عشق و هواست / ۲۲
چون مسیح مرده بی هر چیز را / ۹۹
چون ملائک گو که لَأَعْلَمَ لَنَا / ۷
چون ملایک گوی لَأَعْلَمَ لَنَا / ۷
چون ملایک مانع آن می شدند / ۵
چون مَلْک انوار حق در وی بیافت / ۷
چون مه نو یا سه روزه یا که بدر / ۱۵۱
چون نبودش آن، فدای آن نشد / ۸
چون نجس خواندست کافر را خدا / ۷۳
چون نخواهی من کفیلم مر ترا / ۱۹۳
چون نشان راست گویند و شبیه / ۲
چون نفختُ بودم از لطف خدا / ۹۵
چون نکرد آن کار مزدش هست لا / ۱۹۴
چون نمیرد پیش او کز امر کُن / ۱۵
چون يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بود / ۱۸۰
چون يُجِئُونَ بخواندی در نُبِی / ۴۳
چون يَفْرُ الْمَرْءُ آمد مِنْ اَخِيهِ / ۲۲۷
چه عجب که مرغ گردد مست او / ۱۵۰

- چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز / ۶۲
 چه کشید از کیمیا قارون بین / ۱۴۰
- ح**
- حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان / ۱۳۶
 حاکمست و یَفْعَلُ اللهُ ما یَشاءُ / ۳۰
 حال ایشان از نبی خوان ای حریص / ۱۸۷
 حال عارف این بود بی خواب هم / ۱۰۳
 حَبَدًا ارواح اخوانِ ثقات / ۲۰۹
 حتی اذا ما اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ بَکُو / ۸۹
 حُجَّتْش اینست، گوید هر دمی / ۱۷۵
 حرف ظرف آمد درو معنی چو آب / ۹۰
 حِسِّها و عقلهاشان در درون / ۱۵۶
 حق پی شیطان بدین سان زد مَثَل / ۷۲
 حق تعالی داد میزان را زبان / ۱۹۷
 حق تعالی فخر آورد از وفا / ۷۶
 حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد / ۱۸
 حق تعالی گفت کین کسب جهان / ۴۷
 حق چو سیما را مُعَرَّف خوانده است /
 ۲۰۰، ۱۸۲
 حَقِّ ذاتِ پاکِ اللهُ الصَّمَد / ۲۵۰
 حَقِّ ز هر جنسی چو زوجین آفرید / ۱۸۹
 حق فرستاد انبیاء را بهر این / ۲۳
 حق قدم بر وی نهد از لامکان / ۱۴
 حق محیط جمله آمد ای پسر / ۳۹
- حق معیت گفت و دل را مهر کرد / ۱۷۸
 حق ندارد خاصگان را در کمون / ۲۲۱
 حق نه قادر بود بر خلق فلک / ۵۸
 حق همی گوید که ای مغرور کور / ۶۲
 حکم خذها لا تخف دادت خدا / ۱۱۴
 حلقِ ببریده خورد شربت ولی / ۳۷
 حمیتی بُد جاهلیت در دماغ / ۱۸۱
 حَيْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وِجْهَکُمْ / ۱۸
- خ**
- خاصه این باده که از خمِ بلیست / ۶۵
 خاصه تقلید چنین بی حاصلان / ۴۹
 خاکِ آدم چونکه شد چالاکِ حق / ۷
 خاک را و نطفه را و مضغه را / ۱۲۲
 خاک قارون را چو فرمان در رسید / ۱۴۰
 خاک قارون را چو ماری در کشد / ۱۴۰
 خانه‌ها سازد پر از حلواى تر / ۹۷
 ختم کرده قهر حق بر دیده‌ها / ۴
 خدمت او خدمت حق کردن است / ۳۹
 خر نخواندت اسب خواندت ذوالجلال / ۵۲
 خصم هر شیر آمد و هر روبه او / ۱۴۱
 خضر کشتی را برای آن شکست / ۱۰۷
 خفتگانی کز خدا بُد کارشان / ۱۰۳
 خفته می‌بیند عطش‌های شدید / ۱۸۵
 خَلِئْتُمْ سُخْرِیَّةً اهل السَّمو / ۱۲۵

- حَلَقَهُمْ سَدًّا فَأَغَشَيْنَاهُمْ / ۱۵۳
 خلق بخشید او عصای عدل را / ۶۱
 خلق چون یونس مُسَبِّح آمدند / ۱۶۰
 خواست یاری گفت چون بیرون روی /
 ۸۶
 خواجه را از چشم ابلیس لعین / ۱۶۴
 خواند مزمل نبی را زین سبب / ۲۱۷
 خود بگفتی کاین گناه از نفس بود / ۵۶
 خود ز بیم این دم بی منتها / ۱۴۷
 خود کرا زهره بدی تا او ز خود / ۲۰
 خود مگیر این معجز چون آفتاب / ۲۸
 خود ملایک نیز ناهمتا بدند / ۱۵۸، ۲۳۳
 خود همینجا نامه خود را ببین / ۲۱۴
 خوش کند دلشان که اَصْلَحَ بِالْهَمِّ / ۱۷۶
 خَوْفٌ وَ جُوعٌ وَ نَقْصُ اَمْوَالٍ وَ بَدَنٍ / ۱۸
 خوی با حق ساختی چون انگبین / ۴۹
- د
- داد حق اهل سبا را بس فراغ / ۱۵۱
 داد خود از کس نخواهم جز مگر / ۱۸۵
 دادشان چندان ضیاع و باغ و راغ / ۱۵۱
 داد مر فرعون را صد ملک و مال / ۲۲۵
 دامن او گیر، کو دادت عصا / ۱۱۷
 دانه کمتر خور مکن چندین رَفُو / ۵۷
 دانه مردان مرا شیرین شدست / ۳۷
- دایما خاقانِ ما کردست طو / ۱۶۷
 دست او را حق چو دست خویش خواند /
 ۱۸۰
 دست بر بالای دستت ای فتی / ۱۸۰
 دست بر کافر گواهی می دهد / ۱۵۷
 دست و پا بدهد گواهی با بیان / ۱۵۷
 دست و پا شاهد شوندت ای رهی / ۱۵۷
 دست تو از اهل آن بیعت شود / ۱۸۰
 دست حق باید مر آنرا ای فلان / ۱۴
 دست شد بالای دست این تاکجا / ۸۷
 ۱۹۴
 دست کورانه به جبل الله زن / ۳۴
 دست مزدی می نخواهیم از کسی / ۸۱
 دست من بنمود برگردون هنر / ۱۹۵
 دست و پای او جماد و جان او / ۱۵۷
 دشمنی آن دل از روز الست / ۶۶
 در الست آن کو چنین خوابی ندید / ۶۶
 در چنان روی خبیث عاصیه / ۲۴۰
 در حق تو آهنت آن و زُخام / ۱۴۹
 در خلاص او یکی خوابی ببین / ۸۶
 در درون سینه نقّاثات اوست / ۲۵۲
 در روش یمشی مکبّاً خود چرا / ۲۱۱
 در زمان برجست کای خویشان وداع /
 ۱۶۹
 در زمان پیش آید آن دوزخ گلو / ۵۲

- در شهیدان یُرَزَقُونَ فرمود حق / ۳۷
 در فتادند از لَنَحْنُ الصَّافُونَ / ۱۶۱
 در قضا یعقوب چون بنهاد سر / ۸۸
 در قیامت شمس و مه معزول شد / ۲۲۰
 در کفش بنهند نامه بُخُل و جود / ۲۱۴
 در گمان افتاد جان انبیاء / ۸۹
 در ضرورت هست هر مُردار پاک / ۲۰
 در ضعیفی تو مرا با بیل گیر / ۲۴۷
 در مثال قصه و فال شماس / ۱۵۵
 در معاصی قبضها دلگیر شد / ۱۱۷
 در میان قوم موسی چند کس / ۱۱
 در نُبی آورد جبریل امین / ۵۹
 در نُبی انذار اهل غفلتست / ۷۱
 در نُبی اِنِ اسْتَطَعْتُمْ فَنفُذُوا / ۲۰۰
 در نُبی بشنو بیانش از خدا / ۱۴۸
 در نبی شارکهُم گفتست حق / ۹۹
 در نُبی فرمود کای قوم یهود / ۲۰۷
 در نُبی فرمود کین قرآن ز دل / ۵
 در نظرها چرخ بس کهنه و قدید / ۱۸۴
 در نگر در شرح دل در اندرون / ۲۰۱،
 ۲۳۷
 دُمّ گاو کشته بر مقتول زن / ۱۲
 دم مزن سه روز اندر گفتگو / ۳۱
 دوزخی که پوست باشد دوستش / ۳۸
 ده چراغ ار حاضر آید در مکان / ۱۶
- دید بر پشت عیال بولهب / ۲۴۹
 دید زاغی زاغ مُرده در دهان / ۴۲
 دید شیطان از ملائک اسپهی / ۷۲
 دید طین آدم و دینش ندید / ۱۶۳
 دیر گیرد سخت گیرد رحمتش / ۲۳۶
 دیدن آن بند احمد رارسد / ۲۵۰
 دیو بر شبه سلیمان کرد ایست / ۱۳۴
 دیو چون عاجز شود در افتتان / ۵۲
 دیو دزدانه سوی گردون رود / ۹۴
 دیو می سازد جفان کالجواب / ۱۵۰
 دیو و مردم را مُلقن یک خداست / ۲۴
 دیو یکدم کز رود از مکر و رزق / ۹۴
- ذ
- ذره بی گر جهد تو افزون بود / ۲۴۳
 ذوق طاعت گشت جوی انگبین / ۱۷۷
- ر
- راجعون گفت و رجوع این سان بود / ۱۹
 رَبِّ أَوْزَعْنِي لِشُكْرِ مَا أَرَى / ۱۳۴
 رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا، سهو رفت / ۵۶
 ربنا انا ظلمنا گفت و آه / ۵۶
 رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا گفت و بس / ۵۶
 ربّ هب لی از سلیمان آمدست / ۱۶۲
 رجف کرد اندر هلاک هر دعی / ۸۱

- رحمت او سابق است از قهر او / ۲۲۷
- رحمتی افشان برایشان هم کنون / ۱۵۶
- رحم کرد این گرگ وز عذر لَبَقُ / ۸۴
- رخت خود را من ز ره برداشتم / ۶۹
- رخت عقلت با تَوَسُّت و عاقلی / ۷۳
- رشته یکتا شد غلط کم شو کنون / ۱۵
- رفت از وی جنبش طبع و سکون / ۱۹
- رفت موسی کاتش آرد او به دست / ۱۱۲
- رمز نَسْخُ آیهٔ أَوْ نُسْخَا / ۱۴
- رنگِ باقی صِبْغَةُ الله است و بَس / ۱۷
- رنگ رنگ توست صباغم تویی / ۵۵
- رو اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ باش / ۱۸۲
- روح آنکس کو به هنگام الست / ۶۵
- روح چون مِنْ امر رَبِّی مُخْتَفِیست / ۱۰۲
- روح را از عرش آرد در حطیم / ۸۵
- روح کی گشتی فدای آن دمی / ۱۰۹
- روح‌های منبسط را تن کند / ۱۶۶
- روزگارم رفت زینگون حالها / ۴۲
- روز محشر هر نهان پیدا شود / ۲۳۰
- روز محشر هشت بینی حاملانش / ۲۱۴
- روشنی خانه باشی همچو شمع / ۷۴
- روکزین جو بر نیایی تا ابد / ۲۵۰
- رو نُعْمَرَه نُنْکَسُهُ بخوان / ۱۵۷
- رو نقت را روز روزافزون کنم / ۹۴
- رو و سر در جامه‌ها پیچیده‌اید / ۲۱۶
- رو یَدُ الله فَوْقَ آیدِیْهِمْ تو باش / ۱۸۰
- روی زرد و پای سست و دل سبک / ۱۸۷
- روی نفس مطمئنّه در جسد / ۲۳۴
- ز
- ز اجْتَنَحَهُ نور ثلاث او رباع / ۱۵۱
- زادمی که بود بی مثل و ندید / ۱۶۳
- ز امر حق و ابکوا کثیراً خوانده‌ای / ۷۴
- زان بود جنس بشر پیغمبران / ۱۰۸
- زان بیاورد اولیا را بر زمین / ۱۲۱
- زان تغافل کن چو داعی رهی / ۴۴
- زان زنان مصر جامی خورده‌اند / ۸۶
- زان سبب آدم بُود مسجودشان / ۸
- ز آن سبب فرمود یزدان وَالضَّحٰی / ۲۳۶
- زانک انسان در غنا طاغی شود / ۲۴۰
- زانک گفتندش که فرمان آن تست / ۶۱
- زانکه از قرآن بسی گمره شدند / ۵
- ز آنکه اِسْتَفْهَام اثباتیست این / ۶۵
- زانکه بر مرصاد حق و اندر کمین / ۲۳۲
- زانکه بی شکری بود شوم و شنار / ۹۱
- زانکه زادو کُمُ خبالاً گفت حق / ۷۳
- زانکه شاکر را زیادت وعده است / ۹۱
- ۲۴۱
- ز آنکه کَرَمنا شد آدم ز اختیار / ۱۰۱
- زانکه ما یَنْطِقُ رسولٌ بالهوی / ۱۹۲

- زانکه وافى بود آن خاتونِ راد / ۱۱۰
 ز آن محمّد شافع هر داغ بود / ۱۹۳
 زان نشان با والد یحیی بگفت / ۳۱
 زشت گرداند به جادویی عدو / ۱۳
 زلت آدم از اشکم بود و باه / ۷، ۲۲۵
 زنده شد کشته ز زخمِ دُمِ گاو / ۱۲
 زورِ جان کوه کن شقی حجر / ۱۹۵
 زهره‌یی کز بهره حق بردرد / ۳۷
 زین پلیدی بدهد و پاکی برد / ۴۱، ۱۴۵
 زین دکان با میکاسان برتر آ / ۷۵
 زین دوره گرچه بجز تو عزم نیست / ۱۴۸
 زین سبب بد کاهل محنت شاگرد / ۲۴۰
 زین سبب فرمود استثنا کنید / ۱۰۴
 زین سبب فرمود حق صلّوا علیه / ۱۴۷
 زین طلب بنده به کوی تو رسید / ۱۱۰
 زُیْنِ لِلنَّاسِ حَقُّ آراستست / ۲۸
- س**
- ساحران را نه که فرعون لعین / ۱۱۶
 سالها گوید خدا آن نان خواه / ۲۰۷
 سایه خواب آرد ترا همچون سمر / ۱۹۵
 سیح لله هست اشتابشان / ۲۰۶
 سجده آمد کنند خشت لُزب / ۲۴۱
 سجده گاه لامکانی در کلان / ۱۶۴
 سحر را با معجزه کرده قیاس / ۱۱۵
- سحرهای ساحران دان جمله را / ۶۱
 سخت تر افشرده‌ام در شر قدم / ۲۴۵
 سر بسر گوش است و چشم است این نبی
 / ۷۴
 سر کشد گوش محمّد در سخن / ۷۴
 سَعِيكُمْ شَيْ تَنَاقُضُ اندرید / ۲۳۵
 سقف گردون کو چنین دایم بود / ۸۹
 سنگ‌ها و کافران سنگ دل / ۴
 سیئات را مبدل کرد حق / ۱۳۱
 سیر گشتی سیر گوید نه هنوز / ۱۸۶
 سیصد و نه سال آن اصحاب کهف / ۱۰۴
 سیلیش اندر بزم در مَعْرَكَة / ۲۲
- ش**
- شاه آمد تا ببیند واقعه / ۱۲۱
 شاه دین را منکر ای نادان به طین / ۱۶۳
 شاه عادل چون قرین او شود / ۱۲۷
 شاهِ لَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ / ۲۰۳
 شاه ما خود هیچ فرزندی نراد / ۲۵۱
 شب ز زندان بی خبر زندانیان / ۱۰۳
 شد درخت کثر مقوم حق نما / ۹۱
 شد صفیر باز جان در مرج دین / ۵۰
 شربت خوردم ز الله اشتری / ۷۵
 شرط من جاء بالحسن نی کردنت / ۵۳
 شکر حق را کان دعا مردود شد / ۲۳

- شکر قدرت قدرتت افزون کند / ۹۱
 صد هزاران مرغ پرهاشان شکست / ۱۸۷
 صد هزاران نیزه فرعون را / ۱۳۱
 صرصری بر عاد قتالی شده / ۱۵۰
 صورت از بی صورتی آمد برون / ۱۹
 صورتش را جنس می بینند انام / ۱۲۴
 صورتی کردت درون جسم او / ۲۸

ص

- صَارَ دَكَاً مِنْهُ وَانْشَقَّ الْجَبَلُ / ۶۳
 صبر را با حق قرین کرد ای فلان / ۲۴۶
 صبر شیر اندر میان فرث و خون / ۹۷
 صبر کن بر کار خضری بی نفاق / ۱۰۶
 صِبْغَةَ اللَّهِ گاه پوشیده کند / ۱۷
 صِبْغَةَ اللَّهِ نام آن رنگ لطیف / ۱۷
 صِبْغَةَ اللَّهِ هست خُم رنگ هُو / ۱۷
 صحن ارض الله واسع آمده / ۱۶۵
 صحن خانه پر زخون شد، زن نگون /
 ۱۹۱

ط

- طبل باز من ندای ارجعی / ۲۳۴
 طهراً تبتی بیان پاکی است / ۱۶
 طیبات آید به سوی طیبین / ۱۲۵

ظ

- ظَانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ را / ۱۸۰
 ظَنُّ لَّا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ خوانده‌ای / ۱۹۴

ع

- عاد را آن باد ز استکبار بود / ۱۹۶
 عاد را تو باد دادی در جهان / ۱۹۵
 عالمی را لقمه کرد و درکشید / ۱۸۶
 عاشق آئینه باشد روی خوب / ۱۲۲
 عاشق رنجست نادان تا ابد / ۲۳۴
 عرش معدن گاه داد و معدلت / ۱۷۷
 عُرْوَةُ الْوَثْقَى است این ترک هوا / ۲۵
 عزت آن اوست و آن بندگان / ۲۰۸
 صدق جان دادن بود هین سابقوا / ۱۴۵،
 ۲۰۳
 صِدْقُواهُمْ بُدُورٌ زاهره / ۲۲۵
 صدق هر دو ضد بیند در روش / ۱۲۴
 صد هزاران شهر را خشم شهان / ۵۴
 صد هزاران طفل کشت آن کینه کش /
 ۱۳۷
 صد هزاران طفل کشت او بی گناه / ۱۳۷

- عشق جانِ طور آمد عاشقا / ۶۳
 عصمت یا نارکونی بارداً / ۱۱۸
 عفو کن تا عفو یابی در جزا / ۲۴۳
 عفو ها گفته ثنایی عفو تو / ۱۲۱
 عقل جزوی گاه چیز گه نگون / ۱۹۱
 عقل را با عقلِ یاری یار کن / ۱۷۳

عقل قربان کن به پیش مصطفی / ۷۷

عقل کل را گفت ما زاعِ البصر / ۱۹۳

عقل کی ماند چو باشد سر ده او / ۱۴۱

علت ابلیس انا خیری بدست / ۱۶۳

علمَ الأسماءِ بُد آدم را امام / ۶

علمَ الإنسانِ حَم طغرای ماست / ۲۴۰

علم اندر نور چون فرغده شد / ۱۱۱

علم بودش چون نبودش عشق دین / ۱۶۴

غ

غرقه نوری که او لم یولدست / ۲۵۱

غیب را ابری و آبی دیگرست / ۱۸۴

ف

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أَوْقَدْتُمْ / ۴

فَالِقُ الإِصْبَاحِ اسرافیل وار / ۵۱

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ است ای گرگ پیر / ۱۴۳

فایده دیگر که هر خستی کزین / ۲۱۱

فُرْقَتِي لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي ذَا السُّكُونِ / ۱۹

فرق نتوان کرد نور هر یکی / ۱۷

فسون قُلْ أَعُوذُ و قُلْ هُوَ اللهُ / ۲۵۱

فقر آن محمود تست ای بی سعت / ۲۷

فلسفی و آنچه پوزش می کند / ۹۴

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ بشنیده ای / ۱۸۸

فِيهِ آيَاتٌ ثِقَاتٌ بَيِّنَاتٌ / ۳۳

ق

قاصراتُ الطَّرفِ باشد ذوق جان / ۱۵۹

قبله از دل ساخت آمد در دعا / ۱۹۴

قدر فندق افکنم بُندق حریق / ۲۴۷

قدر هر روزی ز عمر مرد کار / ۲۱۵

قدرِ همت باشد آن جهد و دعا / ۱۹۴

قفل بر دلهای ما بنهاد حق / ۴

قفلهای ناگشاده مانده بود / ۱۷۹

قُلْ أَعُوذُتْ خواند باید کای احد / ۲۵۲

قل تعالوا قل تعالوا گفت حق / ۵۳

قل تعالوا قل تعالوا گفت حی / ۵۳

قل تعالوا قل تعالوا گفت رب / ۵۳

قُلْ تَعَالُوا كُفْتُ از جذب کرم / ۵۲

قَوَّتْ حق بود مر بایبل را / ۲۴۷

قول إن مِنْ أُمَّةٍ را یاد گیر / ۱۵۳

قوم گفتند ار شما سَعِدِ خودیت / ۱۵۴

- ک
کار ازین ویران شدست ای مرد خام /
۱۲۳
کاش از خاکی سفر نگزیدمی / ۲۲۴
کافران دیدند احمد را بشر / ۱۹۵
کافران کارند در نعمت جفا / ۱۲۴
کاف کافی آمد او بهر عباد / ۱۰۸
کاف و نون همچون کمند آمد جذوب /
۱۵
کان بلیس از متن طین کور و کرس /
۱۶۴
کرد فضلِ عشق انسان را فضول / ۱۴۸
کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال / ۹۳
کز برای حق صحبت سالها / ۸۸
کز ضرورت هست مرداری حلال / ۲۰
کز ضرورت هست مرداری مباح / ۲۰
کز مخوان ای راست خواننده مُبین / ۶۰
کس نتاند بیش و کم کردن درو / ۹۴
کُلُّ اصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ / ۱۹۹
کَلَّ شَيْءٌ هَالِكٌ جِزْ وَجْهٍ أَوْ / ۱۴۱
كُلَّمَا هُمْ أَوْ قَدُوا نَارَ الْوَعْدِ / ۴۳
کُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بَخْوَانٍ / ۱۹۹
کم ز بادی نیست شد از امر کُن / ۱۵
کم نمود او را و اصحاب ورا / ۷۱
کو تُحَدِّثُ جَهْرَةً اٰخْبَارَهَا / ۲۴۲
کو خلیلی کو برون آمد ز غار / ۴۹
کوه را گویم سبک شو همچو پشم / ۲۴۴
کوه طور از نور موسی شد برقص / ۶۲
کوه طور اندر تجلی حلق یافت / ۶۳
کوه قاف ار پیش آید بهر سد / ۶۲
کو همی ترساندت هر دم ز فقر / ۲۷
کوه و مرغان هم رسایل با دمش / ۱۱۹
کوهها با تو رسایل شد شکور / ۱۴۹
کوهها بینی شده چون پشم نرم / ۲۴۴
کوهها هم لحن داوودی کند / ۱۴۹
که اخافُ اللهَ مالی منه عَوْنٌ / ۷۲
که اساطیر است و افسانه نژند / ۱۳۲
که اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ شَدَّ / ۱۸۲
که اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ اِی کَافِرَانِ / ۱۷۶
که اَلَمْ نَشْرَحْ نَه شَرِحْتِ هَسْتِ بَازِ / ۲۳۷
که بپر دست و پاتان از خلاف / ۱۱۶
که بپرورد اصل ما را ذوالعطا / ۱۸۲
که بخور اینست ما را لوت و پوت / ۸۲
که بدعوی الهی شد دلیر / ۲۲۵
که برآیم بر سر کوه مشید / ۸۰
که بلغزد کوه از چشم بدان / ۲۱۳
که بلی گفتیم و آن را ز امتحان / ۶۶
که به از من سروری دیگر بود / ۱۶۳
که پری و آدمی زندانیند / ۱۹۹
که تُحَدِّثُ حَالَهَا و اٰخْبَارَهَا / ۲۴۲

- که ترا یاری دهم، من با تُوْم / ۷۲
 که چرا من خدمت این طین کنم / ۱۶۴
 که چنین گردست مهمانت، ببین / ۱۲۱
 که چه مقصودست نقشی ساختن / ۵
 که حملناهم علی البحر به جان / ۱۰۰
 که خورید این دانه‌ای دو مستعین / ۵۵
 که رهد از مکر تو ای مختصم / ۸۰
 که لو انزلنا کتاباً للجبیل / ۲۰۶
 که هله نعمت فزون شد شکر کو؟ / ۹۱
 که یکی را ده عوض می آیدش / ۵۳
 کی ز سنگی چشمه‌ها جوشان شدی / ۱۰
 کیست کو نشنید احوالِ ثمود / ۱۹۵
 کی سیه گردد ز آتش روی خوب / ۱۲۲
 کیف مَد الظلّ نقش اولیاست / ۱۲۹
 کی کند دل خوش به حیلتهای کَش / ۳۲
- گی**
- گاو موسی بود قربان گشته‌یی / ۱۲
 گر بپزائیم تیر آن نه زماست / ۶۹
 گر پرسی گبر را کین آسمان / ۱۴۴
 گر بیابد آلت فرعون او / ۱۷۴
 گر بیاغازید نصحی آشکار / ۱۵۵
 گر بترسیدی از آن فقر آفرین / ۶۰
 گر ترا اشکال آید در نظر / ۱۹۵
 گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین / ۱۸۸
- گر تو بر تمییز طفلت موسی / ۱۳۷
 گر تو پیلی خصم تو از تو رمید / ۲۴۷
 گر تو را وسواس آید زین قبیل / ۲۴۷
 گر تو کردی شکر و سعی مجتهد / ۹۱
 گر تو کوری، نیست بر اعمی حَرَج / ۱۸۱
 گر چه چون دریا بر آوردند کف / ۱۱۶
 گر چه آورد انفقوا را مطلق او / ۲۶
 گر چه پنهان بیخ هر بیخ آورست / ۱۸۲
 گر چه دُوری دُور، می جنبان تو دُم / ۱۸
 گر چه زاهد را بود روزی شگرف / ۲۱۵
 گر چه مؤمن را سقر ندهد ضرر / ۱۱۱
 گر چه مصباح و زُجاجه گشته‌ای / ۱۲۷
 گر چه ناصح را بود صد داعیه / ۲۱۴
 گر چه نفس واحدیم از روی جان / ۱۴۴
 گر چه هاروتید و ماروت و فزون / ۱۶۰
 گر خبر خواهی ازین دیگر خروج / ۲۲۹
 گر خطا کشتم دیت بر عاقله‌ست / ۶۵
 گر خَضِر در بحر کشتی را شکست / ۱۰۶
 گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین / ۱۶۳
 گردد آتش بر تو هم بَرَد و سلام / ۱۱۹
 گر زلیخا بست درها هر طرف / ۸۴
 گر ز قرآن نقل خواهی ای حرون / ۱۵۶
 گر شود بیشه قلم دریا مداد / ۱۰۷
 گرم رو چون جسم موسی کلیم / ۱۰۵
 گر نبودی او مُسَیح بطن نون / ۱۶۰

- گفت از روح خدا لا تَيأسُوا / ۸۸
گفت از من کم شد از تو گم نشد / ۱۹۰
گفت آصف من باسم اعظمش / ۱۳۶
گفت اغلالاً فَهْمُ بِهِ مُفْمَحُونَ / ۱۵۳
گفت اگر آسان نماید این به تو / ۱۰۲
گفت الا يعلمُ هواك من خَلَقَ / ۲۱۱
گفت أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ / ۱۶۶
گفت أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا / ۵۵
گفت آن يعقوب با اولاد خویش / ۸۷
گفت او از اهل و خویشانت نبود / ۸۱
گفت ایزد يحملُ أَسْفَارَهُ / ۲۰۷
گفت این دم با قیامت شد شبیه / ۲۲۷
گفته اینک ما بشر ایشان بشر / ۱۲۳، ۱۵۴
گفت پیغامبر که هر که از یقین / ۵۳
گفت چون از جدّ و پندم وز جدال / ۱۴۵
گفت حق در آفتاب مُنتَجِم / ۱۰۳
گفت حق ز اهل نفاق ناسدید / ۲۰۵
گفت حق سیماهمُ فِي وَجْهِهِمْ / ۱۸۲
گفت حقش ای کمند انداز بیت / ۷۰
گفت حق که بندگان جفت عون / ۱۳۰
گفت حق کی کثر مَجْنَبَانِ گوش و دُم / ۴۵
گفت حق گر فاسقی و اهل صنم / ۱۶۹
گفت حق نه بلکه لا انساب شد / ۱۲۴
گفت حمدالله برین و صد چنین / ۱۳۶
گفت خود خالی نبودست امتی / ۱۵۳
- گر نخواهد بی بدن جانِ تو زیست / ۱۸۸
گر نفرمودی قصاصی بر جُنات / ۲۰
گر نماید خواجه را این دم غلط / ۱۹۱
گر نمی آید بلی زیشان ولی / ۶۵
گر نیندی واقفانِ امرِ کُن / ۱۴
گر همی جوید دُرّ بی بها / ۲۲
گشت آرسلناک شاهد در نُدْر / ۱۴۶
گشت بی خود مریم و در بی خودی / ۱۰۹
گشت مشکات و زجاجی جای نور / ۶۲،
۱۲۷
گنج آدم چون به ویران بد دفین / ۱۶۳
گوسفندان حواست را بران / ۲۳۱
گوشت های بندگان حق خوری / ۱۸۳
گوش دار اکنون که عاشق می رسد / ۲۵۰
گوش ظاهر این سخن را ضبط کن / ۱۵
گوش کنعان کی پذیرد این کلام / ۴
گوش نه أَوْفُوا بِعَهْدِي گوش دار / ۹
گوشه بی گوشه دل شه رهیست / ۱۲۷
گوید او کاین آفریده آن خداست / ۱۴۴
گویدش رُدُوا لعادوا کار توست / ۴۷
گویم ای خورشید مقرون شو به ماه / ۲۲۰
گه به درویشی کنم تهدیدشان / ۲۷
گه ز عکس جوشش آب حمیم / ۱۷۸
گفت ادعوا الله بی زاری مباش / ۵۸
گفت آدم که ظلمنا نَفْسَنَا / ۵۶

- گفت دنیا لعب و لهو است و شما / ۴۷،
 ۱۴۲
- گفت سیزوا، می طلب اندر جهان / ۴۵
 گفت سیماهم وُجوهُ کردگار / ۱۸۲
 گفت شیطان که بما اَعْوَيْتَنِي / ۵۵
 گفت عفريتی که تختش را به فن / ۱۳۵
 گفت فرعونی انا الحق گشت پست / ۲۲۵
 گفت فليبيكوا كثيرا گوش دار / ۷۴
 گفت لا تأسوا على ما فاتكم / ۲۰۳
 گفت من مُضْطَرَّم و مجروح حال / ۲۰
 گفت نار از خاک بی شک بهتر است /
 ۱۶۳
- گفت نه، رفتم بر آن کوه بلند / ۸۰
 گفت نه، وَ اللَّهِ، بِاللَّهِ الْعَظِيمِ / ۲۹
 گفت نی اول شما ای ساحران / ۶۱
 گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب / ۲۲۴
 گفت وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ یزدان ما / ۲۴۱
 گفته‌ای اندر نبی کان امتان / ۴۷
 گفت هذا رَبِّي ابراهيم راد / ۴۸
 گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد / ۲۴۹
 گفتن هر یک خداوند و ملک / ۲۲۵
 گفت هین درکش که اسبت گرم شد / ۱۴۷
 گفت یزدان از ولادت تا به حین / ۷۶
 گفت یزدانت فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ / ۲۰۸
 گفت یزدان زان کس مکتوم او / ۲۱۲
- گفت یزدان که ترا هم بنظرون / ۶۷
 گفت یزدان ما على الأعمى حَرْج / ۱۸۱
 گفت یزدان وصف این جای مرج / ۱۱۶
 گفت یوسف ابن یعقوب نبی / ۸۸
 گل بر آرند اول از قعر زمین / ۲۱۱
 گله گله از مُرید و از مُرید / ۱۰۴
- ل
- لا الهَ كَفتَ الا اللهَ كَفتَ / ۱۷۸
 لا تَخَافُوا از خدا نشنیده‌ای / ۱۷۲
 لا تَخَافُوا هست نزل خایفان / ۱۷۱
 لا تخف دان چونکه خوفت داد حق /
 ۱۱۵
- لا تُرْغُ قَلْبًا هَدَيْتَ بِالكَرَمِ / ۲۸
 لا تُؤَاخِذْ اِنْ نَسِينَا شد گواه / ۲۷
 لاجرم اسفل بود از سافلین / ۲۳۹
 لاجرم اشفقن منها جمله‌شان / ۱۴۸
 لاجرم او زود استغفار کرد / ۵۶
 لاجرم دنیا مقدم آمدست / ۶۶
 لا نفوذ إلا بسلطان الهدى / ۱۹۹
 لا يُعَدِّدْ اِنْ داد و لا یحصی ز تو / ۹۳
 لب بیسته مست در بیع و شری / ۷۵
 لحم بیند فوق دَرِّ شاهوار / ۱۶۴
 لشکر آرد او بگه تا حول نیل / ۷۸
 لشگری را مرغکی چندی شکست / ۲۴۷

- لطفِ شه جان را جنایت جو کند / ۱۳۱
 لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْ او را لایق است / ۲۵۱
 لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْ او از قِدَم / ۲۵۱
 لوح حافظ باشی اندر دور و گشت / ۲۳۰
 لوح محفوظ از نظرشان دور شد / ۲۳۰
 لوح محفوظ است او را پیشوا / ۲۳۰
 لوله‌ها بر بند و پردازش زخُم / ۱۲۶
 لَيْسَ لِلْجِنِّ وَ لَا لِلْإِنْسِ أَنْ / ۱۹۹
 لیس من مستقدرِ مستقیه / ۹۹
 لیک دعوت واردست از کردگار / ۴۴
 لیک زین شیرین گیای زهرمند / ۹۳
 لیک موسی را مقدم داشتند / ۶۱
 لیک هم می‌دان و خر می‌ران چو تیر / ۴۳
- م
- ما چو اسماعیل ز ابراهیم خود / ۱۵۹
 مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ این بخوان / ۱۸۹
 ما ز خود سوی تو گردانیم سر / ۱۸۵
 ما در این دهلیز قاضی قضا / ۶۶
 مادر فرزند جویانِ ویست / ۲۴۴
 ما رمیت از رمیت ابتلاست / ۷۰
 ما رمیت از رمیت احمد بدست / ۷۰
 ما رمیت از رمیت بی‌ویست / ۷۰
 ما رمیت از رمیت از نسبت است / ۶۹
 ما رمیت از رمیت خوانده‌ای / ۷۰
- ما رمیت از رمیت راست دان / ۶۹
 ما رمیت از رمیت گشته‌ای / ۷۰
 ما رمیت از رمیت گفت حق / ۶۹
 ما رمیت از رمیت در حراب / ۷۰
 ما رمیت از رمیتی فتنه‌ای / ۷۰
 ما فرستادیم از چرخ نهم / ۱۴۷
 ماه با احمد اشارت بین شود / ۱۱۹
 ما کران بسیار لیکن باز بین / ۳۲
 مال تخمست و بهر شوره منه / ۳۸
 مال دنیا شد تبسم‌های حق / ۳۷
 مَالِكُ الْمَلِكِست بدهد مُلک حُسن / ۲۹
 مَالِكُ الْمَلِكِست جمعیت دهد / ۲۹
 مالک المملکست، هر کیش سر نهد / ۲۹
 مَالِكُ الْمَلِكِ، به حس چیزی دهی / ۲۹
 مال و تن برفاند ریزانِ فنا / ۷۵
 ماه می‌گوید به خاک و ابر و فی / ۱۰۸
 ماند الا الله باقی جمله رفت / ۱۷۸
 مانع آید از سخن‌های مهم / ۸۲
 مائده از آسمان در می‌رسید / ۱۰، ۱۱
 متصل گردد بدان بحر الست / ۶۶
 متهم را شاه چون قارون کند / ۱۳۹
 مُثْقِلَانِ خاک بر جا ماندند / ۲۰۰
 مجمع و پایی عَلم مأوی الْقُرُون / ۱۵۶
 مُحْضَرُونَ معدوم نبود، نیک بین / ۱۵۶
 مدتی این مثنوی تأخیر شد / ۹۷

- مر خبیثان را نسازد طیبیات / ۱۲۵
 مرده باید بود پیش حکم حق / ۲۵۱
 مر شما را وقت ذرات الست / ۶۵
 مر ضعیفان را توبی خصمی مدان / ۲۴۸
 مر عصا را چشم موسی چوب دید / ۱۱۴
 مرغ آبی غرق دریای عسل / ۱۶۲
 مر یتیمی را که سُر مه حق کشد / ۲۳۶
 مشتری ماست الله اشتری / ۷۵
 مشتری من خداست او مرا / ۷۵
 مشرکان را زان نجس خواندست حق / ۷۳
 مشورت در کارها واجب شود / ۳۶
 مشورت کن با گروه صالحان / ۳۶
 مشورت می‌رفت در ایجاد خلق / ۵
 مصطفایی کو که جسمش جان بود / ۱۹۷
 مصطفی را وعده کرد الطاف حق / ۹۴
 مطرب آغازید پیش ترک مست / ۶۶
 معشر الجن سورة رحمان بخوان / ۱۹۹
 معنی نَحْتِمَ عَلٰی افواهِهم / ۱۵۷
 مقعد صدق و جلیسش حق شده / ۱۹۷
 مقعد صدقی که صدیقان درو / ۱۹۶
 مقعد صدقی، نه ایوان دروغ / ۱۹۷
 مقرر می‌خواند از روی کتاب / ۲۱۱
 مکر حق را بین و مکر خود بهل / ۳۲
 مکر حق سرچشمه این مکرهاست / ۳۲
 ملک زان دادست ما را کُن فکان / ۱۵
 من بترسانم و قیح یاوه را / ۱۷۲
 من بگفته پند شد بند از جفا / ۵۹
 منتصب بر هر طویله رایضی / ۲۳۰
 منتظر می‌باش آن میقات را / ۱۹۰
 مُنتهای دست‌ها دستِ خداست / ۱۸۰
 من ترا اندر دو عالم حافظم / ۹۴
 من چگونه هوش دارم پیش و پس / ۲۰۴
 من خلیلم، تو پسر پیش بچک / ۱۵۹
 من دلیم حق شما را مشتری / ۸۱
 من رباحِ الله کونوا رابحین / ۱۳۹
 من ز آتش زاده‌ام او از وَحَل / ۱۶۳
 من عدم و افسانه کردم در حنین / ۱۳۲
 منقطع شد خوان و نان از آسمان / ۱۱
 من کتاب و معجزه را رافعم / ۹۴
 منکری این را که شمس کُورَت / ۲۲۷
 من که فرعونم ز خلق ای وای من / ۲۲۵
 من همی‌گویم چو ایشان ای عجب / ۳
 موج دریا چون به امر حق بتاخت / ۷۸
 موسی آن را عصا دید و نبود / ۱۱۴
 موسیا در پیش فرعون زمن / ۱۱۴
 مُهر بر گوش شما بنهاد حق / ۳
 مُهر حق بر چشم و بر گوش خِزَد / ۴
 مه فشانند نور و سگ عوعو کند / ۱۰۱
 می دهند اندر گره آن ساحرات / ۲۵۲
 می دهد رنگ احسن التقویم را / ۲۳۹

- می‌ربودند اندکی زان رازها / ۹۵
می‌روم تا مجمع البحرین من / ۱۰۵
می‌زن آن حلقه در و بر باب بیست / ۲۰۰
می‌زند جان در جهان آبگون / ۱۵۶
می‌زنم نعره درین روضه و عیون / ۱۵۵
می‌شود مبدل به سوز مریمی / ۱۱۰
می‌کشده‌شان بی تکلف در فعال / ۱۰۴
می‌کشده‌شان سوی نیک و سوی بد / ۲۵۰
می‌کند او توبه و پیر خرد / ۴۷
می‌گریزی همچو یوسف زاندهی / ۸۳
میل و عشق آن شرف هم سوی جان / ۴۳
- ن**
- ناقه صالح چو جسم صالحان / ۲۳۵
نام کالانعام کرد آن قوم را / ۶۷
نان خوری را گفت حق لا تسرفوا / ۵۷
ناید آن إلا که بر خاصان پدید / ۱۸۴
نجم ثاقب گشته حارس دیو ران / ۱۵۸
نطق عیسی از فرِ مریم بود / ۹۶
نعره لا ضَیر بر گردون رسید / ۱۳۱
نعره لا ضَیر بشنید آسمان / ۱۳۲
نعره یا نارکونی باردا / ۱۱۸
نُعْطُ مِنْ أَعْرَاضِ هُنَا عَنْ ذِکْرِنَا / ۱۱۷
نعمت آرد غفلت و شکر انتباه / ۹۱
نفس از بس مدح‌ها فرعون شد / ۱۳۰
- نقش کژ مژ دیدم اندر آب و گل / ۵
نقش و قشرِ علم را بگذاشتند / ۲۴۵
نک شیاطین سوی گردون می‌شدند / ۹۴
نکته لا یَبْتَغِی می‌خوان به جان / ۱۶۲
نوح اندر بادیه کشتی بساخت / ۷۹
نوح را گفتند امت کو ثواب / ۲۱۶
نوح و موسی را نه دریا یار شد / ۷۸
نوحه اِنَّا ظَلَمْنَا می‌زدی / ۵۶
نور این دانی که حیوان دید هم / ۱۰۱
نور باقی پهلوی دنیای دون / ۹۷
نور حس را نور حق تزئین بود / ۱۲۶
نور حسی می‌کشد سوی ثری / ۱۲۶
نور حق را نیست ضدی در وجود / ۵۱
نور موسی دید و موسی را نواخت / ۸۱
۱۴۰
نورهای چرخ بُریده پیست / ۱۲۷
نوعها تعریف کردندش که هست / ۱۱۷
نی چو عیسی سوی گردون بر شود / ۱۴۰
نی ز دریا ترس و نی از موج و کف / ۱۱۵
نیست آتش هست آن ماء معین / ۲۱۲
نیست خود بی چشم تر کور از زمین / ۸۱
۱۴۰
نیستم امیدوار از هیچ سو / ۸۷، ۲۰۳
نیک بنگر اندرین ای محتجب / ۱۶۹
نیکوان را هست میراث از خوشاب / ۱۵۳

- نیل تمییز از خدا آموختست / ۷۸
 نیم دیگر تلخ همچون زهر مار / ۱۹۸
 نه بدانجا صورتی، نه هیکلی / ۶۶
 نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت / ۵۶
 نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای / ۲۴۷
 نه تو لا تُلقُوا بِأَیْدِیْکُمْ اِلَیَّ / ۲۲
 نه چو عیسی سوی گردون بر شود / ۳۳
 نه چو کنعان کو ز کبر و ناشناخت / ۸۰
 نه ز دریا ترس نه از موج و کف / ۱۳۸
 نه سما بینی، نه اختر، نه وجود / ۲۴۴
 نه غم و اندیشه سود و زیان / ۱۰۳
 و
 و آن بنی آدم که عصیان کشته‌اند / ۵۲
 و آنچه آن بابیل با آن پیل کرد / ۲۴۷
 و آن عظیم آخلق او کان صفرست /
 ۱۹۷
 و آنکه مُردن پیش او شد فتح باب / ۳۵
 وَ اَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ اِنَّهُ اسْتَاْمِرُ / ۲۰۸
 وارهیده از جهان عاریه / ۲۳۲
 وام دار شرح اینم نک گرو / ۲۳۷
 وانک صد فرسنگ زانسو بود او / ۸۸
 و ر بُد او دی خام و زشت و در ضلال /
 ۲۱۴
 و ر بکل بیزار بودی او ز ما / ۱۰
- و ر تو خواهی شرح این وصل و ولا / ۲۳۶
 و ر رهی خواهی ازین سیجِنِ حَرِبِ / ۲۴۱
 و ر کَشَد آن دیر، هان زنهار تو / ۱۶۷
 و ر نداری باور از من رو بین / ۳۲
 و ر نگو ساری سَرَتِ سوی زمین / ۴۹
 و ر نه آدم کی بگفتی با خدا / ۵۶
 و ر نه بهتر را سجودِ دون تری / ۸
 و ر نه حَمَالِ حَطَبِ باشی حطب / ۲۴۹
 و ر نه خود اَشْفَقْنَ مِنْهَا چون بدی / ۱۴۷
 و ر نه قادر بود او کُنْ فیکون / ۱۵
 و ر نه لا عَیْنَ رَأَتْ، چه جای باغ / ۱۲۷
 و ز دم اَلْمُؤْمِنُونَ اِخْوَهُ به پند / ۱۸۳
 و ز ملک هم بایدم جستن ز جو / ۱۴۱
 و صف هیبت چون تجلی زد بر او / ۶۲
 و عده کردی مر مرا تو بارها / ۸۱
 و قَتِ وَاكْشَتِ حدیبیه به ذُلِّ / ۱۷۹
 و هم مخلوقست و مولود آمدست / ۲۵۰
 و هُوَ يُطْعِمُکُمْ و لا يُطْعَمُ چو اوست / ۴۶
- ه
 هدیه بلقیس چل اشتر بُدست / ۱۳۵
 هرچه در دل داری از مکر و رموز / ۳۰
 هر حس خود را در این جستن به جد / ۸۷
 هر دمش لابه کند این آسمان / ۱۶۷
 هر دمی از وی همی آید آلت / ۶۵

- هر دو برهم می‌زنند از تحت و اوج / ۱۹۸
هر شبی از دام تن ارواح را / ۱۶۶
هر شریعت را که حق منسوخ کرد / ۱۴
هر شمالی را یمینی او دهد / ۲۱۲
هر کجا اندر جهان فال بدست / ۱۵۵
هر کجا بیماری مزمن بُدی / ۱۳
هر کجا حرب مهولی آمدی / ۱۳
هر که از جام الست او خورد پار / ۶۶
هر که اندر وجه ما باشد فنا / ۱۴۱
هر که ترسد مر ورا ایمن کنند / ۱۷۱
هر که خوابی دید از روز الست / ۶۶
هر که در روز آلت آن شیر خورد / ۶۵،
۱۳۸
هر که را فرج و گلو آیین و خوست / ۲۴۸
هر منافق مصحفی زیر بغل / ۲۰۴
هر نبی گفت با قوم از صفا / ۸۱
هر نفس نوحی شود دنیا و ما / ۱۸۴
هر یکی تسبیح بر نوعی دگر / ۹۹
هر یکی جان را ستاند ده بها / ۵۳
هر یکی در دفع دیو بدگمان / ۹۵
هست ایتاک نستعین هم بهر حصر / ۱
هست این ایتاک نَعْبُدُ حَصْرَ را / ۱
هست بر سمع و بصر مُهر خدا / ۱۷۵
هست ترکیب محمد لحم و پوست / ۱۰۸
هست میهای سعادت عقل را / ۱۰۷
هست هفتصد ساله راه آن حُقب / ۱۰۵
هشت روزی اندرین خط تن زنید / ۲۱۳
هفت خوشه خشک زشت ناپسند / ۸۷
هفت دریاگر شود کلی مداد / ۱۰۷
هفت گاو فربه بس پروری / ۸۷
هفت گاو لاغری پرگزند / ۸۶
هم ازینجا کودکانش در پسند / ۸۳
هم به تقلیب تو تا ذات الیمین / ۱۰۴
همچنانک ایتاک نَعْبُدُ در حنین / ۱
همچنانکه آرزوی سود هست / ۲۰۷
همچنانکه ذوق آن بانگ الست / ۶۶
همچنانکه لشکر انبوه بود / ۷۱
همچنین این باد را یزدانِ ما / ۱۹۵
همچنین می‌گفت سرمست و خراب /
۱۴۶
همچو آب نیل دانی وقت غرق / ۷۸
همچو آن اصحاب کهف از باغ جود /
۱۰۴
همچو آن اصحاب کهف ای خواجه زود /
۱۰۴
همچو ابلیس از خدای پاک فرد / ۵۵
همچو ابلیسی که گفت اغویتنی / ۵۵
همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام / ۵۵
همچو اسماعیل پیشش سر بنه / ۱۵۹
همچو چشمه سلسبیل و زنجبیل / ۲۲۲

- همچو داوودم، نود نعهه مراسم / ۱۶۱
 همچو شیطان در سپه شد صد یکم / ۷۲
 همچو عادش بر برد باد و کشد / ۱۵۰،
 ۱۹۶
 همچو عرصه پهن روز رستخیز / ۱۱۶
 همچو فرزندان خود داندیشان / ۱۸
 همچو قوم موسی اندر حَرّ تیه / ۴۲
 همچو کنعان سر ز کشتی و امکش / ۸۰
 همچو کنعان سوی هر کوهی مرو / ۸۰
 همچو کنعان کو ز ننگِ نوح رفت / ۸۰
 همچو مریم درد بودش، دانه نی / ۱۱۰
 همچو مریم گوی پیش از فوت ملک /
 ۱۰۹
 همچو یوسف کش ز تقدیر عجب / ۸۳
 همسری با انبیا برداشتند / ۱۲۳
 هم طلب از توست و هم آن نیکوی / ۲۰۱
 هم عرب ما هم سبو ما هم مَلِک / ۱۸۷
 هم گناهی کرده باشد آن وزیر / ۹۰
 هم نُکر سازید از بهر ثمود / ۱۹۶
 هم نُکر سازید بر قارون ز کین / ۱۴۰
 هم نُکر سازید بهر قوم عاد / ۱۹۶
 هم نگردد ساکن از چندین غذا / ۱۸۶
 هی بیا در کشتی بابا نشین / ۷۹
 هیچ برگی در نیفتد از درخت / ۴۸
 هیچ کَرَمنا شنید این آسمان / ۱۰۱
 هیچ وازر وزیرِ غیرِی برداشت / ۱۵۳،
 ۲۳۷
 هیزم دوزخ تنست و کم کُنش / ۲۴۹
 هین بخوان ربّ بما اغویتنی / ۵۵
 هین بخوان قران بین سحر حلال / ۹۳
 هین بیا زین سو، بین کین ارغنون / ۱۵۶
 هین طلب کن خوش دمی عقده گشا / ۳۰
 هین عَزیرا در نگر اندر خرت / ۲۵
 هین قَمِ اللّیل که شمعی ای همام / ۲۱۷
 هین مکن، کین موج طوفان بلاست / ۸۰
 هین مکن که کوه گاه است این زمان / ۸۰
 ی
 یا بود کز عکس آن جوهای خُمر / ۱۷۷
 یا بود کز لطف آن جوهای آب / ۱۷۷
 یا به فرّ دستِ مریم بوی مشک / ۱۱۰
 یا جبال او بی امر آمده / ۱۴۹
 یا چو آدم کرده تلقینش خدا / ۶
 یا چو اسماعیل صَبّار مجید / ۱۵۹
 یا چو بوی یوسف خوب لطیف / ۸۸
 یا چو دیوی کو عدوی جان ماست / ۲۰
 یا مراد من بر آید زین خروج / ۲۲۹
 یا مسیحی که به تعلیم ودود / ۱۱۰
 یاد من کن پیش تختِ آن عزیز / ۸۶
 یاد یوسف دیو از عقلش سُرد / ۸۶

- یا رب اِتِّمِّمْ نَوْرَنَا فِي السَّاهِرَةِ / ۲۲۵
- یار با او، غار با او در سُرود / ۳
- یاریت در تو فزاید نه اندرو / ۱۷۶
- یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر / ۱۷۷
- یا غیاث الْمُسْتَغِيثِينَ اِهْدِنَا / ۲۸
- یا کرامی اِذْبَحُوا هَذَا الْبَقْرَ / ۱۲
- یا گواه و حجّتی بنما که این / ۲۱۱
- يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بَدَانٍ / ۱۴۳
- يَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ تَوَاشٍ / ۲۳۹
- يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ لَدَيْكُمْ وَالْبَصِيرُ / ۴۸
- يُسْرٌ بَاعْسُرَتْ، هَيْنَ آيسِ مَبَاشٍ / ۲۳۸
- يَشْهَدُ اللَّهُ وَالْمَلَكُ وَاهْلُ الْعُلُومِ / ۲۹
- یک زمان در چشم ما آید تا / ۲۲۱
- یک زمان نبود معطل آن گلو / ۵۷
- یک نشان آدم آن بود از ازل / ۸
- یک نشان دیگر آنکه آن بلیس / ۸
- یک نظر قانع مشو زین سقف نور / ۲۱۰
- يَعْرِفُونَ الْأَنْبِيَاءَ أَضْدَادَهُمْ / ۱۸
- يَوْمَ تَبْلَىٰ وَالسَّرَايِرُ كُلُّهَا / ۲۳۰
- يَوْمَ تَبْيَضُّ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ / ۳۴
- یوم دین که زلزَلت زلزالها / ۲۴۲
- يَوْمَ لَا يُخْزِي النَّبِيَّ رَاسِتَ دَانَ / ۲۱۰
- يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مِی بَاید مرا / ۳
- یونست در بطن ماهی پخته شد / ۱۶۰

فهرست ابیات کلیات شمس

آنچه باشد کو کند کان نیست خوش / ۳۱،	آ
۹۲	آب حیات آمد سخن، کاید ز علم من لدن
آن دم موسی ز دل برون کرد / ۱۳۳	۱۰۶ /
آنسو که خشک ماهی شد پیش خضر	آدم دگر بار آمده بر تخت دین تکیه زده
زنده / ۱۰۵	۱۶۰ /
آن عریده در شراب دنیا است / ۱۵۸	آسمان از دود عاشق ساخته است / ۱۷۰
آنکه باشد بر زبانها لا احب الافلین / ۴۹،	آفتابا زکوة نور تو است / ۱۹۳
۱۰۵	آفتاب آمد که اِنشَقُّ الْقَمَرُ / ۱۹۵
آنکه زنار زاده بد همچو بلیس نار شد /	آفتاب ترا شوم ذره / ۲۳۶
۱۹۸	آفتابی نی ز شرق و نی ز غرب از جان
آنکه گشادی نمود نفس ترا تنگی است /	بتافت / ۱۲۷
۲۳۴	آفتابی نی که سوزد روی را / ۲۲۳
آنکه لا شرقیة بودست و لا غربیة / ۱۲۸	آن بت به خیال در ننگنجد / ۱۵۹
آن گمان ترسا برد مؤمن ندارد آن گمان /	آن بلیس بی تبش مهلت همی خواهد از او
۴۰	۹۶ /
آن مریم دردمند یابد / ۱۱۰	آن جان جان افزاست این یا جنة المأوی
آن میوه یعقوبی و آن چشمه ایوبی / ۱۶۲	است این / ۱۹۳

- آن نفس فریبنده که غَرّ است و غرور
است / ۱۴۴
- از عیب ساده خواهی خود را در او نگر /
۱۴۷
- آن نقش که مرد و زن ازو نوحه کنانند /
۱۷۴
- از قُل الرّوح آمر ربّی فهم شد / ۱۰۲
از کف دریا بنگارد زمین / ۱۷۰
- آه از آن موسیئی کانکه بدیدش دمی /
۱۱۶
- از لذت بوهای او وز حُسن و از خواهی او
۳۳ /
- از یاد لقای یار بی خواب / ۲۵
- الف**
- ابابیلی شو و از پیل مگریز / ۲۴۶
- آبتر بود عدویش و آن منصبش بماند /
۲۴۸
- اعتمادی دارد او بر عشق دوست / ۶۳
اعدات آفتابا می دان یقین خفاشند / ۲۲۷
- افکند و عصایش ازدها شد / ۱۱۳
اللهُ یَدْعُو آمده آزادی زندانیان / ۲۳
العزّة لله جمیعا چو شنیدید / ۷۷
- اگر امر تَصُوْمُوا را نگهداری به امر رب /
۲۱
- از آن خرما که مریم راندا کرد / ۱۱۰
- از ابجد اندیشه یارب تو بشو لوحم / ۲۳۲
از آلست آمد صلاح الدین تمام / ۶۵
- از بولهب و جفتی او، چونکه بیریم / ۲۵۰
از پای درفتادم از شرم این کرم / ۱۶۹
- از دو عالم دو دیده بردوزم / ۱۹۳
- از رحمة للعالمین اقبال درویشان ببین /
۱۲۰
- از سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ بین جمله ابرار مست /
۲۲۳
- امشب صدقات می دهد شاه / ۷۴
انّ عَلینا بیانه تو میا در میان ما / ۲۲۰
آوانِ قَابِ قَوْسینَ است و آدنی / ۱۹۲
اهل عَلم چون شد و اهل قلم / ۱۶۸

- ای آنکه طیب دردهایی / ۷۴
 ای ابابیل هین که بر کعبه / ۲۴۶
 ای تاک نستعین که ز پُری میوه‌ها / ۱
 ای تاک نعبُد آنک بدریوزه آدمم / ۱
 ای تاک نعبُد است زمستان دعای باغ / ۱
 ای ماهی جان در شست قالب / ۸۵
 ای باعث رزق مستمندان / ۷۴
 ای بجسته کام دل اندر جهان آب و گیل /
 ۱۲۸
 ای بدیده روی وجهُ الله را / ۷۵
 ای به زمین ز آسمان آمده چون فرشته‌ای
 ۱۹۰ /
 ایجانِ مستِ مجلسِ ابرار یشربون / ۲۲۱
 ای جهان را دلگشا اقبال عشق / ۹۲، ۳۱
 ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا /
 ۳۳
 ای در غم بیهوده رو کم تَرَکُوا برخوان /
 ۱۷۴
 ای دشمن عقل و جان شیرین / ۷۴
 ای رحمةً للعالمین بخشی ز دریای یقین /
 ۱۲۱
 ای ز تو عالم بجوش لطف کن ارزان
 فروش / ۴۰
 ای سنایی رو مدد خواه از روان مصطفی /
 ۱۲۰
 ای شاه شمس مفخر تبریزی بی نظیر / ۱۹۲
 ای شمس تبریزی که تو از پرده شب
 فارغی / ۱۲۷
 ای صبا تو برو بگو از من / ۹۵
 ای عاشقان ای عاشقان پیمانہ راگم کرده‌ام
 ۱۳۳ /
 ای عشق با توستم وز باده تو مستم / ۱۹۲
 ای عشق خندان همچو گل وی خوش نظر
 چون عقل کل / ۲۲۰
 ای قابِ قنوس مرتبت و آن دولت با
 مکرمت / ۱۹۲
 ای قد و بالای تو حسرت سرو بلند / ۴۰
 ای که ز یک تابش توکوه اُحد پاره شود / ۶۴
 ای گشاده هزار در بر ما / ۵۱
 ای گذر کرده ز حال و از محال / ۷۵
 این چه کثر طبعی بود که صد هزاران غم
 خوریم / ۲۲۱
 این زمین و این زمان بیضه است و مرغی
 کند روست / ۱۹۹
 این شب قدر چنانست که صبحش ندمد /
 ۱۴۵
 اینک غزلی دیگر الخمس مع الخمسین /
 ۲۴۸
 ای یوسف خوش نام ما خوش می‌روی بر
 بام ما / ۱۷۹

- ب
 بخوان ز آخر یس که صَیْحَةً فَإِذَا / ۱۵۷
 بدان شد شب شفا و راحت خلق / ۵۱
 بدان کاصحاب تن اصحاب فیلند / ۲۴۶
 بدست راست بگیر از هوا تو این نامه /
 ۱۰۱
 بده ای دوست شرابی که خدائست
 خدایی / ۱۵۹
 بذات پاک من و آفتاب سلطنتم / ۲۳۶
 برآر آواز رَدُّوْهَا عَلَیَّ / ۱۶۲
 برای پاسبانی را بکوب آن طبل جانی را /
 ۲۱۰
 بر چهره یوسفی حجابیست / ۸۴
 بر خاک من امانت حق گر نتافتی / ۱۴۸
 بر دل نهاد قفلی یزدان و ختم کردش / ۳
 بر سرگوری بخوانی فاتحه / ۳۲
 برگها چون نامها بر وی نبشته خط سبز /
 ۹۰
 برون در همه را چون سگان کو بنشان /
 ۲۳۸
 برون کن سرکه جان سر خوشانی / ۶۴
 بستی تو هست ما را بر نیستی مطلق / ۱۳۵
 بشنو از آیت قرآن مجید / ۱۳۵
 بشنو از دل نکته‌های بی سخن / ۱۰۶
 بشنو از قول خدا هست زمین مهد شما /
 ۱۱۵
- با پز بلی بلند می‌پر / ۶۵
 باده‌ای که ابرار را دادند اندر یشریون /
 ۲۲۱
 بادیه خون خوار بینی از عدم سوی وجود
 ۱۶ /
 بازت بخیرید لطف نَجِّینَا / ۱۷۴
 باغ و بهار هست رسول بهشت غیب /
 ۱۲۹
 باقرضُوا الله کدیه کند چو مسکینان / ۲۴
 باقیش عشق گوید با تو نهان ز من / ۱۰۳
 بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون /
 ۱۸۸
 بانگ تسبیح بشنو از بالا / ۲۳۱
 بانگ سُرْنای چه گر مونس غمگینانست /
 ۱۲۰
 بانگ می‌آمد که ای طالب بیا / ۲۳۶
 با وسعت اَرْضُ الله بر حبس چه چفسیدی
 ۱۶۵ /
 ببین بحال جوانان کهف کآن خوردند /
 ۱۰۴
 بجه بجه چو شهاب از برای کشتن دیو /
 ۲۱۰
 بحر که مَسْجور بُود تلخ بود شور بود /
 ۱۹۰

- بشنو تو ز پیغامبر، فرمود که سیم و زر /
۲۶
بشنو ز بهار نو سَقَاهُمْ / ۲۲۳
بُعِثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ /
۲۴۳
بکن آنجا مناجاتت بگو اسرار و حاجات
۱۳۳ /
بکن ای موسی جان خلع نعلین / ۱۱۲
بِکُنْمُ بَاغٍ وَ جَنَّتِي وَ دَوَائِي ز درد تو / ۱۷۰
بگذر از خورشید وز مه چون خلیل / ۵۰
بگفت ای جان برو هر جا که باشی / ۱۸۵
بگو به موسی عمران که شد همه دیده /
۶۳
بگوید آب زمن رسته‌ای به من آیی /
۱۱۸
بگیر کیسه پرزر باقرضوا الله آی / ۲۴،
۲۰۲
بنگر آن باغ سیه گشته ز طاف طائف /
۲۱۳
بنگر این تیشه بدست کیست خوش تسلیم
شو / ۱۳۱
بنگر در مصطفی چونکه ترش شد دمی /
۲۲۶
بنمای صورتی را کان لوح در ننگجد /
۱۴۸
- بنه برخوان جفانِ كَالْجَوَابِي / ۱۵۰
بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست
۲۳۵ /
بوی وصال رسید روضه رضوان دمید /
۴۰
به آسمان و زمین لطف ابتیا فرمود / ۱۷۰
به اَقْرَضُوا الله کدیہ کند چو مسکینان / ۲۰۲
بهای باده منَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ / ۷۶
به باطن همچو عقل کل به ظاهر همچو
تنگ گل / ۲۴۷
به بانگ او همه دلها به یک مهم آیند /
۸۶
بهتر ازین کرم بود جرم تراگنه ترا / ۵۹،
۶۸
به جان تو که سوگند عظیم است / ۲۰۱
به روز جلوه ملائک ترا سجود کنند / ۵۴
به ساقی در نگر در مست منگر / ۸۵
به کوه طور تو بسیار موسی / ۶۴
به وقت درد بگویم کای تو و همه تو /
۱۴۲
به وقت درد می دانی که او اوست / ۱۴۲
بیا بیا که هم اکنون به لطف کُنْ فَيَكُونُ /
۱۷۰، ۱۵
بیا که همره موسی شویم تا که طُور / ۴۰
بیضه را چون زیر پرّ خویش پرورد از

- کرم / ۱۹۹ / بی عدد پیش جنازه می دود خواهی تو /
۲۲۴
- پ
پاره پاره شود و زنده شود چون که طور /
۶۳
پاره گیل بر کنی بروی دمی / ۳۲
پاسبان در تو ماه برین بام فلک / ۱۹۶
پاینده شوی از آن سقاهم / ۲۲۳
پایه ای چند ار بر آیی باشی اصحاب
الیمین / ۲۰۰
پر ز حیات جام او مُشک و عبر ختام او /
۲۲۸
پرورش جان به سقاهم بود / ۲۲۳
پس لا تبصرونت تبصرونی ست / ۲۱۵
پس لِمَن المُلکُ بر آید به چرخ / ۱۶۸
پلید پاک شود مرده زنده مار عصا / ۱۳۰
پوشیده ای چو حاج تو احرام نیلگون / ۳۳
پیاز و گندنا چون قوم موسی / ۱۱
- ت
تا از جز فضل من ندانی / ۱۱۳
تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر
۱۳۹ /
- تاج زرین بده و سیلی آن یار بخر / ۷۹
تاکی گریزی از اجل در ارغوان و
ارغنون / ۱۹
تا نیارد سجده ای بر خاک تبریز صفا /
۱۱۴
تُبَلّی السرائر است و قیامت میان باغ /
۲۲۹
تجلّی ربّه نی کم ز کوهی / ۶۳
ترا چگونه فریبم چه در جوال کنم / ۳۲
ترجیع سوم آمد و گفتی تو خدایا / ۳۵
تشنه راکی بود فراموشی / ۲۳۱
تشنیع بر سلیمان آری که گم شدم من /
۱۳۵
تصلحُ میزاننا تحسنُ آلی ننا / ۹۰
تقلید چون عصاست بدستت درین سفر /
۱۱
تن و دلی که بنوشید از این رحیق حلال /
۲۲۸، ۹۵
تو آن نوری که با موسی همی گفت / ۱۳۸
تو خفته ای و آب خَضِر بر تو می زند /
۱۰۳
تو داود جوانمردی امام قَدَر السردی /
۱۴۹
تو در جنگ آیی روم من به صلح / ۱۶۵
تو را که دزد گرفتم سپردمت به عوان / ۸۷

- تو لیلۃ القبری برو تا لیلۃ القدری شوی /
۲۴۱
تو مگو همه به جنگند وز صلح من چه
آید / ۹۸، ۱۷۶
- چ
- چاکر خنده توام کشته زنده توام / ۳۷
چرا ز صید نپرد به سوی سلطان باز / ۲۳۳
چشم شوخ سَوَفَ یُبصر باش پیش از
ببصرون / ۱۶۱، ۲۱۲
چشم محمد با نمت و اشوق گفته در غمت
۱۴۶ /
چگونه طبل نپرد به پَرکَرَمنا / ۱۰۰
چنانکه ابر سقای گل و گلستان است /
۱۰۰
چندانکه خواهی جنگ کن یا گرم کن
تهدید را / ۱۷۱
چنین خلعت بدش در بر که نامش کرد
مُدثر / ۲۱۸
چو آدم توبه کن وارو بجنت / ۱۱۷
چو بر براق سفر کرد در شب معراج /
۱۹۲
چو بوی یوسف معنی گل از گریبان یافت
۸۴ /
چو جان ما ز نفختُ است فیه من روحی /
۹۵
چو حق گول جست است و قلب سلیم /
- ج
- جاء ربک والملائک چون رسید / ۲۳۲
جان باز اندر عشق او چون سبط موسی را
مگو / ۴۱
جان برهد ز کُندها زین همه تخته بندها /
۱۹۶
جان فرشته بودی یا رب چه گشته بودی /
۱۰۲
جان ملک سجده کند آن را که حق را
خاک شد / ۷
جان من جان تو جانت جان من / ۱۰۱
جانم نشد زینها خنک یا ذَالسَّماء وَالْحُبُک
۱۸۷ /
جان من و جان تو بود یکی ز اتحاد / ۱۱۸
جان و دل و نفس هر سه سوزید / ۱۳۸
جامه درَد ماه از این دستگاه / ۱۸۶
جام دوی در شکن باده مده باد را / ۱۱۸
جامه سیه کرد کفر نور محمد رسید / ۲۴۳
جبرئیل با لطف و رشد عجل سمین را
چون چشد / ۸۲

- ۱۳۲
چو در ما زاغ بگریزی شود زاغ تو
شهبازی / ۱۹۳
چو دریای عتاب تو بجوشد / ۷۹
چو دست بر تو نهديار و گویدت برخیز / ۵
چو دل تمام نهادی ز هجر بشکافد / ۹
چو عشق چهره لیلی بدان همه ارزید / ۹۸
چو فرموده است حق كَالصُّلْحُ خَيْرٌ / ۳۹
چو فرموده است رزقت ز آسمان است /
۱۸۸
چو گذشت رنج و نقصان همه باغ گشت
رقصان / ۲۳۷
چو لا تُعَافِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَاراً / ۲۱۶
چون موسی رخ زردش توبه مکن از
دردش / ۶۳
چون امانت‌های حق را آسمان طاقت
نداشت / ۱۴۷
چو نفس واحدیم از خلق و از بعث / ۱۴۴
چون بخوانی وَالضُّحَى خورشید بین /
۲۳۶، ۲۲۱
چون بسوزد پرده دریابد تمام / ۱۰۶
چون درخت سدره بیخ آور شو از لا ریب
فیه / ۲، ۱۹۱
چون در سخنها سفت والارض مهادا
گفت / ۲۲۴
- چون دعوت آشربوا پری دادت / ۱۹۰
چون دل و چشم معده نور خورد / ۳۷
چون دیده کوه بر حق افتاد / ۶۳
چون دیگ سیه پوشی اندر پی تُمَاجِی /
۱۰۰
چون طلاق تن بدادی حور بینی صف زده
/ ۲۰۹
چون عصای عشق او بر دل بزد / ۱۱
چون عَلَّمَ بِالْقَلَمِ رهم داد / ۲۴۰
چونک به تبریز چشم شمس حقم را بدید
/ ۱۸۶
چون کرد بر عالم گذر سلطان ما زاغ البصر
/ ۱۹۳
چونکه خورشید نمودی رخ خود / ۱۳۵
چونکه رسول از قنق گشت ملول و شد
ترش / ۲۲۶
چونکه کلیم حق بشد سوی درخت آتشین
/ ۱۱۳
چونکه مثقال ذرّة یره است / ۲۴۲
چون گفتست انصتوا ای طوطی جان / ۶۸
چون موسی شیر کس نگیریم / ۱۳۷
چون همه شب خفت بود آن دروغ / ۱۳۹
چو يُخْرِجُ حَى مِنْ مَيِّتٍ عیان شد / ۵۰
چه پادشاست که از خاک پادشا سازد /
۲۰۲

- ح
 حاجت نیاید ای جان در راه تو قلاوز / ۱۳۵
 خاموش کن ای خاسر انسان لفی خسِر / ۲۴۵
 خدای گفت که گفت نیز هستی است / ۶۸
 خدا با تُست حاضر نَحْنُ أَقْرَبُ / ۱۸۵
 خدایا در رسان جان را به جانها / ۱۶۰
 خدای گفت قُمْ اللَّیْلُ وَزْغَزَافِ نَگفت / ۲۱۷
 خراز کجا و دم عشق عیسوی ز کجا؟ / ۱۰۰
 خرننگ دارد ز آن دغل از حق شنو بل
 هم اضَلِّ / ۶۷
 خفیر اِرْجَعِیْ با او بشیر آبشروا بر ره /
 ۱۷۱، ۲۳۳
 خلعت خیر و لباس از عشق او دارد دلم /
 ۵۷
 خلع نعلین کند وز خود و دنیا بجهد / ۱۱۲
 خلق بختند ولی عاشقان / ۱۳۹
 خَمْشُ به سوره اِقْرَأْ بسی عمل کردی /
 ۲۳۹
 خمش زان نوع کوتاه کن سخن را / ۹۶
 خمیر کرده یزدان کجا بماند خام / ۴۶
 خُنُکْ آندم که فَرَّاشِ فَرَشْنَا اندرین مسجد
 ۱۸۸ /
 خنک آنکه که کند حق گنهد طاعت
 مطلق / ۱۳۰
 خوانده اَنَا الیهِ رَاجِعُونَ / ۱۹
- ح
 حجاب از چشم بگشایی که سبحان الّٰدی
 اسری / ۹۸
 حُطَامِ خواند خدا این حشیش دنیا را / ۲۰۳
 حق گفت ایمن است هر آنکو به حج
 رسید / ۳۳
 حق مر او را برگزید از انس و جان / ۱۲۰
 حمال آن امانت کان را فلک نپذیرفت /
 ۱۴۸
 حوریان بین نوریان بین زیر این ازرق
 تتق / ۲۰۹
 حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّواْ شَطْرَهُ / ۱۸
- خ
 خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا /
 ۶۳
 خامش بیان سر مکن خامش که سر مین
 لدن / ۱۳۳
 خامش کن و کوتاه کن نظاره آن ماه کن /
 ۱۹۵
 خامش که بگفت حاجتی نیست / ۲۳۸
 خاموش باش اگرچه به بشرای احمدی /
 ۲۰۶

- خواه ما را مارکن خواهی عصا / ۱۱۳
 خودگفتن بنده جذب حق است / ۲۳۸
 خورشید را کسوفی مه را بود خسوفی / ۴۹
 خورشید و ماه از وی خجل گوهر نثار
 سنگ دل / ۲۴۴
 خوشه‌ها از سست پایی رو نهاده بر زمین /
 ۱۹۷
 خون ببرد نطفه کند علقه کند مضغه کند /
 ۱۲۳
 خیز بر آسمان برآ، با ملکان شو آشنا /
 ۱۹۶
- د
 دَخَلتْ أَلْتِيهِ بِالْبَلْوَى وَ ذُقْتُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى
 ۱۱۲ /
 در آمد عقل در میدان سر انگشت در
 دندان / ۲۴۵
 در آدر مجلس سلطان باقی / ۱۵۰
 در تو نهان چهار جو هیچ نبینی اش که کو /
 ۲۰۱، ۱۷۷
 در چشمه سوزن تو خواهی که رود اشتر /
 ۵۸
 درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم /
 ۱۱۲
 در دل چون سنگ مردم آتشی است /
- ۱۰۶
 در ده ز جام باده يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ / ۲۲۸
 در زُلْزَلَتِ الْأَرْضِ خدَا گفتم زمین را /
 ۲۴۲
 در طالع مه چو مشتری گشتی / ۷۶
 در طرهاش نسخه ایتاک نعبدست / ۱
 در عنایات خویششان بکشید / ۱۳۰
 در فتوح فُتِحَتْ ابوابُهَا / ۱۶۸
 در لِأَحِبِّ الْأَفْلِينَ پاکی ز صورت‌ها یقین
 ۴۸ /
 در مجلس ما سرخوش آبرقع ز چهره
 برگشا / ۳۱
 در مدرسه آدم با حق چو شدی محرم / ۷
 در مرگ هشجاری نهی در خواب بیداری
 نهی / ۱۱
 در میان جان و دل پیدا شود / ۱۰۶
 دست و پا را چون نبندی گاهوارت خواند
 حق / ۱۱۵
 دست و پایت چو مار گردد / ۱۱۳
 دل دلهاست شمس الدین تبریز / ۲۴۶
 دل زجاج آمد و نورت مصباح / ۱۲۷
 دلم پرگشت از مهری که بر چشمست ازو
 مهری / ۳
 دل مریم آبستن این شیوه کند با من / ۱۱۰
 دم او جان دهدت روز نَفَخْتُ بَیْذِرٍ / ۱۶،

- روز پی کسب و شب از بهر عشق / ۱۳۹
 ره رو بهل افسانه تا محرم و بیگانه / ۲۳۷
 ریختی خون جُنید و گفت اُخ هَلْ مِنْ مَزید
 ۱۸۶ /
- ذ
- ذَرَّةٌ خیر بی‌گشادی نیست / ۲۴۲
- ر
- راست کنی وعده خود دست نداری ز
 کشش / ۲۲۹
 راه حق تنگ است چون سمّ الخیاط / ۵۸
 رباب مشرب عشق است و مونس
 اصحاب / ۱۰۰
 رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرَنَا / ۲۴
 رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ آید همچون آبیم / ۱۸۲
 رحم چو جوی شیر بین شهوت جوی
 انگبین / ۱۷۷
 رسم نو بین که شهریار نهاد / ۱۳۰
 رسید از باده خانه پر به زیر مشک می
 اشتر / ۲۴۵
 رشته را با سوزن آمد ارتباط / ۵۸
 رغم حسودان دین کوری دیو لعین / ۱۳۶
 رود درونه سمّ الخیاط رشته عشق / ۵۷
 روز آن باشد که روزیم او بود / ۹۲
 روز از سفر بفاقه و شبها قرار نی / ۳۳
- ز
- ز اشکست تجلی فضل دارد / ۲۳۸
 زان درس جماد علم آموخت / ۱۶۵
 زبان خود بفروشم هزار گوش خرم / ۹۶
 زبانم عقده‌ای دارد چو موسی من ز
 فرعونان / ۱۱۴
 ز بس احسان که فرمودی چنانم آرزو آمد
 ۶۴ /
 ز جان و تن برهیدی به جذبه جانان / ۱۹۲
 ز جیب خویش بجو مه چو موسی عمران
 ۹۵ /
 زد ز عکس صبوری تو بر کوه / ۲۲۴
 زرّین شده طغرای او ز انا فَتَحَنَاهای او /
 ۱۷۹
 ز شمس الدّین پیرس اسرار لن را / ۶۴
 ز عشق روی تو روشن دلِ بنین و بنات /
 ۱۳۰
 ز عشق کم گو با جسمیان که ایشان را /
 ۱۰۰
 ز عین خار ببینی شکوفه‌های عجب / ۱۵

- ز مکر حق مباح ایمن اگر صد بخت بینی
 تو / ۶۰
 زمین را بهر تو گهواره کردم / ۱۱۵
 ز نفس کُلّی چون نفس جزو ما ببرید / ۹
 زهی عنقای ربانی شهنشه شمس تبریزی
 ۱۲۶ /
 زیرا رجوع ضدّ قدوم است و عکس
 اوست / ۲۲۳
 زیرا گل سعادت بی روی تو نروید / ۱
 ز یُسْتَوْنَ رَحِیقاً نوش میکن / ۲۲۸
 زین رنگ‌ها مفرد شود، در خُنب عیسی
 در رود / ۱۷
- س
 سارعوا فرمود پس مردانه رو / ۳۵
 سازم ز عدوت دست یاری / ۱۱۳
 ساقی جانفزای من بهر خدا ز کوثری /
 ۱۹۰
 سبزه دمیده ز آب بر دل و جان خراب /
 ۱۸۷
 سپه او همه خورشیدپرست / ۱۳۵
 سحر رسد ز ندای خروس روحانی / ۹۵
 سودای تو می آرد ز آن می که نه قی آرد /
 ۱۵۸
 سوی بحر رو چو ماهی که بیافت درّ شاهی
- ۲۳۸ /
 سرا چَبُود فلک را بر شکافم / ۲۲۹
 سرّ بلی چیست که یعنی منم / ۶۴
 سرّ دل تو جز ولا تا نبود که بی گمان /
 ۲۱۲
 سرگشتگی حالم تو فهم کن از قالم / ۱۱۱
 سرّ ما زاغ و ما طغی را من / ۱۹۳
 سرم در چرخ کی گنجد که سر بخشیده
 فصلست / ۲۵۱
 سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ برخوان و می نوش / ۲۲۲
 سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ خوردند و نام و ننگ گم
 کردند / ۲۲۲
 سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ رطلی شگرف است / ۲۲۳
 سَقَاهُمْ می دهد ساغر پیایی / ۲۲۲
 سگ چون بکوی خسپد از قفل در چه
 باکش / ۳
 سَلَّمَ اللهُ عَلَیْکَ ای همه ایام تو خوش /
 ۱۷۳
 سلیمانا بیار انگشتی را / ۱۶۲
 سماع گرم کن و خاطر خران کم جو / ۹۵
 سماع چیست ز پنهانیان دل پیغام / ۹۵
 سماع و شرب سقاهم نه کار درویش است
 ۲۲۳ /
 سمعاً و طاعه‌ای ندا هر دم دو صد جانت
 فدا / ۲۲۱

- سَنَرِبِهِمْ شَدَّ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ / ۱۷۲
صد هزار آفتاب دید احمد / ۱۹۳
- ش
شاهها به حق آنکه بر لوح سینه هر دم /
۱۴۸
شرایش ده بخوابانش، برون بر از
گلستانش / ۲۴۹
- شرح جدایی و درآمیختگی سایه و نور /
۱۰۷
شکل نهنگ خفته بین یونس جان گرفته
بین / ۱۶۰
- شمس تبریز موسی عهدی / ۹۵
شمس حق مفخر تبریزیان / ۱۳۹
شه شمس تبریزی تراگوید: به پیش ما بیا
۵۲ /
- شه من گفت کاین مجنون بجز زنجیر
زلف من / ۱۲۰
شهی که کان و دریاها زکات از وی
همی خواهند / ۲۴
- ص
صبر چو ابری است خوش حکمت بارد
از او / ۲۱
صخره موسی گر از او چشمه روان گشت
چو جو / ۱۱
- صد هزاران را میان آب دریا سوختی /
۲۱۶
صلاگفت صلاگفت کنون فالق اصباح /
۵۱
- ط
طیور نعره ارنی همی زنند چرا / ۶۳
- ع
عارفاگر کاهلی آمد قرآن کاهلان / ۲۴۸
عالم چو کوه طور شد هر ذره اش پرنور شد
۶۳ /
عجب تو بیت معموری که طوافانش آملا
کند / ۱۹۰
عریان شده ای بر لب این جوی پی غسل
۱۳۶ /
عشق چو ابرگران ریخت بر این و بر آن
۹۰ /
عشق داود شود آهن از او نرم شود / ۱۴۹
عشق مهست جمله رو ماه حسد بَرَد بدو /
۱۷۲
عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را
۱۰ /
عنایتت گنهی را نظر کند به رضا / ۱۳۰

قدجة والموریاتش نیست الا سوز صبر /

۲۴۳

قَدْ وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ / ۱۳۵

قُلْ تَعَالَوْا آتِنِي اسْتِ از جذب حق / ۳۳،

۵۲

قلب میاور بدانک غره کنی مشتری / ۲۴۶

ک

کافر به وقت سختی رو آورد بران سو /

۱۴۲

کام تو موقوف زاری دل است / ۵۹

کتاب حس بدست چپ کتاب عقل دست

راست / ۲۱۵

کز یار دور ماند و گرفتار خار شد / ۱۷۰

کسی کز خلق می گوید که من بگریختم

رفتم / ۸۵

کسی که شب به خرابات قاب قوسین

است / ۱۹۲

کشتگان نعره زنان یا لیت قومی يعلمون /

۱۵۵

کفر و ایمان دان در این بیضه سپید و زرده

را / ۱۹۹

کو امرا کو وزرا کو مهان / ۱۶۸

کو آن خلیل گویا و جهت وجه حق / ۵۰

کوه را که کند اندر نظر مرد قضا / ۲۰۹

عید آمد و ره جویمان رقصان و غزل گویان

۱۲۲ /

غ

غمش در دل چو گنجوری دلم نور علی

نوری / ۱۲۷

ف

فارغ و دلخوش بدم سرخوش و سرکش

بدم / ۲۴۹

فالق اصباحی و رَبُّ الْفَلَقِ / ۵۰

فرعون ز فرعونى آمنت بجان گفته / ۷۸

فرعون و نمرودی بده اتی انا الله می زده /

۱۳۸

فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین /

۲۴، ۹۱

فرمود که نور من مانده مصباح است /

۱۲۷

فضل تو علی هین گفت / ۱۰۹

فقیر و عارف و درویش و آنکھی هشیار

/ ۲۲۳

فی جیدها بیست خدا جبل من مسد / ۲۴۹

ق

قَالَ لَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمُ / ۲۰۳

- گر در دو و فریادی بود در عاقبت دادی بود
۱۱۱ /
گر دلش جویم خسیش افزون شود / ۱۷۶
گر ز صوفی خانه گردونی ای صوفی بر آ /
۱۶۰
گر شما محرم ضمیر نه‌اید / ۱۴۶
گر عصا سازی بیفشانیم برگ / ۱۱۳
گر بنخسبی شبی ای مه لقا / ۱۳۹
گفتا که بگیر تا منش باز / ۱۱۳
گفتا که ز جستجوی رستم / ۱۳۳
گفتا که عصا ز کف بیفکن / ۱۱۳
گفت الست تو بگفتی بلی / ۶۴
گفت ای موسی به کف چه داری / ۱۱۳
گفت ای موسی سفر رها کن / ۱۳۳
گفت به داود خدای کریم / ۱۳۹
گفت که ارجعی شنو باز به شهر خویش
رو / ۲۳۳
گفتم کز آتش‌های دل بر روی مفرش‌های
دل / ۹۲، ۳۱
گفته است جان ذوفنون چون غرقه شد در
بحر خون / ۱۵۵
گفته مستان ساقیا هل من مزید / ۱۸۶
گفته هر برگ و شکوفه آن غصون / ۱۵۶
گفتی مرا که چونی در روی ما نظر کن /
۱۶۹
- که برگشاید درها مفتح الابواب / ۹۴
که عشق خلعت جانست و طوق کز منا /
۱۰۰
که مکر حق چنان تند است کزوی دیده
جانست / ۷۷
که من به تن بشر مثلکم بدم و اکنون / ۱۰۸
که نور من شرح الله صدره شمعى است /
۱۶۶
کی برگشایی گوش را کوه گوش مر
مدهوش را / ۳۱، ۹۲
کی تراشد نردبان چرخ نجار خیال / ۱۹
کی شنود این بانگ را بی‌گوش ظاهر
دمبدم / ۷۶
- گ**
گستاخمان تو کردی گفتمی تو روز اول /
۱۶۹
گران گوشی وانگه تو بگوش اندر کنی
پنبه / ۲۱۶
گر به مثال اقرضوا قرض دهی قراضه‌ای /
۲۱۸
گر چو نونی در رکوع و چون قلم اندر
سجود / ۲۱۲
گرچه از خشم گفته‌ای نکنم / ۹۵
گرچه بزیر دلقی شاهی و کیقبادی / ۱۳۵

- گلشن چو آدم مستضر هم نوحه گر هم
منتظر / ۱۶۷
- ما قصر و چهار طاق بر این عرصه فنا /
۱۲۹
- ماگدایانیم والله الغنی / ۱۷۸
- گلو چه حاجت می نوش بی گلو و دهان /
۲۲۲
- مالیده رو و سینه در آن قبله گاه حق / ۳۳
- گل و سنبل چَرَد دلت چون یافت / ۲۳۱
- ما نعره به شب ز نیم و خاموش / ۲۵
- گناهت را کند تسبیح و طاعات / ۱۳۰،
۱۶۸
- ما و حریفان خوشیم ساغر حق می کشیم /
۴۰
- گوش همه سرخوشان عشق کشد
کش کشان / ۱۴۸
- ما همه تاریکی والله نور / ۱۲۸
- مپرس از کشتی و دریا، بیا بنگر
عجایبها / ۱۱۲
- مخزن انا فتحنها برگشا / ۱۷۹
- مدر این عجب از شهریار خوش پیوند /
۱۷۰
- ل
لا شویم از کُل شئی هالک / ۱۴۱
- مرا چو گمره کردی مراد تو این بود / ۱۶۴
- لشکر والعدایات دست به یغما زدند /
۲۴۳
- مُردن و زنده شدن هر دو وثاق خوش
ماست / ۱۸۱
- لطف تو گفت پیش آی قهر تو گفت پس
رو / ۳۰
- مَرید خواند خداوند دیو و سوسه را / ۱۲۱
- لقمه نان را مَدَدِ جان کند / ۱۷۰
- مریم جان را مخاض برد به نخل و ریاض
۱۰۹ /
- لیک تو اشتاب کم کن صبر کن / ۹۸
- مستم ز خمر مین آدن رو محتسب را غمز
کن / ۱۳۳
- م
ما رمیت اذ رمیت هم ز خداست / ۶۹
- مستند نه از ساغر بنگر به شتر بنگر / ۲۳۲
- ما رمیت اذ رمیت از شکارستان غیب /
۷۰
- مستورگان مصر ز دیدار یوسفی / ۸۵
- مشو نومید از ظلمی که کردی / ۱۳۰، ۱۶۸

- مطربا اسرار ما را باز گو / ۱۷۹
مطربا این پرده زن کز رهنان فریاد و داد
۲۴۳ /
معزول مکن تو قدرتم را / ۴۳
مغفور ما تَقَدَّمْ و هم ما تَأَخَّرْ است / ۱۷۹
مگر که بر رخ من داغ عشق می بینی / ۹۴
ملک بخشد مالک الملک از کرم / ۱۹۷
من از پی اینت نقش کردم / ۱۸۹
من چو هدهد بپریدم به هوا / ۱۳۵
من رسیدم به لب جوی وفا / ۱۳۵
موسی بزد عصا، و بجوشید آب خوش /
۱۱
موسی خَضَرَ سیرت شمس الحق تبریزی
۶۰ /
موسی عشق تو مرا گفت که لامساس شو /
۱۱۶
موسی نهران آمد صد چشمه روان آمد /
۱۰
مونس احمد مرسل به جهان کیست بگو /
۲۱۹
- ن
ناقة الله بزاده به دعای صالح / ۸۲
نامه رسید ز آن جهان بهر مراجعت برم /
۲۳۳
- نَبِشْتَه است خداگرد چهره دلدار / ۲۰۵
نپذیرفت آسمان بار امانت / ۱۴۸
نَحْنُ نَزَلْنَا بخوان و شکر کن / ۲۲۳
نخوانده ای خَتَمَ اللهُ خدای مُهْر نَهْدُ ۳، ۱۸۵
ندای ارجعی آخر شنیدی / ۲۳۳
ندای ارجعی بشنو به آب زندگی بگرو /
۲۳۴
ندای فاعتبروا بشنوید اولوالبصار / ۲۰۴
نردبان حاصل کنید از ذی المعارج برروید
۲۱۵ /
نزدیکتر است از تو با تو چه روی بیرون
۱۸۵ /
نعره زند آن شرحها یا لیت قومی یعلمون
۱۵۶ /
نَفَخْتُ فِيهِ جان بخشی است هر صبح / ۵۱،
۹۶
نَفَخْتُ فِيهِ من روحی رسیده است / ۹۶
نَفْخِ نَفَخْتُ کرده ای در همه در دمیده ای /
۹۶
نفس آهوان او چو رسید / ۲۳۱
نفسی فلک نیاید دو هزار درگشاید / ۲۳۹
نفسی همره ما هم نفسی مست الهم / ۸۳
نکرده بندگان او را سلامی / ۴۸
نگر آخر دمی در نَحْنُ اقْرَبْ / ۱۸۵
نگر به عیسی مریم که از دوام سفر / ۱۲۲

- نماید چرخ بیت العنكبوتی / ۱۴۱
 نمی بینی تو این زمزم فروتر می روی هر
 دم / ۱۶۲
 نوری که در زجاجه و مشکوة تافتست /
 ۱۲۸
 نوشد لب صدیقش زا کواب و اباریقش /
 ۲۰۰
 نه ابن یامین زان زخم یافت یوسف
 خویش / ۸۷
 نه کودکان به قیامت سپید مو خیزند / ۲۱۷
 نیم آن شاه که از تخت به تابوت روم /
 ۲۴۱، ۳۹
 نیم زکار تو فارغ همیشه در کارم / ۲۳۶
 نی مشتری بینوا بل نور الله اشتری / ۷۶
 نی‌ها و خاصه نیشکر بر طمع این بسته
 کمر / ۲۹
 نی شورش و نی قی است و نی جنگ /
 ۱۵۸
- و
- وَ اَرْضُ اللَّهِ وَاَسِعَةَ فِسِيحٍ / ۱۶۵
 وَ اللَّيْلُ اِذَا يَغْشَىٰ اِيْ خَوَابٍ بَرُو حَاشَا /
 ۲۳۵
 ور آدم از ایوان دل در نامدی در آب و
 گل / ۶
- ور خود بر آید بر سماکی تیره گردد
 آسمان / ۱۷۱
 ور دو سه روز چشم را بند کنی يَا تَّقْوَا / ۲۷
 ور فقیری کوس تَمَّ الْفَقْرُ فَهَوَّ اللَّهُ بَزْنَ / ۷۲
 ور کسی منکر شود اندر جبین او نگر /
 ۱۱۴
 ور لَا نُسَلِّمُ كَوِي ظَنِّ، اَسَلَّمْتُ كَفْتِي چون
 خلیل / ۱۶
 وقت شور آمد و هنگام نگهداشت نماند /
 ۶۳
 وگر چو شیشه شکستی ز سنگ صوم و
 جهاد / ۲۲۲
 وگر ساغر نداری می بیاور / ۲۲۳
 ولی زان زلف شانه زنده گردد / ۲۱۹
 وَ هُوَ مَعَكُمْ يَعْنِي بِا تَسْت دَرِيْنَ جُسْتِن /
 ۲۰۲
 وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ بَهْرِ زَبَانٍ بَدُودٍ / ۲۴۶
- ه
- هر آنکه پف کند او بر چراغ موهبتم /
 ۲۰۷
 هر سو دو صد ببریده سر در بحر خون
 زان کَرَّ و فر / ۱۹
 هر کجا که پا نهی ای جان من / ۳۲
 هر کو سوی شمس الدین از صدق نهد

هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح / ۲۱۸	گامی / ۲۳۷
	هرگز شبی تا روز تو در توبه و در سوز تو
ی	۱۹۱ /
یا این دل خونخواره را لطف و مراعاتی	هزاران بند بردرد، بسوی دست ما پزد /
بکن / ۹۲	۲۰، ۱۲۰
یا رب ظَلَمْتَ نفسی بر در حجاب حسی /	هَلَا بَرَجِهْ كَهْ إِنَّ اللَّهَ يَدْعُوا / ۲۳
۱۳۶	هلا ساقی بیا ساغر مراده / ۲۲۳
يُزْرَقُونَ فَرِحِينَ بِخَوْرِيمِ آن می و نقل /	هله صدر و بدر عالم منشین مخسب
۳۶	امشب / ۲۳۸
يَعْلَمُ الْجَهْرَ نَقَشَ این آهوست / ۲۳۱	هم بُرو از جا و هم از جا مرو / ۶۴
یک دانه اگر کاری، صد سُنْبُلَه برداری /	همچو ابابیل سوی پیل گیر / ۲۴۶
۲۶	همچو ستاره سوی شیطان کفر / ۲۱۰
یک قطره از آن بحر جدا شد که جدا	همچو مریم سوی خرما بن رویم / ۱۱۰
نیست / ۱۹۸	هم خرقة ایوبی زان پای همی کوبی / ۱۶۲
یک گوهری چو بیضه جوشید و گشت	همه اویان چو خاشاکی نمایند / ۱۴۲
دریا / ۱۷۰	همه تسبیح گویانند اگر ماه است اگر ماهی
ینادی رَبَّنَا عودوا الینا / ۱۶۵	۹۹ /
يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ بود چنان / ۲۲۷،	همه حیات در اینست کاذِبُهُوا بَقَرَةٌ / ۱۱
۲۳۲	هیچ راعی مشور رعیت شو / ۳۸